



انتشارات دانشگاه ملی ایران
«۱۲۵»

هُمَایون نامه

تألیف:

مُحَمَّد بن عَلی بن جَالِ الْاِسْلَام مَلَقَب بِه نَشْتی

به اهتمام: رُکن الدِّین هُمَایون فرخ

انتشارات دانشگاه ملی ایران

۱۳۵۵

همایون نامه

باهتمام:

دکتر الدین همایونفرخ

۲	۸۱۰
۱۷	۷۴

۱۱۹۵ / ۱۲۹ / ۴

صفحه بینی شد صحیح است

۶۵۷۵۴

هُمَایُونِ نَامَہ

تألیف:

مجدد بن علی بن جمال الاسلام ملقب بہ نشتی

بہ اہتمام: رکن الدین ہمایون فرخ

کتابخانہ خاندان شہریر

چاپ این کتاب در دوهزار نسخه در اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی
در چاپخانه خرمی پایان یافت.

کتابخانه خاندان شهریر

بنام خداوند بخشنده مهربان

همایون نامه، نام مجموعه‌ای از فرمانها و منشیر و ترسلاتی است که یکی از نویسندگان و منشیان اوایل قرن نهم هجری آن را بشرحی که خواهیم گفت بنام خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی تألیف و تدوین کرده است.

در کتابخانه این بنده نویسنده نسخه‌ای از همایون نامه مضبوط است که شیوه رسم الخط و کاغذ آن حکم می‌کند می‌بایست استنساخ آن در حدود سالهای ۸۴۰-۸۸۰ انجام یافته باشد.

در فهرست‌های نشر یافته از کتابخانه‌هایی که کتب مخطوط دارند تا این زمان نشانی از نسخه دیگری از همایون نامه، بنظر این بنده نویسنده نرسیده و از این رهگذر ظن و گمان بر این است که می‌باید نسخه موجود منحصر بفرد باشد.

از آنجاکه همایون نامه از جهات گوناگون میتواند مورد بررسی و تحقیق و استفاده محققان و پژوهندگان قرار گیرد چاپ آن مورد توجه و نظر واقع شد و مقرر بود که چون نسخه موجود در حال حاضر نسخه منحصر بفرد است چاپ عکسی از آن صورت پذیرد و بهمین نیت و نظر فیلم آن تهیه و برای چاپ آماده شد. لیکن متخصصان چاپ اظهار داشتند که چون بیشتر صفحات آن رنگ تیره دارد نوشته‌های آن در چاپ عکسی قابل خواندن

نخواهد بود. اینك برای نمونه دو صفحه از عكس‌های تهیه‌شده را برای ملاحظه خوانندگان ارجمند در این مقدمه بچاپ میرسانیم. چون این مانع در چاپ عکسی پیش‌آمد ناگزیر از روی آن نسخه دست‌نویسی برای چاپ تهیه گردید و کوشش بعمل آمد رونوشت درست با اصل تطبیق کند و اشتباه‌ها همچنان‌که در نسخه اصل هست منعکس گردد.

لازم بیادآوری است که نسخه موجود قطعاً نسخه اصل یعنی نسخه متعلق به مؤلف آن نیست بلکه رونویسی از نسخه اصل است و به همین لحاظ متأسفانه کاتب آن دچار سهو القلم‌هایی شده است.

این بنده تا آنجا که برآیم مقدور بوده و بینشم اجازه می‌داده سهو القلم‌ها را در ضمن چاپ تصحیح کرده و موارد آن را متذکر گردیده‌ام و چه بسا لغزش‌ها و اشتباه‌هایی نیز هنوز موجود باشد که به تصحیح آن توفیق نیافته‌ام و از آنجا که نسخه منحصر بود و مقابله امکان نداشت بخود اجازه ندادم که جز مواردی که لغزش و سهو بسیار مشهود و مبین بود در دیگر موارد نظر و سلیقه خود را اعمال کنم زیرا چنین امری را دور از حفظ امانت میدانستم. ۱

ارزش‌های تاریخی و ادبی همایون‌نامه

مؤلف همایون‌نامه در سبب تألیف آن مینویسد ۲ «... این کمینه

که خوشه‌چین خرمن ارباب فضایل است از جانب شریف جمعی مخادیم عظام که اشارت ایشان حکم بود مأمور شد که ترسلی مشتمل به فنون مکتوبات و مناشیر و احکام و غیر منما تناسب فی‌هذا القلم که در این عصر

۱- شادروان سعید نقیسی از روی این نسخه همایون‌نامه نسخه‌ای تهیه کرده بود که اینك در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه باید محفوظ باشد بنابراین نسخه مذکور نمیتواند نسخه مستقلی بحساب آید.

۲- ص ۴ چاپ حاضر. در نسخه خطی همایون‌نامه عبارت زیر آمده است:

متداول باشد تألیف کند...» و درمی یابیم که قصد و نظر او در بادی امر فراهم آوردن ترسلاتی در امور مختلف دیوانی و غیر آن بوده تا طالب علمان و مترسلان را بکارآید و بلاغت فزاید و رهنمون والگوئی در راه فراگیری فن ترسل باشد. لیکن گذشته از اینکه این اثر امروز از نظر در دست داشتن مراسلات و مکتوبات اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم حائز کمال اهمیت و ارزش است و سبک و روش نویسندگی رادر مکاتبات دیوانی و جز آن نشان می دهد و میتواند برای کسانی که در راه سبک شناسی نشر فارسی به تحقیق می پردازند و می خواهند سیر نویسندگی را از قرن اول هجری تا کنون مورد بررسی قرار دهند از منابع و مأخذ قابل توجه است، ضمناً از نظر مشتمل بودن بر مکاتبات تاریخی و نشان دادن چگونگی وظائف و مسئولیت های بسیاری از مشاغل و مقامات مملکتی که امور عمومی را بر عهده داشته اند قابل بررسی است و میتوان با غور در آنها از امور مختلف سیاسی و اجتماعی آن دو قرن اطلاعات لازم را بدست آورد.

این نکته نیز گفتنی است که این بنده نویسنده تنها نشر این اثر را بر عهده داشته و بنابراین هیچگونه تعهدی برای تحقیق مطالب متنوع آن بر ذمه نداشته و هرگونه اقدامی رادر این قبیل امور برای محققان و پژوهندگانی که اشتیاق بدینگونه پژوهش ها دارند وا گذاشته است.

نام کتاب

مؤلف در مقدمه کتاب مینویسد ۱ «... این همایون نامه را بر ده باب نهاده هر بابی مشتمل بر فصول چنانکه ذکر آن خواهد آمد» و در پایان کتاب نیز می نویسد ۲ «... و این خواجه عالی رتبت را که در صدر همایون نامه به القاب مبارکش مشرف گشته توفیق رفیق شود» با تصریحی که بدین صورت از نام کتاب کرده بدیهی است نام اثرش را همایون نامه انتخاب و عنوان کرده بوده است.

مؤلف همایون نامه کیست؟

در مقدمه کتاب مؤلف آن، خود را چنین معرفی کرده است ۱
«... چنین گوید محرر این کلمات و جامع این مکتوبات الفقیرائی رحمة الله
محمد بن علی بن جمال الاسلام الملقب به منشی» و با اشاره ای که در پایان
کتاب ۲ کرده درمی یابیم که از مردم یزد بوده است.

تا آنجا که این بنده نویسنده تجسس و تفحص کرد نام و نشانی از
محمد بن علی بن جمال الاسلام منشی در جای دیگر جز این اثر بدست نیاورد.
ضمن تحقیق دریافت که علی بن جمال الاسلام که تاریخی در فتوحات امیر تیمور
کورکان به دستور بنیان گذار سلسله کورکانی نوشته پدر مؤلف همایون نامه
است که باراهنمائی دانشمند ارجمند آقای حائری مدیر کتابخانه مجلس
شورای ملی به نسخه ای از این اثر که در کتابخانه مجلس شورای ملی مضبوط
است دست یافت. تاریخ مذکور به شهادت رسم الخط در اوائل قرن نهم
هجری یعنی همزمان تألیف تحریر یافته و اینک برای مزید فایده قسمتی
از مقدمه این تاریخ را در اینجا نقل می کنیم.

«... اما بعد، چنین گوید مؤلف این تاریخ علی بن جمال الاسلام
اصلح الله شأنه و غفر له که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید از زبان

ابراهيم خليل صلوات الله على نبينا وعليه حكایت می‌فرماید که این دعا به حضرت کبریا رفع کرد واجعلنی بسان صدق فی الاخرین واجعلنی من ورثة جنة النعیم اذا الرحم الراحمین واکرم الاکرمین جل و علا دو چیز خواست یکی نام نیک که حیات جاودانی و عمر ثانی است و دیگر بهشت باقی و ملک ابدی که همیشه تازه باشد و نقصان بدان راه نیابد. اهل آن مملکت زندگانی باشند که هرگز نمیرند و تن درستانی که بیمار نشوند و جوانانی که همیشه حسد نبرند و دوستانی صافی که غبار اختلاف بر چهره دوستی ایشان نه نشیند و از این آیت روشن می‌گردد که از اهل این سرای فانی و منزل عاریتی جز ذکر خوب و حدیث نغز و سخن پسندیده باقی نمی‌ماند.

شعر

هم سخن خواهی شدن گر سازی از گردون سریر
هم سمر خواهی شدن گر بندی از پروین کمر
جهد کن تا چون سخن کردی نکو باشد سخن
رنج بر تا چون سمر گردی نکو باشد سمر
دولت یاران خردمند وزیرکان هوشمند را از عالم قدس بگوش
هوش می‌رسد که نام نیک و نام بد بر چیده روزگار ثبت خواهد شد و
نیک بختان کامکار و مقبلان هوشیار به یقین می‌دانند که سودی که از عمر
گرانمایه بر می‌توان بست اسم جمیل است و پرتوی که از نور حیات درخشیده
خواهد ماند پرتو ذکر باقی.

شعر

که می‌داند از فیلسوفان حی	که جمشید کی بود و کاووس کی
کدام است جام جم و جم کجاست	سلیمان کجاست و خاتم کجاست
چوسوی عدم گام برداشتند	درین بقعه جز نام نگذاشتند
منه دل براین گلشن دلگشای	که چون بگذری، باز مانی بجای

از مقامات پادشاهان گذشته، جز سخن‌های دل‌بند که اهل عالم به عبارات غرا در سلك بیان کشیده‌اند اثری نمانده و از مراتب سلاطین ماضی که در این تیره خاکدان نهان شدند جز سیرت ایشان در کتب تواریخ مسطور شده بقیه نه.

بیت ۱

چه خورشید شرقی بیفکند جام	شه زنگ سر برزد از راه شام
شه چین بشام آمد از نیمروز	به مغرب فرو رفت گیتی فروز
بزنند از مغرب اسیر آفتاب	چه بیژن بزنند از افراسیاب
شنیدم که می‌گفت ناگه کسی	مکن تکیه بر دور گردون بسی
که بی ما بسی برفرازد کلاه	فروزنده خورشید و تابنده ماه

بنابراین مقدمات واجب است بر ذمت همت فضیلاى جهان، که ابناء و آثار پادشاهان عالم و خسروان آفاق را در قید تحریر آوردند، و سیرت ملوک نیکو کردار، و سلاطین رفیع مدار، که سرمایه سعادت ابدی، و کرامت سرمدی است. بیان کنند، تا از ذکر غزوات و محاربات ایشان هم اهل روزگار، و هم نوحاستگان باغ فطرت که قدم در دایره وجود خواهند نهاد، بهره‌مند شوند و صاحب نظران از مطالعه تاریخ احوال ایشان اعتبار گیرند و چون از استمکاری، کرداری ناسزا بشنوند از آن دور شوند و اگر بررسی خوب، و قانونی مرضی و قوف یابند بدان اقتدا نمایند و چون روزنامه صبح صادق روشن شد، که از ابتدای دور عالم باز، که آسمان به گیتی نوردی مشهور است هیچ صاحب قران در میدان جهانگشائی، غبار موکب همایون بندگی حضرت سلطنت پناه خاقان اعظم خسرو ممالك عرب و عجم سایه پاک یزدان، خلاصه عناصر و ارکان، مظهر رحمة الرحمن المؤید بتأیید

۱- کذا فی الاصل.

الله المنان.

سر ملوك جهان بخش روی زمین که ختم گشت براو تاابد جهانبانی
امیرتیمور کورگان خلدالله تعالی فی الخافقین ملکه وسلطانہ
وافاض علی المشرقین عدله واحسانه درنیافته ودرجمع اسباب پادشاهی
هیچ همت به مبادی حال او نرسیده برق تیغش چون تیغ برق گشای است
و آفتاب رایش چون آفتاب عالم آرای، اسکندر منصبی است کیوان خشم و
کین و جمشید قدری مشتری مهر و تمکین، بهرام صولتی مریخ حمله و
آهنگ، دارامکتی خورشید اعلام فیروز جنگ، بکوشش خنجر گیتی ستان
اکثر ممالك را ...»

آنچه آوردیم برگزیده ای از مقدمه ای بود که علی بن جمال الاسلام
بر تاریخ تیمور خود نوشته و چون این نیز نمونه ای از منشآت او بود که
در متن همایون نامه نیز ترسلاتی از او آورده شده و بی مناسبت نبود که هم
از تاریخ نایابی مفتاحی داده شده باشد و هم از نشر این منشی که پدر مؤلف
است نمونه ای در مقدمه بدست داده باشیم.

در همایون نامه از علی بن جمال الاسلام نامه ای راکه او از زبان
شاه یحیی مظفری بنرای علامه شهبز و نامی مولانا سعدالدین تفتازانی
در باره دریافت دوائر او یکی شرح مفتاح و دیگری حواشی کشفی نوشته،
نقل کرده که در صفحه ۱۵۶ کتاب حاضر با عنوان: «کتب مخدومی و
والدی المولی الاعظم السعید غیاث الملة والدین علی بن مولى السعید
معین الملة والدین جمال الاسلام طاب ثراهما من لسان السعید الشاه یحیی
طیب الله مرقدہ الی المولی الاعظم السعید ملک العلمای الاعلام فی عصره
سعد الملة والدین تفتازانی علیه الرحمة...» به چاپ رسیده و بنا بر این
نوشته درمی یابیم که نام کامل و لقب و کنیه و عنوان پدر مؤلف چنین بوده
است. غیاث الدین علی بن معین الدین جمال الاسلام، و از این نشانه میتوان
دریافت که غیاث الدین علی بن جمال الاسلام یزدی، از منشیان دربار شاه
یحیی مظفری هم بوده و چه بسا در خاندان مظفری یعنی شاه محمود در
اصفهان و شاه شجاع در شیراز نیز سالی چند به انجام وظائف دیوانی

خاصه ترسل و منشیگری اشتغال می‌داشته و پس از فتح سرزمین‌های متصرفی مظفریان بدست امیر تیمور کورگان اونیز ناگزیر بخدمت امیر پیروز درآمده و به‌همین مناسبت به تحریر تاریخ فتوحات امیر تیمور در اصفهان و فارس و یزد و کرمان مأمور گردیده و سپس به خدمت امیرزاده پیرمحمد و سلطان اویس درآمده و آنگاه در دستگاه خواجه بزرگ غیاث‌الدین پیراحمد خوافی وزیر شاهرخ بهادرخان به خدمت در دیوان ترسل سرافراز گردیده و به‌سائقه همین سابقه فرزندش نیز در خدمت دیوان ترسل شاهرخ بهادرخان و فرزندانش منصوب گردیده و در ظل عنایات وزیر باتدبیر و مدیر بی‌نظیر، خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی که مدت سی‌سال بامر وزارت شاهرخ میرزا اشتغال داشته بسر می‌برده است.

از آثار قلمی مؤلف همایون نامه یعنی محمد بن علی بن جمال‌الاسلام یزدی چند نامه و فرمان در همایون نامه ثبت است از جمله، نامه‌ای که از زبان امیرزاده پیرمحمد والی شیراز به ملك هرمن نوشته و در صفحه شصت آمده است. و نامه‌ای که به اتابك لرا از زبان خواجه پیراحمد خوافی وزیر نوشته و در صفحه شصت و دو ثبت شده است. همچنین در نامه‌ای که عنوان تهنیت عید نوروز را دارد که بنام خواجه غیاث‌الدین پیراحمد وزیر تحریر کرده و یکی از منشآت زیبا و دلنشین این مجموعه است ۲ و قدرت قلم پدر منشی را در انشاء، نمونه‌ای مبین است و میتوان آن را یکی از بدایع نثر فارسی در سالهای ۸۲۰-۸۵۰ دانست. هم‌چنین نامه‌ای که در باب منشور ولایت کرمان بنام امیرزاده غیاث‌الدین سلطان اویس تیموری نوشته جالب توجه است. ۳

همایون نامه مجموعه ایست از منشآت يك قرن

بطوریکه گفته شد، پدرمنشی خود یکی از منشیان و مترسلان بلاغت شعار دربار مظفریان بوده و شهاب منشی مؤلف همایون نامه با استفاده از پیش نویس ها و مسودات بایگانی پدرش مجموعه نفیسی بنام همایون نامه فراهم آورده بوده است و در نتیجه میتوان گفت این اثر حاوی منشآت است که از اواسط قرن هشتم تا اواسط قرن نهم و سیله منشیان این يك قرن برشته تحریر آمده و سیر تحول نثر فارسی را در طول این يك قرن نموداری گویاست.

در همایون نامه نامه ای ثبت است که آن را شاه شیخ ابواسحق اینجو در زندان اصفهان نوشته است و میدانیم که امیر مبارزالدین محمد در شوال سال ۷۵۴ وارد شیراز شد و شاه شیخ ابواسحق اینجو به شولستان گریخت و باصفهان رفت و مدت دو سال از ۷۵۵ تا ۷۵۷ پیوسته بامید پیروزی بر امیر مبارزالدین محمد با او در جنگ و گریز بود و سرانجام در بهار سال ۷۵۷ در اصفهان بدست شاه سلطان اسیر و زندانی گردید. این شاه سلطان کسی بود که در سال ۷۴۵ درمید کسی را کشته بود و شاه شیخ ابواسحق موجب استخلاص او از مرگ گردید و شاه شیخ ابواسحق انتظار کمک و گذشت از او داشت و اینست که از زندان تبرک (مبارک) اصفهان نامه ای خطاب با او نوشته است. مابشر کامل این وقایع را از صفحه ۶۱ تا

۷۱۹ حافظ خراباتی با شرح کامل آثاری که ناظر بر این وقایع است توجیه و تفسیر کرده ایم. ۱.

بنابراین، نامه شیخ ابواسحق متعلق است بسال ۷۵۷ هجری قمری، یعنی اواسط قرن هشتم ضمناً میدانیم که سعدالدین انسی مجموع منشآت عربی و فارسی و سرودهای شاه شجاع را اعم از فارسی و تازی باموافقت شاه شجاع فراهم آورد و آن را مدون ساخت و سالیان دراز این مجموعه مورد التفات و عنایت اهل ادب بوده و بسیاری از نویسندگان و مورخان از آن یاد کرده اند و امید است روزی نسخه ای از این مجموعه در یکی از کتابخانه های بزرگ جهان که مجموعه های مخطوط فارسی دارند چهره از پس پرده غیبت بنماید و بدست صاحب همتی بزیور چاپ آراسته گردد و چشم اهل بینش را کحل بصر باشد از این مجموعه که سعدالدین انسی فراهم آورده بوده منتخباتی در همایون نامه آمده است. ۲.

بنابراین از دوران سلطنت شاه شجاع و شاه یحیی مظفری و نامه هایی که از زبان وزراء این دوران نوشته شده در همایون نامه منشآت و آثاری آمده است. همچنین آثار بسیاری از اوائل دوره تیموری یعنی از سال ۸۰۰ تا ۸۲۰ در این مجموعه ثبت و ضبط است. از دوران بایسنقر میرزا و حتی فرمان ولایت عهدی او یا نامه ای بعنوان خواجه نصیرالدین نصرالله خوافی که در ماوراءالنهر وزیر میرزا الغ بیگ بود هست و همچنین نامه ای از خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی وزیر سلطان حسین میرزا نیز در همایون نامه هست که نشان میدهد شهاب منشی تاجه زمانی حیات داشته و زندگانی میکرده است. خواجه نصیرالدین نصرالله خوافی در سال ۸۴۵ در گذشته و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی تا سال ۹۰۳ وزارت داشته است. ۳ از شخصیت های دیگری نیز در همایون نامه یاد شده که فهرست

۱- ص ۱۵۱ ۲- از ص ۱۳۵ تا ۱۵۰

۳- نظام الملک خوافی چندبار بوزارت رسید باراول در ۸۹۲ معزول گشت و ممکن است نامه ای که در همایون نامه هست متعلق به وزارت او در سالهای قبل از ۸۹۲ بوده است.

نام کسان میتواند معرف ایشان باشد. با آنچه آوردیم این نتیجه حاصل است که همایون‌نامه آثاری از يك قرن تاريخ و منشآت ايران را دربردارد و از این نظر گنجینه قابل توجهی است.

ارزش همایون‌نامه از لحاظ نشر فارسی

برای بررسی وسبك شناسی نشر فارسی نیاز مبرم به منابع مختلف است و متأسفانه از منشآت قرون مختلف مجموعه‌هائی مدون در دست نیست تانحوه و شیوه و روش نویسندگی رادرامور مختلف دیوانی و جزآن مورد نقد و بررسی قرارداد و سیر تحول و دگرگونی و تکامل نشر فارسی را در اعصار مختلف دریافت و بمطالعه و مذاقه درآورد. بنابراین بدست داشتن اینگونه منابع از لحاظ آگاهی بر روش و سبك مکتب‌های مختلف نویسندگی در طی اعصار و قرون بسیار حائز اهمیت و توجه است و از این نظر همایون‌نامه میتواند پایه و بنیانی برای پژوهشگران و محققان در این زمینه باشد .

ارزش اجتماعی و تاریخی همایون نامه

در همایون نامه منشورها و فرمان‌ها و یانامه هائی آمده است که وظائف مشاغل مختلف رادر قرن هشتم و نهم روشن می‌کند و بررسی اینگونه نامه‌ها از نظر دریافت محیط اجتماعی این دو قرن از ارزش و اهمیت فراوانی برخوردار است. مثلا وظائف قضات، وظائف محتسبان- وظائف شحنگان- وظایف دیوان استیفا و.و.و چگونگی تفویض سلطنت و وظایفی که والیان بر عهده داشته‌اند.

فهرست ابواب همایون نامه می‌تواند نشان دهنده ارزش و اهمیت اینگونه منابع باشد. هم‌چنین نامه‌هائی از طرف پادشاهان درباره مسائل مختلف مملکت نوشته شده است که از جهات و نظرگاه‌های گونه‌گون می‌تواند مورد تحقیق و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. و یا مطالبی رادر باره افراد و شخصیت‌های تاریخی روشن کند. کما اینکه موضوع سروده شدن **ساقی نامه** از طرف شاه شجاع روشنگر این حقیقت است که نخستین شاعری که **ساقی نامه** به سامان و مستقل سروده شاه شجاع بوده است و **خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی** در استقبال و اکتفای از این اثر ممدوحش به سرودن **ساقی نامه** دست‌یازیده و ما این موضوع را در جلد پنجم **حافظ خراباتی** از صفحه ۳۲۷۸ تا ۳۴۹۷ مورد نقد و بررسی کامل قرار داده‌ایم.

و یا درباره این بیت از خواجه حافظ که میفرماید:

حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را
که ملاحظه شده است بعضی از محققان و دانشوران رائظر بر آن
است که بجای شیخ جام باید شیخ خام باشد و استنادشان بر اینست که زمان
خواجه حافظ بادوران شیخ جام چند قرن فاصله دارد و بنابراین سلام
رسانیدن خواجه حافظ به شیخ جام که شخصیتی است در گذشته در چند
سده پیش از او بی معنی است.

لیکن در این مجموعه از شخصیت معین الدین جامی که شیخ
جام بوده مستحضر و مطلع می شویم و درمی یابیم که این شخصیت عالیقدر
از معاصران خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است و ضمناً از
نواده های شیخ جام معروف و مشهور است. بنابراین روشن و مبرهن
می گردد که در بیت مذکور خواجه حافظ با تلمیحی ملیح خواسته است
ارادت خود را به شیخ معین الدین جامی شیخ جام که از معاصرانش بوده و
طرف توجه و عنایت بزرگان زمانه نیز بوده است برساند. همین نامه
و اثبات شخصیت علمی و تاریخی این وجود ذیجود نشان میدهد و میرساند
که خواجه حافظ با اشاره باینکه خود مرید جام می است مرید شیخ جام
(یعنی معین الدین جامی) و از ارادتمندان شیخ جام بزرگ نیز هست. و
بدیهی است آوردن دو جام در یک بیت آنهم به معانی مختلف یکی جام می
و دیگری نام شخص و سه دیگر نام محل، از صنایع و بدایع بشمار است و از
لطف کلامی خاص برخوردار. و از این رهگذر با شناخت شخصیت شیخ جام
ثانی درمی یابیم که ثبت نسخه های کهن اصح است و تصور شیخ خام.
تصوری نادرست و دور از واقع و حقیقت است.

و یا. نامهائی که از شاه شجاع درباره شیخ زین الدین علی محتسب
معروف به کلاه هست روشنگر این حقیقت و واقعیت است که قصد و نظر
خواجه حافظ از محتسب امیر مبارز الدین محمد نیست بلکه نظراً و بر این
شیخ ساحر و جادوگراست و مابه استناد این اسناد بود که در حافظ خراباتی طی
فصل جدال حافظ بامدعی که از صفحه ۱۹۵۵ تا ۳۱۷۹ یعنی ۱۲۲۴ صفحه

راشامل می‌گردد آثاری را که خواجه حافظ در تعریض برای شیخ ریائی سروده و حتی اشاراتی صریح نیز به نام و نشان او دارد آوردیم و در حقیقت این مطالب تاریخ تاریخی زندگی خواجه حافظ با توجه باین اسناد و مدارک متقن روشن شده است.

بدیهی است باغوض و خوض در مطالب متنوع همایون‌نامه هر پژوهنده‌ای می‌تواند از زوایای مختلف به تحقیق و تدقیق پردازد و خوشه‌ها و توشه‌ها از این گشتزار معرفت بدست آورد و منتفع و متمتع گردد.

بطور مثال مطالبی که در احکام امر به معروف در صفحات ۲۱۳ تا ۲۱۵ آمده بسیار جالب توجه و بحث‌انگیز است. همچنین دریافت این نکته که پادشاهان و صدور توجه خاص و فوق‌العاده به معارف و دانشمندان مبذول می‌داشتند و آنان را از پرداخت هرگونه مالیات معاف می‌داشته‌اند و سالیانه نیز مبالغ گزافی درباره آنان مستمری تعیین می‌کرده و به آسایش خاطر و ترفیه حال و زندگانی‌شان عنایت و نظر مخصوص معطوف می‌کرده‌اند درخور توجه کامل است و رموز و راز اینکه با اختصاصی بودن تعلیم و تعلم و محدود بودن حوزه علمی معذالك بزرگان کم‌نظیری امثال علامه تفتازانی و ابوبکر تایبادی و قاضی مجدالدین اسمعیل و گویندگانی چون خواجه شمس‌الدین محمد حافظ ظهیر می‌کرده‌اند بر ما ظاهر و آشکار می‌گردد.

با توجه به منشور تفویض سلطنت و ولی‌عهدی که در صفحه ۱۸۵ آمده و چون تاریخ ۸۲۰ دارد و سخن از دارالسلطنه هرات در آن بمیان آمده می‌رساند که منشور متعلق به ولایت‌عهدی بایسنقر میرزا است می‌توان بسیاری از مطالب را از این منشور دریافت.

از روی نامه‌هایی که بقلم‌نشیان مختلف است و یکی از ایشان نیز بنام خواجه خسرو معرفی شده می‌توان دریافت که این منشآت منتخبی است از فرمان‌ها و منشورها و مثال‌ها و پروانه‌ها و نامه‌هایی که بین سالهای ۷۵۰ تا ۸۵۰ برشته تحریر آمده است. یکی از نکات جالب توجه اینکه: در بعضی از این آثار که برخی از آنها را در زیر صفحات یادآور

شده‌ایم به‌ایبائی از آثار خواجه حافظ تمثیل جسته‌اند و میتوان گفت
همایون‌نامه از زمره آثار معدود و کهنی است از دوران نزدیک به عصر
خواجه حافظ شیرازی که در آنها به اشعار این‌گوینده نامدار تمثیل جسته
شده است و این نشان‌دهنده این امر است که آثار خواجه شمس‌الدین
محمد حافظ را هم مانند شاعر و نویسنده عالیقدر و نامدار نزدیک به عصرش
شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی چون ورق زر دست بدست می‌برده‌اند.

بیشتر نامه‌هایی را که شهاب منشی نام صاحبان آن را با کمال
تأسف حذف کرده بجای نام و عنوان کلمه فلان را گذاشته، همه واقعی و
حقیقی هستند و میتوان با فحص و تجسس و تحقیق صاحبان آنها را
شناخت. بهر حال، مطالبی که برشته تحریر درآمده همه منشورها
و فرمان‌ها و مثال‌ها و احکام و نامه‌هایی است که بنام شخصیت‌های
حقیقی نوشته شده بوده و حقیقت تاریخی داشته نه آنکه فی‌المثل يك نفر
منشی برای نشان دادن طرز و روش نوشتن شیوه ترسل آنها را پیش خود
ابداع کرده باشد!

شهاب منشی جامع و مؤلف این منشآت بطوریکه از خاتمه
همایون‌نامه برمی‌آید در یزد ساکن بوده و میتوان تصور کرد که پایان
زندگانش نیز در همان شهر رخ داده است.

خواجه غياث‌الدین پیراحمد خوابی کیست؟

بطوریکه در مقدمه همایون‌نامه آمده است. محمد بن علی بن جمال‌الاسلام ملقب به شهاب منشی مینویسد «... درائتای این مقال بخت بیدار که گشاینده بخت و نماینده راه اقبال و سعادت است بگوش جان گفت که: چون میخواهی که اختر آمال از وبال بیرون آید و این کتاب ازین نظر صاحب‌همتی باتمام رسد، به سایه همای دولت پایدار و مخدومی کامکار استقلال نمای و ذره مثال دست تشبث به اذیال مرحمت صاحب وجودی فلک اقتدار مستحکم گردان سروری که دریای طبع گوهرافشانش مخزن اسرار آلهی است و ینابیع ذهن وقادش مورد الطاف نامتناهی تا گلبن اقبالش بنسیم کامرانی شکفته اهل علم و ارباب کمال چون بلبل مفتون اخلاق گزیده آن حضرت‌اند و تا نهال دولتش در جویبار فضل لایزال بال کشیده مقبلان جهان در سایه آن فارغ‌البال و رافع‌المیش و الحال روزگار می‌گذرانند خرد راهنمای به هزار زبان قایل است. کاین طراز قبای دولت کیست ؟

یعنی جناب وزارت پناه مخدوم عالیشان، آصف سلیمان مکان، ناشر آثار عدل و احسان، مویل اعظم‌الوزراء و الحکام، ناظم مصالح الخلق و مناحج الانام:

ملجاء الاسلام عون الخلق غوث المسلمين
آسمان جاه و رفعت آفتاب ملك و دين
بحر فياض عدالت سايه لطف خداى
آنكه رايش در امور ملك و دين آمد رزين

غياث الحق والدين والواثق بالملك الصمد، خواجه پير احمد
خلد الله تعالى للال عاطفته على مفارق المخلصين كه بملو نسبت و شرف
حسب و وفور و كياست قدم پيش صنديد جهان نهاده و در مضمار بزرگى
وسرورى قصب السبق از اكابر زمان رپوده .

اى چو وهم از افتتاح آزمائش دوربين
وى چو عقل از ابتدائى آفرينش كاردان

بر حسب اشارت عقل صواب اندوز كه چراغى رخشان واخترى
در فشان است بندى از پرده نشينان صميم خاطر در معرض ظهور آورد و
فاتحه آن بالقاب همايون موشح گردانيد تا بميامن نام اين خواجه عالى
رتبت و ذكر اين دولتيار نيكوسيرت بر صفحات روزگار و صحايف ليل و
نهار مؤبد بماند.

نام نيكو را بزرگان عمر ثانى گفته اند
اين ذخيره بس تورا كالباقيات الصالحات

بطوريكه ملاحظه شد شهاب منشى همايون نامه را به نام
غياث الدين پير احمد خوافى وزير موشح ساخته و آنرا بنام آن وزير
باتدبير مزين كرده است. اينك براى شناخت اين وزير شايسه است
به نوشته دستورالوزراء اثر ارزنده مورخ دانشمند غياث الدين همام الدين
خوندمير عطف توجه كنيم.

اينك براى آنكه شخصيت اين وزير را دريابيم مطالب دستورالوزراء
را نقل مى كنيم:

«خواجه غياث‌الدین پیراحمد خوافی»

دراواخر سنه عشرين وثمانمائه که خاقان سعيد ميرزا شاهرخ
بهادر بهجانب ولايت قندهار نهضت می‌فرمود در کنار آب هيرمن مسند
وزارت را بوجود شريف خواجه غياث‌الدین پیراحمد که بوفور حسب و
علو نسب واصابت رأى وتدبير وانشراح صدر وصفای ضمير سرآمد
ابنای روزگار بود زيب وزينت درافزود وزمام حل‌وعقد وقبض وبسط
مهام ملك ومال را بکف کفایت وقبضه درایت اوسپرد واو از کمال
کیاست وکاردانی بنوعی درآن امر شروع نمودکه حکایت عدالت وکفایت
آصف برخیا و نظام‌الملک رامنسوخ کرد.

بيت

به عهد وزارت همه داد کرد به داد ودهش عالم آباد کرد

قرب سی سال ممالك هفت کشور به حسن تدبير آن وزیر
دانشور طراوت بهشت برین ولطافت نگارخانه چین راداشت واگرچه در
آن اوقات چندکرت بعضی ازخواجه‌ها درامر وزارت باوی مشارکت جستند
اما شکوه آن صاحب عالی‌تبار هيچ يك را بر ذروه اختيار واعتبار نگذاشت.

بيت

چو نورافشان شود خورشيد تابان کواكب از نظر کردند پنهان
همی‌آید بگاه صدمه باز ز مرغ خانگی آئين پرواز
خواجه غياث‌الدین پیراحمد درایام وزارت درباب رعایت رعیت
ورفاهیت فقرای هرشهر وولایت مساعی مشکور بهجای‌آورد ودراطراف
ولایات خراسان ابنیه رفیعیه و بقاع خیر بنیاد نهاده تمام کرده. عمارات
سرمزار فايض‌الانوار قطب‌السالكين هادی‌الخلايق الی طریق‌الیقین شیخ
زين‌الملک والدین محمد‌الغوافی ومدرسه‌ای که درولایت خواف واقع

است از جمله آثار آن وزیر عالیقدر است و اوقاف آن بقاع نفاع در اطراف دیار خراسان بسیار و **خواجه غیاث الدین پیر احمد** تا آخر ایام حیات **میرزا شاهرخ** بر صدر وزارت در غایت ابهت و جلالت بود، چون در صبح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمیه موافق اول فروردین ماه جلالی حضرت خاقان سعید در **پساوی** بساط زندگانی طی کرده به جوار مغفرت داور بیدار وحی لایموت انتقال فرمود و **میرزا عبداللطیف** به ضبط اردوی همایون اشتغال نموده متوجه خراسان گشت، **خواجه غیاث الدین پیر احمد** باتفاق **خواجه شمس الدین علی سمنانی** عنان اضطرار بدست فرار داده حرکت بر سکون اختیار نمود.

بعد از وصول **میرزا عبداللطیف** بولایت **سمنان** **خواجه** به ملازمت شتافته بدستور پیشتر بر مسند وزارت نشست و چون خبر فوت حضرت خاقان سعید و خیال استقلال **میرزا عبداللطیف** نامزد فرمود و ایشان در نواحی **نیشابور** سحری در اردو ریخته، مظفر و منصور گشتند و **میرزا عبداللطیف** را گرفته به نظر **میرزا علاءالدوله** رسانیدند و **خواجه غیاث الدین پیر احمد** در بلده فاخره هرات مشمول مرحمت **میرزا علاءالدوله** گشته بدستور پیشتر به سرانجام مهام وزارت مشغول گردید در وقتی که میان **میرزا الغ بیگ** و **میرزا علاءالدوله** مخالفت بوقوع انجامیده در منزل ترناب جنگ اتفاق افتاد و **میرزا علاءالدوله** شکست یافته روی بصوب فرار نهاد، **خواجه غیاث الدین پیر احمد** که در دارالسلطنه هرات بود بموافقت **امیر محمد صوفی ترخان** و **سلطان ابوسعید داروغه** به جانب عراق حرکت فرمود و **سلطان ابوسعید** در اثنای راه گرفتار شده . **امیر محمد صوفی** و **خواجه درضدان** سلامت به عراق رسیدند و در سلك ارکان دولت **میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر** منتظم گردیدند و در آخر سنه ثلاث و خمسین و ثمانمیه که **میرزا سلطان محمد** رایت نصرت آیت بعزم تسخیر خراسان برافراخت در منزل **گندمان** پرتو عاطفت و احسان بر حال آن آصف سلیمان نشان انداخته قامت قابلیتش را به خلعت منصب امارت دیوان مشرف ساخت و چون **میرزا سلطان محمد** از خراسان مراجعت کرده

درعراق نزول نمود، **خواجه غیاث‌الدین پیراحمد** به سبب بعضی از اسباب رخصت حج یافته به‌جانب حرمین شریفین توجه فرمود و در اواخر سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میان **سلطان‌محمد** و **میرزا ابوالقاسم بابر** در موضع **چناران اسفراین** مقابله و مقاتله اتفاق افتاده، نسیم نصرت برپرچم علم **میرزا بابر** وزید و **میرزا سلطان‌محمد** کشته گشته، **میرزا بابر** کامیاب و کامران متوجه عراق گردید و بعد از آنکه نزول در دارالعباده یزد دست دادفی‌سنه ۸۵۶، **خواجه غیاث‌الدین پیراحمد** که بسعادت‌گزاردن **حج الاسلام** و طواف روضه مطهر خیرالانام علیه الصلوة والسلام فایزگشته مراجعت نموده بود بدرگاه‌عالم‌پناه **میرزا بابر** رسید و درسنه سبع و خمسین و ثمانمائه **میرزا ابوالقاسم بابر** بنابر ذخیره‌ای که از آن وزیر صاحب تدبیر درخاطر خطیر داشت باخذ و قید او فرمان داد و **خواجه پیراحمد** دردام بلا و رنج و عناقته بعد از آنکه مبلغ دو یست تومان کپکی بزجر و تکلیف عنیف از او بستاندند بواسطه کثرت اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی به مرتبه شهداء رسیده در عمارتی که بر سر مزار فایض‌الانوار ولایت شعار شیخ **زین‌الملک والدین الخوافی** قدس‌سره ساخته بود مدفون گردید.

جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر مال دنیا و پشت که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

چند نامه

«در پایان نسخه همایون نامه، پس از يك برگ سفید. یکی از»
«مالکان خوش ذوق این نسخه نفیس احتمالا در قرن یازدهم هجری چند»
«نامه رانیز که متعلق به منشیان اوائل و اواسط دوران صفویه است»
«ثبت کرده که برای مزید فایده در پایان این مقدمه به نقل آن ها مبادرت»
«می شود. باشد که برای خواستاران اینگونه منشآت مفید فایده باشد و»
«سودمند افتد.»

رقعه ای که محمد میرك بیکی از ارباب قلم نوشته

تاکی پی چرخ، چرخم آواره کند محنت همه جمع من بیچاره کند
درده فقر عمر من چو باقی نه گذاشت ترسم ورق حیات را پاره کند

دعائی که مستوفیان دفترخانه روزگار از محاسبه اعداد مفردات
آن عاجز آیند و ثنائی که زبان محاسبان کارخانه لیل و نهار از تنقیح تعداد
آن قاصر باشند، گوشوار شاهد اهدا ساخته تحفه مجلس آن فهرست
کارخانه استیفا و هدیه محفل آن میزان طومار روزنامه و ماعلمناه من لدنا
علمافرد دفترخانه کن فیکون ورق قانون نون والقلم و مایسطرون گردانیده حقا
که بمقابل فرخنده مال تصحیح حساب شوق و آرزومندی و تصریح آداب
تعلق و دلبستگی می نماید، چون شروع در شرح آن نه باندازه ایست مفصل

بیست و يك

و کمیت و مجمل کیفیت آن بمدد مداومت سمت ارقام پذیرد لهذا، مباشر تحریر و محرر تقریر آن نمی گردد. مجمل احوال آنکه مجاری حالات بروفق نیت توجیه توجه دوستان بی قرینه بقواعد خوبی گذران است و به یمن عنایات شاهانه و عواطف خسروانه پراهل انشاء مشرف گشته در سلك اعیان و اشراف بوجوه تقرب ناظر و واقف الحمد لله علی نعمائه، اما حضرت واقف الاسرار شاهد حال این بیقرار است که لحظه ای از طرح دفترخانه خیال و لمحهای ازرقم حساب وصال فارغبال نیست و من ذالک پیوسته در خاطر فاتر است که قلم وار سراز قدم ساخته در طی مساحت طومار طریق مواصلت مرحله پیماکرد و سرورق صفحه اتصال طرح کرده روزنامه ایام فراق رابلقلم آوارچه نویس دفترخانه و داد داده فاصل آن را از باقی صاحب جمع وصال تنخواه ستاند .

آلهی عالم علم بالقلم وسیله سازد که روزگار نقل و تحویل ضروری فاضلات دوری صبوری در این زودی از بنبچه ایام موضوع گردد و برات فایض محن و آلام باسعد وجهی راجع و محاسب علم الانسان مالم یعلم لطیفه انگیزد که نشان دخل ممیز فراق کطی السجل لکتاب منطوی گردد و پروانچه عمل دیوان وصال به مقتضای طغرای غراء لعل الله آن یأتین بهم جمیعا به ثبت انی لاجدریح یوسف مثبت بمنه و کرمه، مأمول آنکه تاهنگام متورشدن دیده غبار دیده بریحان مصحف جمال فرخ فال خط نسخ بر تعلیق جریده نسیان کشیده نشان اتحاد را به توقیع وفا و مهربانی محقق گردانند و گاهی بر حاشیه ضمیر منیر گذرانند پیوسته در متن مفاوضات بشرح حالات بنحوی یاد آورند که دل از مطالع مطالعه قرات مختصرات آن نوری یابد و جان از تصدیق بتصور عبارات با تهذیب آن هدایت و سروری و بعدالیوم اصول اوقات کافی را چون اهل تجرید ان من البیان لسخر، صدف شکرگزاری نماید والسلام علیکم اولاً و آخراً. ۱

۱- این نامه سراسرش مشحون است از مصطلحات و نام های خاص که برای فتن فرد نویسی و استیفا و دفتر و دیوان محاسبات و برات نویسان و امور ممیزی و هم چنین خوشنویسی معمول و بکار میرفته. رویه مرفقه نامه ایست مصنوع با صنایع گوناگون.

۱ رقعہ میر صدرالدین کہ به یکی از ارباب نغمہ نوشتہ

بررای انور بندگان عالی مخفی نماناد کہ این مہجور بینوا
منجملہ عشاق از مغلوبہ فراق آوارہ عراق گشتہ، ارادہ داشت کہ با
جمعی عجم ازراہ حجاز بہ کعبہ وصال مشرف گردد. وچون پردہ حصار
بستہ نگار مانع بود از زبان بزرگ و کوچک، مخالف اندیشہ نمود.
توقع آن است کہ چون رقعہ بحضور رسید حسینی وار ازراہ راست
درآمد نماید واین کمینہ را از دور چنبر سرگردانی بیرون آرند. والسلام.

۱- دراین نامہ ہدہ اصطلاحات موسیقی ونام دستگاہہا و آوازہا آمدہ و
درمتن برای آنکہ تشخیص دادہ شود باحروف درشت تر بچاپ رسیدہ اند.

زبان شکسته‌ترم از قلم نمیدانم که شرح آن بکدامین زبان کنم تقریر

غرض از تحریر این پریشان رقم آنکه :

دراواخر ماه رمضان فرمانی از جانب سلطان صاحب‌قران مشتمل بر منع شراب و آزار میخوارگان رسید، رندان باده‌نوش که آماده این معنی شده بودند که به اشاره ابروی هلال عید بدست سبوی بیعت تازه کنند و با سبزخطان ته‌گلگون شیشه و پیاله دست درگردن کرده چهره زعفرانی ارغوانی سازند از استماع این خبر دهشت اثر انگشت تأسف بدندان‌گزیدن گرفتند و بآب دیده دست از دامن دختر زر فروشستند، هلال عید که ناخن بردل ارباب طرب می‌زد در نظرها بعینه شکل ناخن به‌مرسانید، بزرگان خم و خردان شیشه و پیاله که از می درجوش و از نشاط درخروش بودند همگی شکسته خاطر شدند و از اشک عقیق رنگ چهره‌ی خاک را لعل‌گون ساختند.

پیاله از دست رفت و صراحی از پای درآمد، تاج را از واهمه خون در رنگ هاشمک گشته از خوشه‌گریه در گلو گره گردید، مستوره بنت‌العنب که چون نور دیده همیشه در پرده زجاجی بسر می‌برد جهت اجرای حکم آبروی حرمتش در کوچه و بازار به خاک مذلت ریختند، شمع که مجلس افروز رندان بود از مشاهده این حالت جانکاه دود از نهادش برآمده جهان روشن در نظرش تاریک شد، حباب‌کاسه سرنگون که چشم از روی پیاله برنمیداشت و چون عیش از خانه‌زادان ساغر بود کشتی عشرتش دریائی گشت، نای که در همدی ارباب طرب انگشت‌نما بود بند از بندش جدا ساختند، کمانچه که ثابت‌قدم بزم عشرت بود خاک در کاسه سرش ریختند و به تیرش زدند،

بیست و چهار

دایره که حلقه بندگی درگوش کشیده ازشادی در پوست نمی‌گنجید بضرب
 طپانچه از دایره اهل نشاط بیرونش کردند، چنگ که همیشه جادر دامن
 زهره جبینان ماه طلعت داشت به جهت ضبط قانون موی‌کشان از پرده
 بیرون کشیدند و پرده ناموسش به ناخن بی‌اعتباری دریدند. طنبور را
 گوشمالی ندادند که دیگر هوس نغمه‌پردازی کند و رباب را آن‌چنان نواختند
 که بعد از این باحریفان ناسازگاری کند و اگر بوی برند که عود بر عشاق
 نوای مخالف خوانده در زمانش چون عود قماری بسوزند و اگر بشنوند
 که موسیقار باکسی هم نفسی کرده سرب درگلویش بریزند، امید که
 منشور رخصت از دیوان رحمت پناهی صادر گردد که آب رفته بجوی شیشه
 و پیاله باز آید و مستوره بنت‌العنب را که در پرده خفا محجوب مانده شهر
 روان گردد و چشم پیاله بدیدار قرۃ‌العین روشن شود. یارب دعای خسته‌دلان
 مستجاب کن.

بود آیا که در میکه‌ها بگشایند
 کره از کار فرو بسته ما بگشایند
 در میخانه به بستند خدایا مپسند
 که در خانه تزویر و ریا بگشایند

والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من اتبع الهدی

رقعه‌ای که میرزا نصیر در تعریف اصفهان نوشته باعث

تشریف آوردن ذات همایون بانصوب باصواب شده بود

تاکی سخن از سخن ربایم هم بر سر مطلب خود آیم

چگویم از صفای صفاهان و نزهت این ساحت جنت نشان، اگر
حورعین، این نگارخانه چین رادیدی، از رشک شاهدان شیرین شمایلش
در کانون سینه صدهزاران شعله سوزنده افروختی و اگر فردوس برین به
تماشای این بهشت روی زمین رسیدی بر آتش غیرت چون دوزخ تابنده
بسوختی.

زرشک این در و بام خجسته بهشت عدن در دوزخ نشسته

شمیم عنبرآمیزش معطر و نسیم عطربیزش جان‌پرور، روح
روحانیان از لطافت هوای دل‌آویزش دریوزه‌گر.

هوا چندان نشاط انگیز و نیکوست

که از شادی نگنجد غنچه در پوست

به کیفیت چنان کاز ابر سیراب

بجای قطره می‌ریزد می‌ناب

ز تأثیر هوا پیر و جوان مست

در و بام و زمین و آسمان مست

بیست‌وشش

نو عروسی است زیبا که دایه ابر نیسانش بصد هزار ناز پرورده
و مشاطه فصل بهارش بدستیاری غازه فروشان لیل و نهار هر هفت کرده و
دلاله طبعش با هزاران غنچ و دلال، از حجرات غیب بیرون آورده سپهر
برین از برای نثارش عقد پروین بر زمین افشاند و باراستگی تمامش در
حجله عباس آباد بانتظار مقدم داماد نشانده، چادر شکوفه بر سر و پیراهن
گل دربر، کیسوی مشکین سنبش در پای قامت سرو افتاده و لاله رخسارش
زلف تابدار بنفشه دربر گرفته و دست چنار در برابر کف الخضیب دردعای
دولت روزافزون و پای شاخسار از خضاب ریاحین گلگون و غایت مدق
افسون مهر بر رویش دمیده و دست زمانه از بیم چشم زخم نیلوفر بر عذارش
کشیده بهشت عنبر سرشت را در بیرون در دهم، گفتم ترسم هر روز بدریوزه
صفا آمده ای گفت خطایافتی و تیر کمان بر هدف یقین نیانداختی، این نوعروس
حسن که چون لاله داغ غلامی او برجبین دارم و چون ریحان خود را از
حبشی زادگان اومی شمارم از درد فراق موکب همایون بیمار است و از باده
وصل گذشته درخمار، حقوق نعمت او بر من بسیار، شرط وفاداری بجا
آورده به عیادت او آمده ام، من از استماع این حکایات عنان اختیار از کف
داده چون گردباد سرآسمه شدم و طیب مسیح الانفاس صبارا بر سرش
بردم دیدم در بستر ناتوانی چون گل خفته و از غایت پریشانی چون سنبل
آشفته نبض سیمابیش در غایت اضطراب می جست و خون ارغوانیش که از
شریان در جریان آمده بود بر مسامات می بست، دانستم که بیماری اوزا اثر
هواست و بی تابی اوزا تاب تب حرمان بجای دایه ابر بر بالینش نشستم تا
تیره سرشک طوفان آثار از دریا بار دیده و دیده دریا بار گشاده و گریه
مستانه اواز رسم معهود زیاده، آری طغیان زنده رودش بود که چون
سرشک عاشقان از دیده پلها بردامن صحرا روان شده به سبب همین از
مقوله تجاهل عارف جویای حال او شدم و پرسیدم، گفت:

دلی دارم که مالا مال خونست تو میدانی و می پرسی که چونست

تب سوزناک محرمی از خدمت همایون برای اختلال بنیان وجودم

بپیست و هفت

علت مستقلة بود ومع هذا رشك فرح آباد و غيرت آن ديار آباد، بر آن افزوده
اضافه آن مرض و علاوه آن غرض گشت، مدتی است سایه مرحمت آن آفتاب
جاه و جلال از سرمن دور و بزم عشرت فرح آباد از شع وصال او پرنور
است، اگر پيراهن گل چاك زده ام زواست و اگر غبار غم و محنت بر سر خود
ريخته ام سزااست .

چرا ز رشك نسوزم بسان پروانه

که مجلس دگری روشن از چراغ من است

چون حال پراز اختلال اورا بدین منوال مشاهده نمودم هر چند
در مقام معالجه در آمدم. اطفای حرارت و دفع مرارت اوجزبه رشحات سحاب
شاهی و شربت خوشگوار ورود ظل اللهی ممکن نبود و مستحیل می نمود.
بمژده توجه رایات جاه و جلال اورا تسلی دادم و مرهم راحت بر جراحت
اونهادم پیوسته توفیقات الهی قرین حال و همواره تأییدات نامتناهی قرین
امانی و آمال بوده فیوضات آسمانی بردوام و فتوحات دوجیهانی مستدام باد.
بالتبی وآله الامجاد

رقعه میرزا قواما مستوفی الممالک به حضرت مولانا جلال منجم

که تشریف آوردن نواب همایون اعلی راباعث شده بمضمون رقعه مذکور

بعد از اهدای دعای مشتاقانه مرفوع رای عقده گشای حضرت
آخوندی ملازم ملک المنجمین دام افضاله می گرداند که بحمدالله والدنه
سلامتی بموجب حمداست و بجز حرمان خدمت بندگان نواب کامیاب اشرف
که جانها فدای قدمش باد و یاران آنجارا مکروهی نیست، و دراین سال
نزهت آباد اصفهان از ترشح ابر و لطافت هوا و کثرت ریاحین طراوت بخش
بهشت برین و وصف آن بیرون از حوصله سخن گذاران بلاغت آئین
است. مجملا

اصفهان خرم است و خاطر شاد این چنین عهد کس ندارد یاد
عهد سلطان و اعتدال بهار کرد یکبارگی جهان آباد
نه بجز لاله هست سوخته دل نه بجز چنگ می کند فریاد

صفت خوشی و خرمی آن بکدام زبان توانم نمود، باغات از غایت
نزهت و طراوت چون خاطر اهل حضور پر نور و خرم و چمن ها از کثرت خرمی
و لطافت غیرت افزای روضه ارم نوعروسان چمن به آرزوی تماشای موکب
همایون سراز دیوارها بر آورده و شاخ ها دیده شکوفه در راه انتظار سفید
کرده، فاخته به آهنگ عراق نغمه فراق ساز نموده و بلبل به هزار زبان
در صحن چمن باین بیت ترنم آهاز کرد.

این همه نقش خوش و دلکش که در گلزار هست

خار در چشم از آنها گریکی چون یار هست

بیست و نه

اتفاقاً روزی اندیشه خدمت اشرف عنان اختیارم از کف ربوده
خود را در عباس آباد یافتم، صفاهاں جنت نشان رادر آنجا دیدم، رخساره
ازارغوان برافروخته و داغهای لاله در سینه سوخته ازدیده ابرنیشان گریان
و بزبان زاینده رود نالان، گفتم ای رشک فرمای بهشت برین وای تربیت
یافته چشم و چراغ سلامین، با اینهمه خوشی و نصارت که جنت داغ غلامی
برجبین دارد، چرا خاطر خرمی این همه نالان و چشمه چشمت چون
زاینده رود در طغیان است چون شبم مهربانی ازادای پرسش من به مشامش
رسید برسم عادت سیلاب سرشک از فواره های دیده روان ساخت، گفتم
مرا دردی غریب و غصه ای عجیب پیش آمد. مفارقت قدم اشرف که گلبرگ
حیاتم بر باد می دهد پس نبود که الحال رقابت فرح آباد نیز خلل در بنیان
ملاقاتم می افکند، آن خورشید سپهر مرحمت که لظه ای از تربیت غافل
نبود اکنون سایه تربیت بر آن دیار انداخته و از این غصه سپاه غیرت
برجان خرابم تاخته.

چرا ز رشک نسوزم بسان پروانه

که مجلس دگری روشن از چراغ من است

و اگر حال چنین باشد در اندک فرصتی رخسار طراوتم از سیلی
خزان حسرت نیلی خواهد شد گفتم دلخوش دار که آن مظهر لطف و احسان
و آفتاب عالم تاب است که پرتو تربیتش بر تمامی ایران رسیده، بمجرد آنکه
نظر توجهمی بحال دیگری کند چشم غایت از تو باز نمی گیرد.

چو خورشید تابان دهد فیض نور نه نزدیک محروم ماند نه دور

عنقریب است که چون صاحب رحمت سایه رحمت بر سر تو
می اندازد و بدین مژده مرهم تسلی بر جراحت دل نهاده فی الجمله خاطرش
اطمینان یافت در آرزوی دیدار فرخنده آثار غبار درگاه نقش جهان را
بدستیاری شمال و صبا سرمه دیده اعتبار ساخت، چون خدام سر حلقه
رندان وقاید راه سرگشتگان و دردمندان اند لازم بود که حقیقت این ماجرا
باشما در میان گذاریم العاقل یکفیه الاشارة والسلام علیکم.

استدراك

بطوریکه در مقدمه نیز یادآور شده است، چون از کتاب همایون نامه تنها يك نسخه در دسترس بود و به نسخه دیگری از آن دست نیافتیم و از آنجا که این نسخه دستنویس نیز همانند همه کتابهای خطی در اثر سهل انگاری کاتب و ناسخ در آن اغلاط و اشتباههایی پدید آمده است و ناگزیر برای تصحیح آن می بایست کوششی می شد تا آنجا که بینش و کوشش این ناچیز اجازه میداد ضمن چاپ متن کتاب آنها را به ظن و گمان تصحیح کرد و اینگونه تصحیحات را با نشانه حرف «ظ» مشخص ساخت، با اینهمه بهیچ وجه معتقد نیستم که همه اغلاط کتاب تصحیح شده و این کتاب چاپ منقحی است. بلکه عقیده دارم هنوز اشتباه در آن بسیار است و هنگامی رفع اینگونه اشتباه ها میشود و مقدور خواهد بود که نسخه دیگری از همایون نامه بدست آید، یا متن دیگری از فرمانها و نامه های مندرج در آن در مجموعه های دیگر یافت شود و پس از مقابله تصحیح انتقادی آن انجام گیرد. بامید آن روز. نکته دیگر که در این جا لازم بیادآوری است اینکه:

اشعار عربی و آیه های قرآن مجید و جملات عربی که متأسفانه اغلاط بسیار دارد در متن و یاد زیر صفحات تصحیح آن مقدور نبود زیرا غالباً توضیح میخواست و بهتر و شایسته تر دانستیم تحت عنوان استدراك، نظرات خود را در پایان مقدمه بیاوریم و در متن چاپی آنها را بنحوی که در نسخه نوشته شده بود عیناً نقل کرده ایم. ضمناً این نکته را یادآور است اگر از همایون نامه نسخه های دیگری یافت شود یا باشد که این بنده از آن بی خبر است در چاپ های بعد مورد استفاده برای تصحیح انتقادی قرار خواهد گرفت.

صفحه ۴۱	سطر ۱۷ :	جمله: قال الله تعالى لا يحق المكر السني الاباهله آيه قرآن است و بايد اين چنين باشد
صفحه ۵۶	سطر ۱۰ :	اديان غلط است كه بايد اذيان باشد
صفحه ۵۶	سطر ۱۱ :	تطير غلط است كه بايد يطير باشد
صفحه ۵۷	سطر ۵ :	فساعه منك يا سولي كه بايد فساعة يا سولي باشد
صفحه ۶۶	سطر ۱۱ :	حسابك بايد جنابك و ثنائك بايد ثنائك والساني بايد لساني باشد
صفحه ۷۱	سطر ۱۸ :	نايز بايد نايد باشد
صفحه ۷۲	سطر ۲ :	درمتن نوشته شده شعر درحاليكه يك مصرع عربي است و قسمت بعد جمله دعائيه فارسي است. چون در متن شعر بجاي مصرع نوشته شده بود اينست برعايت حفظ امانت تصرفي نشد.
صفحه ۷۴	سطر ۸ :	جمله: والله هذاله هر كيف ترددا - مصرع است و تصور ميروود صحيح آن چنين است: والله هذالدهر كيف ترددا
صفحه ۷۵	سطر ۱ :	واسطه لعقود بايد باشد
صفحه ۷۶	سطر ۱۲ :	عذرا المعاني اشتباه وعذب المعاني صحيح است
صفحه ۷۶	سطر ۱۳ :	مصرع اول بيت، مخدوش است وتصحيح ممكن نشد.
صفحه ۹۲	سطر ۷ :	روايح نجح غلط وروائح نجح صحيح است
صفحه ۹۲	سطر ۱۱ :	ساعته بايد ساعة باشد. تهنيث صحيح است
صفحه ۹۳	سطر ۱ :	آيه قرآن است وبأيد اين چنين باشد:
		لداود سليمان نعم العبدانه (اواب) از اورمة سلطنت شاخي يالاكشيده وبرحسب التماس (ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة عين) (بين دو قلاب نيز آيه قرآن است)
صفحه ۹۵	سطر ۴ :	ادعو غلط وادعو صحيح و زال الى عنك بايد زال عنك باشد
صفحه ۹۵	سطر ۵ :	به تهنيث بايد تهنية باشد و فاذا سلمت بايد فاذسلمت باشد

صفحه ۹۵ سطر ۱۵ : مصرع اول گمان می‌رود باید چنین باشد: والبدر یدرکه
المیق منتقصاومصرع دوم مفلوط است و تصحیح ممکن نشده
است.

صفحه ۹۶ سطر ۱ : محافه غلط و محافه صحیح والثقم غلط والسقم صحیح
صفحه ۱۱۰ سطر ۵ : مصرع اول بیت نامفهوم است و تصحیح آن ممکن نشد.

صفحه ۱۱۱ سطر ۱۰ : ماتبت غلط ماهبت صحیح است.

صفحه ۱۱۱ سطر ۱۶ : مرفوع غلط مرعوع و صنوع غلط و منفرع صحیح است

صفحه ۱۱۲ سطر ۱ : راحفه غلط راجفه صحیح و تموز غلط و تمور صحیح است

صفحه ۱۱۲ سطر ۷ : مصرع اول بیت مخدوش است و نامفهوم تصحیح ممکن نشد

صفحه ۱۱۲ سطر ۱۷ : و مالموت غلط و مالموت صحیح است.

صفحه ۱۲۱ سطر ۲ : صحیح مصرع اول این است: بنفسی هلال کنت ارجو تمامه

و در مصرع دوم غرة صحیح است.

صفحه ۱۲۲ سطر ۱۱ : مصرع دوم باید چنین باشد ما طاف حول فتاء البيت عمار

صفحه ۱۴۹ سطر ۱۰ : غیب باید غیب باشد با تشدید و ضم اول

صفحه ۱۵۰ سطر ۱۳ : و ذنت باید دنت باشد

صفحه ۱۵۱ سطر ۱۸ : مصرع اول باید چنین باشد: اذا تم امر، دناقصه ومصرع

دوم چنین باشد توقع زوالا اذا قیل تم

صفحه ۱۶۵ سطر ۱۶ : مصرع اول باید اینگونه تصحیح شود: یا ناظرأترجوا السعادة

والعلی

صفحه ۱۶۷ سطر ۳ : غیر صدق اشتباه و غیر صدوق صحیح است.

صفحه ۱۷۶ سطر ۱۴ : صحیح مصرع اول اینست: هبالدهرارضانی واعقب صرفه

صفحه ۱۸۴ سطر ۱۲ : مصرع دوم تکرار مصرع اول آمده ولی صحیح آن اینست:

همیشه تاکه بود وصف خال درامثال .

صفحه ۱۹۶ سطر ۴ : افتقاء غلط وافقار صحیح است

صفحه ۲۰۵ سطر ۱۶ : علی انفس غلط و علی النفس صحیح است.

صفحه ۲۲۶ سطر ۱۳ : عبارة غلط و غباره صحیح است

صفحه ۲۰۶ سطر ۱۵ : در متن بیت نوشته شده در حالی که مصرع است ولی ننخواستیم

در متن دست ببریم.

صفحه ۲۰۶ سطر ۲۰ : مکتسب اشتباه و یکتسب صحیح است

صفحه ۲۰۹ سطر ۴ : اخضر ناصرا صحیح است

صفحه ۲۰۹ سطر ۵ : بماته صحیح است

صفحه ۲۲۶ سطر ۱۴ : این بیت مخدوش است

خواهشمند است اشتباه‌های چاپی را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	اشتباه	درست
۶	۵	مناحج	مناهج
۶	۱۹	تواریج	تواریخ
۷	۸	اغماز	اعمار
۸	۱	دیبری	دبیری
در صفحه ۱۰ سطر ۱۸ بعد از فصل اول این نوشته از قلم افتاده است (فصل دوم در شکر خلق)			
۱۳	۱۲	بمجمد	بمحمد
۱۴	۱۳	دوله	دولت
۱۷	۶	قضبہ	قبضه
۲۰	۱۷	خردو	خرد
۲۴	۱۹	عقی	عقبی
۲۷	۹	وزاح	وشاح
۲۸	۴	متاهج	مناهج
۲۸	۸	مسیر	میسر
۳۱	۱۴	توقیح	توقیع
۳۴	۱	نیمرود	نمیرود
۴۰	۱۳	درن	درآن
۴۵	۱	هم	همم
۴۹	۱۰	متیقق	متیقن
۴۹	۲۵	ساخت	ساحت
۵۷	۱۰	سود	سواد
۵۸	۲	وزارام	وزراء
۸۰	۴	طلعت بر	طلعت تو بر
۸۱	۸	ربع	ربیع
۹۰	۳	السخر	انجز
۹۳	۵	فرایزدی	فره‌ایزدی
۹۴	۳	ذریانتا	ذریاتنا
۹۵	۱۲	ارتباح	ارتیاح
۹۹	۵	نشمین	نشیمن
۱۰۳	۳	به‌فور	به‌وفور
۹۹	۱۷	ارتباح	ارتیاح
۱۰۳	۵	منکراست	معظوظ
۱۰۳	۱۴	ضعت	نمطی
۱۰۸	۱	نحطی	ضنت
۱۰۹	۹	محفوظ	منکرات

صفحه	سطر	اشتباه	درست
۱۱۵	۱	خریف	خزیف
۱۱۹	۲	توان	توانم
۱۲۰	۸	وجهه	وجهه
۱۲۰	۱۲	محفوظ	محفوظ
۱۲۵	۱۴	واث	وارث
۱۲۹	۱۲	سایع	سایع
۱۴۷	۱۱	شودز	شواز
۱۵۳	۴	مرحومه	مرجوعه
۱۶۹	۱	ندارد	نداد
۱۷۰	۶	سوایدی	سویدای
۱۷۳	۵	یاری	یادی
۱۷۶	۱۲	گذاشتی	گذاشتن
۱۷۸	۲	غذر	عذر
۱۸۴	۱۲	همیشه تا که بود	همیشه تا که بود و وصف
		نعت زلف در ابیات	خال در امثال
۱۸۵	۱۶	به عوی	به دعوی
۱۸۶	۲۲	گرامی و	گرامی
۱۸۶	۲۳	تالع	طالع
۱۹۶	۴	افتقاء	افتقار
۱۹۶	۲۰	عروی و ثقی	عروه و ثقی
۱۹۷	۱۳	عالم رای	عالم آرای
۱۹۸	۱۰	درودیده	در نور دیده
۱۹۸	۱۹	غذری	عذری
۱۹۸	۲۰	بیزیر	بپذیر
۲۰۱	۱۷	می یابد	می باید
۲۰۲	۲	بذیر	پذیرد
۲۰۲	۶	زر نیشان	رز نیشان
۲۰۸	۴	بانزما	بانزمام
۲۰۸	۸	اضات	اضاءت
۲۱۷	۵	پیروزی	پیوری
۲۲۸	۴	ثمانما	ثمانمایه
۲۲۸	۱۴	مسکوک	مسلوک
۲۳۵	۱	بوفور ممتاز	بوفور هنر فضل ممتاز
۲۳۸	۴	واصول	وصول
۲۵۰	۱۸	عبارت	عبادت

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدیکه اشعه انوار صدق آن ، اقطار و آفاق ارباب دولت و
اقبال را منور دارد و شکری که ، روایح غالیه‌سای و نفحات
عطرآمیزش خیاشم^۱ اصحاب عظمت و جلال را معطر گرداند .

حمدیکه، از مشارع اخلاص و صدق آن خاشاک سیل خیز ریا بر کران بود
شکری که، شاخ فطرت او را نما و نشو از جویبار چشمه آب روان بود

تحفه بارگاه و نثار حضرت پادشاهی است که : فضیلت انشاء
به حکمت بالغه در طینت بنی‌آدم مرکوز فرموده و لطایف منشآت
ایشان را بقدرت زاهره ذریعه حصول مطالب و مقاصد اهل عالم
گردانید ، خداوندیکه دقایق تقدیرات نمودار اوست و جهانیان
و جهانداران پرورده نعمت او .

آن خداوندی که بی‌منشور فرمانش به باغ

برگی از شاخ درختی در نیفتد برزمین

ذره‌ای از نور او سرمایه بدر منیر

اندکی از عون او پیرایه چرخ برین

۱-ظ : خیاشیم . جمع خیشوم . غضروف‌هائی که میان بینی و دماغ ورگهای درون
بینی می‌باشد .

دست حکمتش بنات افکار اهل فضل را از آن در پرده احتجاب
 نشاند تا میل خاطبان بظهور پیوند ، ولطایف عنایتش چهره گشای
 مخدرات ضمائر ارباب کمال را از آن به پای فکر متین و رأی صائب
 آسان گردانید تا طلعت مراد مالکان ازمه اخلاص در حجاب اختفا
 محبوب نماید .

مراد دیده باریک بینان انیس خاطر خلوت نشینان
 ورای هرچه در گیتی اساس است برون از هر چه در فکر قیاس است
 ز هر شمع که جوئی روشنائی به وحدانیتش یابی گواهی

قادری که ، دل های دوستان در روضه جمال و لطف اوست و
 گردن های گردن کشان در کمند جلال و قهر او .

اگر پای پیل است و گر پر مور به هر يك تو دادی ضعیفی و زور
 چو نیرو فرستی به تقدیر پاك به موری ز ماری بر آری هلاك

مالك الملكى که نوک کلك دولت آرای بدست تصرف صنادید
 صاحب مکنت داد و به میامن قلم مشکبار ابواب سعادت دینی و دنیوی
 بر روی امانی و آمال اعظم رفیع رتبت برگشاد .

ای قادری که دارد و کی بود و ماند داشت منشور امر و نهی تو توقیع لایزال
 حکم تو بی منازع و ملک تو بی شريك وصف تو بی نهایت و ذات تو بی زوال

و صلوات فراوان و تحیات بی پایان ، که از طلی آن نسیم
 اخلاص آید و از ضمن آن بوی وفا زاید ، نثار روان پاك آن مبارك
 قدم و ما ارسلناك ، و آن برگزیده حدیث لولاك سید المرسلین و
 خاتم النبیین .

محمد کافرینش هست خاکش هزاران آفرین بر جان پاکش

چراغ افروز چشم اهل بینش	طراز کارگاه آفرینش
ریاحین بغش باغ صبحگاهی	کلید مخزن گنج الهی
به معنی کیمیای خاک آدم	بصورت ، توتیای چشم عالم
ز شرع خود ، نبوت را ، نوی داد	خرد را در پناهش پیروی داد
سریر عرش را ، نعلین او تاج	امین وحی و صاحب شر معراج
بصر در خواب و دل در استقامت	زبانش امتی گو تا قیامت

آن پیغمبری که ، زبان مبارکش که کام از الهام و ماینطق عن
 الهوی یافته بود سخن جز به تلقین ان هوالاوحی یوحی نگفت و
 در زمان طفولیت جز از استاد علمه شدید القوی به مکتب مخلوق
 محتاج نه گشت ، صحیفه سینه مبارکش نشان شرح نامه غیب از
 مثال بی مثال سورة الم نشرح یافت ، و دل روشنش توقیع حقایق
 ملکوت را از یرلیغ نزل به الروح الامین علی قلبك . مطالعه فرمود .
 ما خود که ایم تا ز ثنای تو دم زнім در معرض لمړك و لولاك والضحی

و درود بسیار ، و آفرین بی شمار ، فدای ارواح مقدس اهل
 بیت او باد که ، به آثار قلم بلاغت و فصاحت ، و قدم صدق و هدایت
 ایشان ، ولایت شرع محمدی زینت و آرایش یافت ، و صحن صفا
 صفا ، و روضه رضا ، طراوت و بهار گرفت .

ز جان آفرین صد هزار آفرین بر اولاد و اصحاب او اجمعین

چنین گوید: محرر این کلمات و جامع این مکتوبات ، الفقیر الی رحمه الله
 محمد بن علی بن جمال الاسلام الملقب به شهاب المنشی ، اصلح الله شأنه
 وغفرله ولوالديه ولمن دعا لهم که : بروالیان کشور عقل و دانشوری
 مخفی و محبوب نماند که هر چهره سعادت که از پرده غیب جمال
 نماید به عبارتی دلگشای که منشی اخلاص از منشاء اعتقاد صافی

تلفیق معانی آن کرده باشد نمی رسد ، و هیچ صحیفه دولت که به رقوم شادمانی مرقوم باشد بر مثال توقیعی مبارك الرسم والاثر که از تنسم روایح آن نسایم اختصاص به مشام جان پیوندد و قبول صباش ، حدیقه دل راتازه گرداند ، نتواند بود . و پوشیده نیست که اکثر امور عالم و مهمات بنی آدم ، به توسل عبارات خوب و توسط مکاتبات مرغوب سمت انتظام می یابد ، لاجرم اصحاب دانش و کمال جواهر لطایف معانی از محیط فضایل ارباب بلاغت استخراج می نمایند و از جمعی که به تلمذ آن طایفه مفتخراند شطری از سطر صحایف کمالات استمداد می کنند و حظ وافی در خط صافی می دانند و معنی خوب بر صورت مرغوب ترجیح می نهند کما قال الشاعر :

لوکان یعشق منکم شادنا غنجا البدر یشبهه و الشمس محکيه
فلست اعشق الاکل ذی ادب الوشی من یده و الدر من فیه

به حکم این مقدمه ، هر چند منشیان بلاغت شعار در هر عهد رسائل در منشآت نوشته اند و ترسلات خوب در سلك عبارات کشیده ، لیکن چون عبارات به حسب تفاوت ازمه متفاوت می شود و به تغییر اوقات متغیر می گردد و این کمینه که خوشه چین خرمن ارباب فضایل است از جانب شریف جمعی مخادیم عظام که اشارت ایشان حکم بود مأمور شد که ترسلی مشتمل به فنون مکتوبات و مناشیر و احکام و غیرهما ممایناسب فی هذا القلم که در این عصر متداول باشد تألیف کند ، چنانچه از هر حرفی از حروف آن همایون کتاب را چون الف در میان جان ، جای کنند جای آن باشد و اگر هر لفظی از الفاظ آن توقیعات سعادت رسان چون لام برکنار دل نشانند سزای آن تواند بود . این فقیر بهر گونه مغادیر تمسك می نمود و در جواب می گفت

که فضلالی هر عصر ترسلات معتبر که هریک از آن اکیلی است
 مرصع به دراری و درر و افسری است مزین به لالی و گهر ، در
 سلك عبارت کشیده‌اند ، هر نقطه که از نوک خامه بلاغت شعار
 ایشان بر سطح بیاض چکیده ، خالی است دلربای بر چهره زیبای
 عروس فضل و هر حرفی شگرف که از زبان قلم معانی‌نگار
 ایشان بر صفحه قرطاس ظاهر شده خطی است عنبرین بر
 عارض سیمین لطیف منظر بیان خط پریشان و عبارت بی
 سامان این کمینه کجا در جلوه‌گاه مواقع اقلام گهربار و
 مقاطر ارقام سحر آمار ایشان ظهور تواند کرد و نیز
 باوجود بضاعت مزجاة و اختلال حال چگونه خوبان زهره چهره را از
 طرازخانه طبع کسوتی زیباتوان پوشانید و بر تقدیر مساعدت
 زمان و مسامحت خاطریقظان به چه تأویل وفور فضل و هنر که
 در این زمانه وسیلتی ضعیف است سمت رواج یابد ، در اثنای این
 مقال بخت بیدار که گشاینده بندمحنت و نماینده راه اقبال و سعادت
 است بگوش جان گفت که: چون میخواهی که اختر آمال از وبال بیرون
 آید و این کتاب از یمن نظر صاحب همتی به اتمام رسد به سایه
 همای دولت پایدار مخدومی کامکار استظلال نمای و ذره مثال
 دست تشبث به اذیال مرحمت صاحب وجودی فلك اقتدار مستحکم
 گردان ، سروری که دریای طبع گوهرافشانش مخزن اسرار آلهی
 است و ینایع ذهن و قادش مورد الطاف نامتناهی تا گلبن اقبالش
 به نسیم کامرانی شکفته اهل علم و ارباب کمال چون بلبل مفتون
 اخلاق گزیده آن حضرت‌اند . و تا نهال دولتش در جویبار فضل
 لایزال بالا کشیده مقبلان جهان در سایه آن فارغ‌البال و رافع‌العیش
 و الحال روزگاری می‌گذرانند .

خرد راهنمای به هزاران زبان قایل است

کاین طراز قبای دولت کیست

یعنی جناب وزارت پناه مخدوم عایشان آصف سلیمان مکان، ناشر
آثار عدل و احسان مویل اعظم الوزراء و الحکام ناظم مصالح
الخلق و مناحج الانام .

ملجاء الاسلام عون الخلق غوث المسلمين آسمان جاه و رفعت آفتاب ملك و دين
بحرفياض عدالت سایه لطف خدای آنکه رایش در امور ملك و دين آمد رزين

غياث الحق والدنيا والدين ، الواصل بالملك الصمد ، خواجه پير احمد ،

خلد الله تعالى ظلال عاطفته على مفارق المخلصين ، که بعلو نسب و
شرف حسب و وفور عقل کیاست قدم پیش صناید جهان نهاده و در
مضمار بزرگی و سروری قصب السبق از اکابر زمان ربوده .

ای چو وهم از ابتدای آفرینش دور بین وی چو عقل از ابتدای آفرینش کاردان

بر حسب اشارت عقل صواب اندوز که چراغی رخشان و اختری
در فشان است بندی از پرده نشینان صمیم خاطر در معرض ظهور
آورد و فاتحه آن به القاب همایون موشح گردانید تا به میامن نام
این خواجه عالی رتبت و ذکر این دولتیار نیکو سیرت بر صفحات
روزگار و صحایف لیل و نهار مؤبد بماند .

نام نیکو را بزرگان عمر ثانی گفته اند این ذخیره بس تو را کالباقیات الصالحات

در بعضی تواریخ مطالعه رفته که در زمانی که ذوالقرنین جهت
تسخیر ممالك در فراز و نشیب ربع مسکون سیاحت می کرد و گرد
معموره جهان بر می آمد بشهری رسید که طیب هوای آن از نسیم خلد

حکایت می‌کرد. روزی به زیارت قبور رفت بر بعضی از آن قبرها نوشته دید «و کان عمر سنین» و در بعضی «ثلاث سنین» و در بعضی «اربع سنین» و در بعضی خمس سنین و در بعضی عشر سنین. چندانکه نظر کرد عمر هیچ کدام از ده سال تجاوز نکرده بود و بمرتبه بلوغ نرسیده از این معنی متعجب و متحیر ماند به احضار یکی از امثال آن شهر مثال داد و کیفیت آن حال سؤال فرمود در جواب گفت که: از ما زندگانی آنچه به غفلت می‌گذرد در حساب نمی‌آریم و از عمر هر آنچه به کسالت منقضی می‌شود در شمار نمی‌گیریم. مدت اغماز که در این مقابر ثبت شده آنقدر است که در طلب علم و مهمات خیر مصروف گشته ذوالقرنین را این سخن معقول و مستحسن افتاد از این جا معلوم شد که سلطنت و کامکاری و حکومت و دولتیاری چون از حلیه فضایل نفسانی عاطل باشد چون بموقف انقضا رسد به هیچ زبان مذکور نگردد و ذخایر مالی چون صامت آن به ناطق ذکر جمیل مقرون نه گردد جز و بال و نکال و زحمت حال و مآل نتیجه ندهد.

خردمند باید که تا بنگرد	به لقمان و قارون به چشم خرد
یکی را همه در سخن بود رنج	یکی را همه کوشش از بهر گنج
یکی بر شد از نام تا اوج ماه	فرو رفت دیگر به خاک سیاه

و شبهه نیست که نام نیک بوسیله اقلام فصاحت شعار اهل فضل و کمال بر صفحه ایام باقی و مغلد می‌ماند. چنانچه در دیباچه ترجمه یمینی مسطور است که پادشاهان دفاین جهان و ذخایر عالم بر اهل شمشیر تفرقه کردند و بندگان را به بهای گران در تحت رق آوردند و ایشان را در ملک جهان مشارک و مساهم خود گردانیدند و هیچ کس از ایشان بیش از مدت حیات وفا نه نمود

بعد از انقضای ایام بکاری نیامد و دییری به ده ورق کاغذ و پاره‌ای مداد که دو درم سیم سیاه ارزد ذکر ایشان به صفحه ایام نگاشت و نام ایشان تا ابد مؤبد نام^۱ (؟). امید آنکه تاسایه پیرو آفتاب است و سرسبزی چمن از فیض سحاب . همواره مصالح دین و دولت و مناحج ملک و ملت بوجود مبارک آن حضرت منتظم باشد و رفاهیت عباد و استقامت بلاد به میامن اشفاق بی پایان متشقق و متسرم ذکر محاسن خصالش هم عنان صبای جهان پیمای و شمال گیتی نورد در اقطار دنیا سایر و منتشر و صیت مکارم نامحشورش در اطراف عالم چون فیض بحار طایر و منفجر .

الهی تابود افلاك و انجم	مبادا نام نیکش در جهان گم
به تائید الهی باد منصور	به تدبیرش ممالك گشته معمور
دعای صبح خیزانش قرین باد	سعادت یار و بختش هم نشین باد

و این «همایون نامه» بر ده باب نهاده هر بابی مشتمل بر فصول چنانکه ذکر آن خواهد آمد والله الموفق والمعین و به نستعین .

فهرست ابواب همایون نامه

باب اول : در خطاب سلاطین و اعالی و آن مشتمل بر هفت فصل است .

فصل اول : در خطاب سلاطین و جواب

فصل دوم : در خطاب آقایان و جواب

فصل سوم : در خطاب امرا و جواب

فصل چهارم : در خطاب وزراء و جواب

فصل پنجم : در خطاب سادات و قضات و جواب

فصل ششم : در خطاب مشایخ و ارباب سلوک و جواب

فصل هفتم : در مکتوبات که از زبان پادشاهان و امرا و وزرا و سادات و قضات

و مشایخ و موالی و طبقات مردم نویسنده به موجب که علی الترتیب قلمی شود و

ایراد این فصل بعد از فصول سته نظر بر جانب مکتوب الیه است .

باب دوم : در تهانی و آن مشتمل بر هفت فصل است .

فصل اول : در تهنیت رمضان

فصل دوم : در تهنیت عید نوروز

فصل سوم : در تهنیت ولادت

فصل چهارم : در تهنیت صحت

فصل پنجم : در تهنیت حجة الاسلام

فصل ششم : در تهنیت فتح و آن مشتمل بر فتح نامه هاست

فصل هفتم : در تهنیت زفاف

باب سوم : در تعازی و آن شش فصل است .

فصل اول : در تعزیت ملوک

فصل دوم : در تعزیت امرا و اکابر

فصل سوم : در تعزیت قضات و مشایخ

فصل چهارم : در تعزیت اطفال

فصل پنجم : در تعزیت اوساط الناس

فصل ششم : در تعزیت عورات

باب چهارم : در معانی متفرقه و آن پنج فصل است .

فصل اول : در مکتوبات که پدر و مادر و برادر بزرگ نویسند

فصل دوم : در مکتوبات که برادر کوچک و فرزندان نویسند

فصل سوم : در آنچه پیش از ملاقات نویسند

فصل چهارم : در صورتی که به کنایت نویسند

فصل پنجم : در ذکر بعضی از منشآت سلاطین و اهل فضل

باب پنجم در شکر : و آن مشتمل است بر دو فصل .

فصل اول : در شکر بخشاینده بی منت جل سلطانیه

باب ششم : در شکایت و آن مشتمل بر چهار فصل است .

فصل اول : در شکایت از اختلال حال

فصل دوم : در شکایت روزگار و اهل آن

فصل سوم : در شکایت بی التفاتی و عدم اهتمام

فصل چهارم : در شکوه که متضمن اعراض و مفارقت باشد

باب هفتم : در عذرخواهی و آن مشتمل است بر دو فصل .

فصل اول : در عذر از ترك ملازمت و تهاون و در ارسال مکتوبات

فصل دوم : در عذر از گناه و طلب عفو

باب هشتم : در مناشیر و آن مشتمل است بر چهار فصل .

فصل اول : در تفویض سلطنت و ولی عهد

فصل دوم : در ایالت و حکومت

فصل سوم : در وزارت و نیابت خاصه

فصل چهارم : در حکومات شرعیه

باب نهم : در احکام و پروانجات و آن مشتمل است بر دو فصل .

فصل اول : در احکام

فصل دوم : در پروانجات

باب دهم : در سوگندنامه‌ها و عهود و مواثیق و آن مشتمل است بر دو فصل

فصل اول : در سوگندنامه‌ها

فصل دوم : در عهود و مواثیق

فصل اول از باب اول

در خطاب و جواب

باب اول - در خطاب سلاطین و اعالی و آن مشتمل بر هفت فصل است

خطاب سلاطین :

خدا لله تعالى فی الخافقین ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین عدله و احسانه ، کمترین بندگان در موقف چاکری و عبودیت به تلقین اقبال و الهام دولت پایه سریر جهان پناه که تا غایت اعمار گیتی و نهایت ادوار فلکی قبله جهانداران آفاق و کعبه تاجوران روی زمین باد به لب تعظیم و ادب ملتثم و مقبل گردانیده از حضرت آفریدگار جل سلطانه مسألت می نماید که ابداء ممالك ربع مسکون در تحت فرمان همایون باشد و رایات خورشید فر بر تارک کیوان و اعلام ماه پیکر بر فرق قدان روزگار غلام و تابع احکام و از خنجر خون آشام صبح . دشمن شام و من الله نیل المرام عز ذوالعقده مرتکب عرضه داشت شد و بعز عرض نواب کامکار میرساند که چون خورشید کوکبه عالی بندگی حضرت سلطنت پناه مخدوم زاده عالمیان خلعت فی ظلالکم سلطنة از مطلع فلان دیار برآمد اکثر آن نواحی در قبضه تسخیر و حوزه تصرف قرار گرفت و در این نهضت همایون هر روز دولت مجدد از عالم غیب روی نمود و اسباب فتح و نصرت متضاعف گشت . راستی آنکه . در لشکر انبوه که هر یک

را خیال رستمی در دماغ جای گرفته و داعیه خانه‌کنی افراسیاب
در ضمیر متمکن شده .

بیت

به که جنگ يك به يك صفدار به که حمله يك به يك صفدر

مجمع شده‌اند تا غایت از طرف شهر اقدام و احجامی به
ظهور نرسیده . امید واثق است که قضایا بر وفق مراد بندگان
آن حضرت ساخته گردد و امداد نصرت و فیروزی از هر جانب صف
زند باقی . تا قلم تقدیر بر صحیفه روزنامه قضا بر چه وجه جاری
گشته و در کارگاه غیب چه نقش انگیخته‌اند . مصراع . تا خود
درون پرده چه تدبیر می‌کنند وفق تدبیرنا الله تقدیر . زیادت مجال
انبساط ندارد و امداد فتح و نصرت هم عنان اعلام و پیکر باد .
و بمجهدوآله‌الاطهار .

ایضاً در خطاب سلاطین :

خلداالله فی دوام خلافة و ملکه و سلطانه ، کمترین بندگان
بساط بارگاه عالم‌پناه که قبله سلاطین و کعبه آمال خواقین فلك
اقتدار است . به لب ادب بوسیده و آیات بندگی و چاکری بر
صحیفه دل‌وجان نگاشته از بخشاینده بی‌منت جل سلطانیه که
به سابقه کلمه نصرت اعلام دین قویم را پیکر ظفر بخشید مسألت
می‌نماید که چون به عون عنایت ربانی و تأیید یزدانی .

سر دشمنان در زمین آورد	جهان زیر مهر نگین آورد
همایون کند تخت را زیر تاج	فرستدش از هفت کشور خراج
بر آفاق کشور خدائی کند	جهان در جهان پادشائی کند

اللهم اسمع و استجب غره محرم الحرام برین ضراعة اقدام
نموده و بفر دولت قاهره فضل آفریدگار جل و علا شامل حال است
و لله الحمد و المنة بعز عرض نواب کامکار میرساند که :

این کمترین به دلالت دولت پایدار هواخواهی پایه سریر اعلی
نقش نگین خاطر ساخته و نهال مثال در ریاض بندگی و چاکری
نشو و نما یافته التماس از نواب کامکار آنکه بنظر تربیت پادشاهانه
و عاطفت خسروانه مخصوص گردد و بدان وسیله به درجه‌ی
سعادت و ذروه مرادات رسد .

بیت

نسر طایر بال دوله گستراند بر سرم کر همای همتت گیرد مرا در زیر پر

هرچند در صدد عرضه داشت آمدن حد و پایه این ذره بی مقدار
نیست اما به استظهار مکارم اخلاق پادشاهانه مرتکب جسارت شد
و مترصد اقسام نوازش و بنده پروری است ، مطلوب آن بود که ،
احرام شرف بساط بوس بسته کیفیت اوضاع این طرف بعرض
نواب نامدار رساند اما چون از بندگی حضرت اعلی خلافت پناهی
در عزیمت مرخص نبود ، قدم در بساط انبساط نهادن نوعی از
ترك ادب دانست و تمامت حالات حامل این ضراعت که صاحب
وقوف قضایاست و بر کیفیت امور اطلاع دارد بعرض خواهد
رسانید بنا بر این به دعاگوئی دولت قاهره که حرز جانست اختصار
می نماید تمامی ممالك جهان مسخر رایات گیتی ستان باد

جواب خطاب سلاطین

منشور همایون ویرلیغ واجب الطوع و طغرای ملک آرای و توقیع جهان گشای که عبارت است از نگاشته کَلک زرنگار منشیان رفیع مقدار بندگی حضرت پادشاه اسلام . مستخدم سلاطین ایام خسرو جهاندار سپهر اقتدار اکمل و اعدل قهارمه .. روزگار طراز کسوت سلطنت و فرمانروائی . نگین خاتم عظمت و کشورکشائی خلدالله تعالی فی الخافقین ملکه و سلطانه ، که . رایات ظفرنگار و اعلام نصرت شعارش که برپیکر والاش نقوش فتح و تصاویر جهانگشائی نگاشته است تا نفخ صور منصور و آیات مرحمت و احادیث مکرمتش که چون فیض سحاب و پرتو آفتاب سبب آرایش جهان و آسایش جهانیان بردیباچه صحیفه روزگار و اوراق اطباق لیل و نهار تا هنگام نشور منشور آفت عین الکمال از چهره جاه و جلالش مهجور و رباع مکارم و خطه معالی به یمن عنایت و حسن سیاستش معمور بنده کمترین را ، به ذروه عزت و اوج رفعت رسانید و مورد وحی آسای آن کارنامه ایام را بر فرق افتخار نهاد و فهرست حاصل روزگار و تمیمه بازوی اعتبار ساخت انواع مرحمت پادشاهانه که در مطاوی مثال واجب الامثال مندرج بود به ادعیه فرش فرسای و اثنیه آفاق پیمای مقابل گردانید در موقف ضراعت قوایم سریر سلطنت به لب تعظیم و ادب بوسیده در طی مناجات سحرگاهی از حضرت مالک الملک جل سلطانه مسألت می نماید که در ازاء بر منیت و نوازش که در باره این کمترین می فرمایند

سلطنتی تازه و عظمتی بی اندازه کرامت شود و روز بروز آثار فتح مبین برصفحات ایام دولت ظاهر گردد و همواره جبابره روی زمین پیش بساط گردون اقتدار در مقام اطاعت و فرمان گذاری باشند و قهارمه گیتی در ساخت گردون اشتباه در موقف مطاوعت و چاکری .

و هذا دعاء لایرد لانه صلاح لاصناف البریة شامل

غره شوال ختم بالخیر و الاقبال خود را در زمره بندگان عالم پناه منخرط می گرداند کیفیت احوال بر نمطی است که پیش از این مشروح و مستوفی بعرض نواب کامکار رسیده و عنقریب نتایج آن از حین امکان بمکان ظمهور می پیوندد و امیدوار که برقرار و قاعده منظور نظر عاطفت و تربیت خورشید افاضت بوده روز بروز از نواب نامدار بفتون اصطناعات و نوازش بی کران فایز گردد تا مزید استظهار و امیدواری گشته مراسم بندگی و لوازم خدمتکاری به تقدیم رساند و دعای دوام ایام دولت ابد پیوند افزاید افتاب سلطنت از وصمت زوال ایمن باد .

جواب خطاب سلاطین

خدا الله تعالى ایام ملکه و سلطنته و خلافته و بسط علی العالمین جناح مرحمته و رأفته ، کمترین بندگان و ظایف بندگی و خاکبوسی به تقدیم میرساند و از بارگاه فیاض لم یزل جل ذکره مسألت می نماید که دور سپهر همیشه چون سایه پیرو خورشید جهان افروز رایات فلك اقتدار باشد و مقالید اقالیم عالم در قصبه اختیار بندگان رفیع مقدار الدهر خادمکم والخلق انصار، خامس عشرین رمضان المبارک عمت میامنه بوسیله این ضراعه خود را در زمره دیگر بندگان و غلامان درگاه جهان پناه منخرط می گرداند و به عز عرض می رساند که منشور جهانگشای و توقیع لازم الاتباع مشتمل بر فنون بنده نوازی و تربیت و مشحون بصنوف ذره پروری و عاطفت نزول اقبال و حلول اجلال فرمود . انصاف مرحمت و عاطفت که در مطاوی مثال مطاع مندرج بود به دعای دولت قاهره مقابل گردانید ، مصدوقه حال آنکه :

صاحب اعظم خواجه زین الدین علی عز نصره مدتهاست که برجاده مطاوعت و چاکری ثبات قدم نموده و مطلقا به دلالت عقل رهنمای روی از . جمیع جهات برتافته و به ارشاد خرد صواب اندوز طریق مستقیم يك جهتی پیش گرفته ، اگر نواب نامدار در باره او مرحمت عمیم فرمایند حاکم اند . به حمد الله بندگی حضرت اعلی ملاذوملجاء عالمیان و مایه افتخار بندگان قبله اقبال کمر بندان و مأمن امیدواران است ، هر آینه طالب جود و افضال به حسب نصاب استعداد

از مشرب عنایت کثیرالافاضت محفوظ شوند .

بیت

چو چشم صبح در هر کس که دیدی پلاس ظلمت از وی در کشیدی
زیادت مجال انبساط ندارد . ظلال سلطنت و پادشاهی مخلد باد.

جواب خطاب سلاطین

خدا لله تعالى فی الخافقین ملکه و سلطنته و خلافته . کمترین بندگی در مناهج، عبودیت به فتراک دولت قاهره اعتصام نموده از بارگاه و هاب علی الاطلاق تعالت صفاته مسألت می نماید که سایر معموره اسلام در حوزه تسخیر و قبضه اقتدار بندگی حضرت اعلیٰ استقرار پذیرد و اقطار بسیط عالم و اطراف و اکناف اقالیم جهان از طلوع آفتاب سلطنت پایدار اشراق عهد قدیم یابد . شعر

و ما هذه الدنيا تغیرک فانتظر مواعیده یفنی الیه المواقب

اواسط رجب المرجب متصدی جسارت شده بعز عرض همایون میرساند که: مثال خورشید ارتفاع و خطاب جهانمطاع، سمت ورود یافت و وظایف ضراعت و ابتتهال و مراسم خضوع و خشوع به تقدیم رسانیده از تضاعیف آن معلوم شد که چون از عون عنایت ربانی به عزم تسخیر ممالك آذربایجان نهضت فرموده اند و آفتاب رایت کشورگشای از مطلع آن دریار برآمده جماعت مخالفان به تسویل ۱... مقابلی بالشکر بسیار و اهبة بيشمار بیرون آمده اند و در دماغ نفس خیالی بسته که در موقف رزم و جنگ مقاومتی توانند کرد و از فر و شکوه چتر سلطنت شعار و قوت و شوکت ۲... کارزار و شجمان و بهادران روزگار خوف و هراس در ضمیر ایشان راه

یافته از غایت وهم و ترس به حصن کوهی پناه بسته‌اند و دست در دامن استعطاف زده و باعتذار ایشان التفات نرفته او عنه عزم قضا نفاذ به انهمزام آن جمع انعطاف یافته و ایشان تاب مصادمه عساکر منصوره نیاورده‌اند و در صدمه اولی وصولت نخست متفرق گشته‌اند و خاتم مملکت و نگین سلطنت به اسابع اقتدار و انامل اختیار سلیمان روزگار آمده حقا که به ورود این بشارت جمهور خلائق را انواع استظهار و امیدواری و اصناف مسرت و ابتهاج روی نموده لله الحمد که انواع فتح مبین و آثار نصر عزیز بر علامات رایات کشورگشائی ظاهر ولایح شد و تباشیر صبح نجاج بر قانون معتاد از مطلع کار پدید آمد و چنانکه مملکتی که اکثر اکاسره فلك اقتدار از استخلاص آن قاصر بودند در خطه ملك افزود والویه عدل پرور و اعلام دادگستر بمثل این فتح نامدار که طراز کسوت فتوح و زیور عروس دولت است در جنبات مشرقین خافق گشت . الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض ، رجاء صادق که جمیع اکناف آن مملکت در تحت فرمان و رقاب سایر گردنکشان در رقبه‌ی پیمان آمده باشد و عنقریب اقاصی و ادانی بلاد و امصار عرب و عجم در حیز تملك خرد و رهنمای به عین‌الیقین مشاهده می‌کند که ساکنان ربع مسکون سالیان نامحصور در ظل عاطفت و مرحمت بی‌پایان خواهند بود و طوایف بندگان دولت مخصوصان حضرت ۳... و جوار سلامت محمی و مصون خواهند زیست حقا که بوصول این بشارت عظمی شکرها گذارد و وضع و شریف را از حصول آن نعمت کبری آگاهانیده به دعاگوئی دولت ابد پیوند افزودند و بنده در منهج اطاعت مترصد نسایم مراحم پادشاهی و مترقب اوامر و احکام

جهان پناهی است ۴ ... امانی و دیباچه شادمانی مقدمه سعادت و فاتحه کرامات شناخته ، سایه پیرو آفتاب و نصارت چمن تابع فیض سحاب است. بدان تاسی نماید. زیادت مجال نماند تا انقراض عالم بر سریر سلطنت و کشورگشائی نافذ فرمان باد . بمنه و جوده .

فصل دوم از باب اول

در خطاب آقایان و جواب خطاب ایشان

خدا الله تعالی انام سلطنتها ، کمترین بندگان رسوم بندگی و ضراعه تقدیم کرده از حضرت بخشاینده بی منت جل و علا مسألت می نماید که همیشه شادروان جلال و عظمت و سراپرده اقبال و سعادت بندگی حضرت سلطنت پناه بر اوج سماک و ذروه افلاک افراخته باشد و اسباب فرمانروائی و امور دولت تا انقراض جهان مرتب و پرداخته . مصراع : وین دعا را قدسیان در عرش امین گفته اند . عشرین ذی الحجه الحرام بوسیله این ضراعه خود را سلك دیگر مملوکان منخرط می گرداند و بعرض وزراء کامکار می رساند که ولایت طبعی که تعلق به نواب آن حضرت گرفته ، رعایا و ساکنان آنجا اکثر مردم مزارع اند و از تغالیب روزگار و تصاریف لیل و نهار انواع اختلال بحال ایشان راه یافته ، چون مرحمت عمیم شامل حال عالمیان است ، امیدوار که حکم جهانمطاع بر سبیل سفارش به اسم مباشر آنجا صادر شود که در استمالت و دلجوئی و رفاهیت ایشان مساعی جمیله بظهور رسانند و متوجهات دیوانی بمواساة و مساهله از ایشان بستانند و سبیل تشدد جایز ندارند تا مال دیوانی به آسانی قایم گردد و رعایا در پناه رأفت و عاطفت و احسان بی پایان و فارغ البال به عمارت و زراعت مشغول توانند بود و به میامن عنایت

و اشفاق نواب بندگی حضرت مه‌دا علی این ولایت رونق عهد قدیم
یابد و عامه ساکنان و رعایا مرفه الحال و آسوده خاطر به دعای دولت
روزافزون افزایند . بدین جسارت عفو و اغماض مأمول است ،
سراپرده سلطنت همواره مه‌ب شمال تائیدات آسمانی باد .

در جواب خطاب آقایان

طایر میمون فال، که از نشمین عظمت و جلال و سرادق سلطنت و اقبال بندگی حضرت مه‌دا علی بانوی جهان بلقیس عهد و زمان جلالت ایام سلطنتها پرواز کرده بود، مشحون بفنون مرحمت و مقرون بصنوف عاطفت حلول احلال فرموده و مفارق مفاخرت و مباہات به ورود همایونش بذروه‌ی افلاک پیوست الحق نوازشی بود که هدهد را از جانب سلیمان رسید لاجرم در ازای هر مرحمتی دعائی بیریا که مستلزم دوام ایام عهد میمون و روزگار همایون باشد به تقدیم رساند به التفات خاطر نواب کامکار استظہار کلی حاصل شد. حکم و اشارتی که در باب تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و استمالت قلوب و رفع رسوم ذمیمه و مراعات اهل صلاح و تعظیم سادات عظام و توقیر علمای اعلام سمت نفاذ یافته بود در منابر اسلام بگوش وضع و شریف رسید و همگنان را علی اختلاف طبقاتهم عالم استظہار و امیدواری حاصل شد. رجاء واثق که حسن اهتمامی که در موجبات اند مال جراحت رسیدگان ستم ایام فرموده اند به رضای حضرت عزت و حسن عاقبت گردد. یقین که برقرار این ولایت در ظل حمایت نواب کامکار باشد و روز بروز آثار مرحمت بی پایان در باره رعایا که ودایع حضرت آفریدگاران سمت ظہور یابد. هرآینه نتایج آن در دینی و عقی مشاهده فرمایند. زیادت مجال جرأت ندارد. سراپرده سلطنت پناه به عنایت اله محفوف باد.

در جواب خطاب آقایان

خداالله ایام سلطنتها ، کمترین دعاگویان و چاکران مراسم بندگی و ضراعه به ادا رسانیده شبانروزی از واهب العطیات جل و علامسألت می نماید که همواره عنایت ربانی و سعادت آسمانی شامل احوال حضرت مهذاعلی باشد و سرادق سلطنت شعار به فیض فضل آفریدگار محفوف و به تصرف یزدانی و فر پادشاهی مکاره زمان از ساحت همایون مکفوف به حرمته النبی المختار و آله الاخیار مثال عالی که این کمینه را بدان سرافراز فرموده بودند مشحون نوازش سمت ورود یافت و عواطف بی پایان را به دعاگوئی دولت ابد پیوند مقابل داشت و مزید حشمت و عظمت و فرمانروائی سراپرده سلطنت پناه که تا انقضای جهان و انقراض زمین و زمان پاینده باد از بارگاه صمدیت استدعا نمود اگر چه در حضرتی که صبا را در تختگاه او مجال جواز نیست عرض عبودیات و ضراعات و تصدی عرضه داشت. از جاده ادب دور می نماید اما رقیّت و صدق خدمتکاری و فرط اختصاص به نسبت با نواب کامکار و خدام رفیع مقدار مرخص و مجوز این جسارات شد و مسئول و مطلوب از عون لطف ربانی عز اسمہ آنکه : پیوسته مبانی سلطنت و پادشاهی به ظل نصرت آلهی در غایت استحکام باشد و حقا که مطالب دوجہانی به دستیاری توفیق رب العالمین در سلك انتظام مأمول که وزراء عالیشان خدمتی که لایق حال بنده کمینه داند رجوع فرمایند تا در اتمام آن شرایط

خدمتکاری بجای آورد و شرف روزگار و سرمایه افتخار شمرد .
زیادت مجال جرأت ندارد . یقین که رقم عفو و اغماض بر این انبساط
کشیده آید . مهد جهان پناه همواره مظهر آثار عنایت الله باد .

فصل سوم از باب اول

در خطاب امرا و جواب ایشان والخطاب هذا

خلدالله تعالى في الخافقين معدلته و ابدفيمشرقين شوكته ،
 كمتريين بندگان عبوديات فراوان و ضراعات بى پايان معروض و
 مرفوع داشته دايماً موجبات مزيد دولت تضاعف شوكت و اتباع
 عرصه جاه و حشمت بندگى حضرت و معدلته پناهى كه متضمن صلاح
 احوال عالم و نجاح امور بنى آدم تواند بود از بارگاه فياض على الا
 طلاق عزاسمه وجل ذكره ، استدعا مى رود و شوق و نيازمنى به
 احراز سعادت ملازمه كه غره صباح آمال و تميمه وزاح امانى تواند
 بود به اعلى درجات و اقصى مقامات پيوسته و من الله نيل المقاصد
 و هوالهادى الى المنهاج والمراد عشرين ربيع الثانى برين
 عبوديت اقدام نمود و به ميامن التفات خاطر مبارك عنايت يزدانى
 و سعادت آسمانى شامل حال است . و رأى جهان آراى معروض و
 مقصور مى گردد كه ، چون حامل دعا بدين جانب رسيد شرح عنايت
 و شفقت بى دريغ كه درجبت بى مثال مركزوز و مقصور است در سلك
 بيان كشيد و كلمه اى چند كه از عالم اشفاق فرموده اند مستوفى
 گزارش نمود و كيفيت آن در ضمن ضمير و صميم خاطر متمكن و
 راسخ شد ورايات استظهار والويه مباهات و افتخار به اوج فرقدين
 و ذروه نيرين انتصاب يافت و نه چندان مسرت و ابتهاج روى
 نمود كه هيچ عبارت بدان احاطت يابد . شك نيست كه حضرت

معدلت پناهی نسبت با این چاکر دولتخواه و مخصوص بی اشتباه ، مشفق‌ترین خلایق است و هرچه درباره این خدمتکار حقیقی و هوادار يك جهت اندیشند و فرمایند گوهر افسر مصالح و پیرایه فرق متاهج و زیور رخسار سعادات و طراز خلقت مرادات خواهد بود و هر آینه از مقتضیات رأی جهان آرای مفضی به دولت ابدی و سعادت سرمدی است تجاوز صورت نخواهد بست و حقیقت آنکه مبشر اقبال ندا می‌زند که در ظل اهتمام نامحصور سایر مطالب و مآرب مسیر کرد و مافی‌الضمیر مشروح رجوع به تقریر مشارالیه رفته و در کل احوال به حسن عنایت بی‌منتها واثق و مستظهر است و یوماً فیوماً ورود اوامر علیه را مترصد و منتظر می‌باشد زیادت گستاخی حد خود نمی‌داند و خدر امن الا ملال بساط اطناب مطوی می‌گردد ، سایه معدلت پناهی مخلص و مؤبد باد .

در خطاب امرا

خلد الله تعالی فی الخافقین معدلته و افاض علی المشرقین مرحمته،
 کمترین بندگان در موقف اختصاص و ساحت رقیّت و اخلاص
 و ظائف بندگی و ضراعت به تقدیم می‌رساند و دوام ایام دولت و
 کامکاری بندگی حضرت امارت پناهی که با منقرض ادوار فلکی و
 منتهی اعمار گیتی ممتد باد، از بارگاه واهب العطا یا عزشأنه
 مسألت می‌نماید و اسباب رجاء متعاضد است که منشور این مطلوب
 و صحیفه این مقصود از دیوان قضا و قدر بتوقیع اجابت و طفرای
 انجاح موشع گردد. عشرین محرم الحرام بدین عبودیت اقدام نمود
 و عرضه می‌دارد که: چون مطمح نظر مبارک بر رفاهیت عموم
 رعایا و جمعیت کافه برایا مقصود است التفات خاطر فیاض برآن
 مصروف که تمام زیردستان در کنف امن و استقامت بسر برند و
 ایمن و آسوده روزگار گذرانند، از غالب بر مغلوب و از رئیس بر
 مرؤس و از ظالم بر مظلوم زیادت و حیفی نرود لاجرم این کمترین
 آنچه متضمن صلاح احوال و نجاح آمال و آسودگی و فراغت رعیت
 و آبادانی ولایت و امن و استقامت راه‌ها و ممانعت اهل فتنه و فساد
 و محافظت اهل صلاح و ارشاد تواند بود به عرض میرساند تا به
 میامن معدلت و رعیت پروری آن حضرت امور این ولایت سمت انتظام
 یا بدو کارها بر نسق عدالت و راستی جاری گردد و مأمول که
 بوسیله عاطفت بی‌دریغ حکم و فرمان جهانمطاع صادر شود که مهمات
 این جانب به جناب صاحب اعظم دستور اعلی‌اکرام (فلان) اعلی‌الله

شانه مفوض باشد و وضع و شریف این ولایت از سخن و صوابدید او تجاوز نه نمایند و قضایای سیاسی که در آنجا واقع شود بدو رجوع کنند و در هیچ جزوی و کلی از او انفراد نه جویند بی شبهه چون به التفات خاطر فیاض این معنی میسر شود تمام رعایای این گوشه در پناه عدل و احسان بی پایان فارغ البال و رافع العیش و الهمال شوند و قواعد سویت و راستی میان رعیت ممهّد گردد و به اندک مدتی این ولایت معمور و آبادان شود و فیما بعد از قوی برضعیف زور و زیادتی نرود هرآینه نتایج این دردین و دنیا مشاهده فرمایند و از مشرق تائید الهی انوار خورشید سعادت نامتناهی سمت اشراق پذیرد و باقی حالات چون (فلان) بوقت انتهای فرصت بعرض خواهد رسانید ، بساط انبساط مطوی می گردد و عفو و اغماض مأمول است سایه معدلت پناه مخلص باد .

در جواب خطاب سلاطین

خدا لله تعالى فی الخافقین معدلت کمترین بندگان آنکه بخلوص نیت و یک جهتی در اقطار جهان مشهور است و بصدق طویت و ثبات قدم و هواداری در اقصی آفاق مذکور مراسم عبودیات و وظایف ضراعات معروض داشته و آیات نیکو بندگی بر صحیفه زمین و زمان نگاشته لایزال دوام دولت و کامکاری که مصالح کلی اهل عالم و مناهج اصلی بنی آدم در ضمن آن مندرج است از حضرت واهب العطیات جل سلطانه که ناصیه ملوک و امرای جهان در قبضه قدرت اوست و دل‌های سلاطین و صنادید روزگار در تصرف اصابع رحمت او مسالت می‌نماید و چون از مبادی حال باز به همگی ظاهر و باطن متوجه این مقصود و مقصد بود و مادام که طایر فرخنده جان نشمین کالبد را مطاف خویش سازد بر آن ثابت و مستمر خواهد بود. رجاء واثق و صادق که از دیوان قضا و قدر صحایف این مراد به توقیح اجانب و طغرای انجاح موشح گردد. وللهم چقق لنا هذا لامنیته و اهلنا هذا لنعیه غره محرم الحرام مرتکب این انبساط شد و به میامن التفات خاطر خورشید مثال شکر ربانی واجب و لازم است به قدوم همایون و مثال جهانمطاع در بهترین زمانی که بخت بیدار و دولت یار و سعادت قرین بود بدین خدمتگار مخصوص وارد شد و بوسیله آن نواز شناسه رایات افتخار و مباهات باوج فرقدین و ذروه نیرین انتصاب یافت و امداد استظهار و امیدواری یکی در هزار افزود و مقتضی آن را به متابعت و انقیاد تلقی نوده برحسب

اشارت علیه در روز پهلوان خضر را روانه دارالسطنه هرات گردانید و صدور اوامر و نواهی را مترصد می باشد که در مطاوعت و امتثال لوازم آن منتهی استطاعت به تقدیم رساند و قضیه هواخواهی حضرت معدلت پناهی که از عهد ازل باز مصور ضمیر و مقرر صمیم بوده و ابدا مقارن روح و مخامر خاطر خواهد بود و به آیات بینات مدلل و مبرهن گرداند و بدین جسارت عفو و اغماض مأمول است سایه معدلت پناه مغلد باد بمنه .

در جواب خطاب امرا

خداالله تعالی ایام معدلة مخلص ترین چاکران و دولتخواهان
 عبودیات و ضراعات بی پایان موجه و معروض میدارد لایزال به
 وظایف دعاگوئی دولت ابد پیوند اشتغال می نماید و دوام ایام دولت
 و عظمت و کامکاری از بارگاه واهب المن والافضال مسألت می نماید
 شوق و شغف به احراز سعادت تقبیل انامل همایون که غایت مطالب
 و نهایت مآرب است به اعلی درجات و اقصی مقامات پیوسته و از
 تصورات اوهام و تعلقات افهام گذشته غره صفرختم بالخیر والظفر
 براین عبودیت اقدام نمود و معروض رای جهان آرای می گردد که
 مثال بزرگوار به قدم مطاع سمت ورودیافت و نوازش و عاطفت که
 در ضمن آن مندرج بود و موجب ازدیاد مودت و استظهار گشت و
 کلمه ای چند که مفخرالامرا مبارکشاه بدان مأمور بوده ادار رسانید
 و بدان وسیله رایات آمال و امانی به اوج فرقدین و ذروه نیرین
 پیوست و انواع مسرت و ارتیاح روی نمود و در موقف اختصاص
 و چاکری و مقام اخلاص و هواداری راسخ و ثابت است مامول و
 متوقع آنکه یوما فیوما آنچه وظیفه دقت باشد بدان اشارت فرمایند
 تا مقتضی آن بتقدیم رسد و مودی آن به نفاذ پیوند و باقی احوال
 چون مشارالیه هنگام انتهاز فرصت مشروح و مبسوط بعرض خواهد

رسانید در بیان آن خوض ۲ نیمروود و علی ای حال بوفور عنایت و
اشفاق بی منتهی واثق و مستظهر است امداد دولت و کامکاری
مخلد باد .

فضل چهارم از باب اول

در خطاب وزرا و جواب خطاب ایشان

خدا الله تعالی ظلال عواطفه و مراحمه علی العالمین کمترین
 بندگان در مقام رقیّت و موقف انقیاد و طواعیت بسایه مرحمت و
 تربیت سحاب آثار استظلال نموده و به عروہی و ثقی عاطفت بی پایان
 اعتصام جسته مراسم بندگی و ضراعت به تقدیم میرساند و از
 بخشاینده بی منت جل و علا مسألت می نماید که همیشه آفتاب دولت
 بندگی حضرت وزارت پناه آصفی از مطلع دوام طالع باشد و زمین
 و زمان امثال احکامش را منقاد و خاضع بالنبی و آله نایره شوق
 بادراك سعادت ملازمت اشتعالی یافته که در دل مجال هیچ اشتغال
 نگذاشته لاجرم همواره در اندیشه آن که از صحایف قضا و قدر
 چگونه نقشی ظاهر شود که از چنگال تفرقه رنجوری مهجوری
 خلاص یافته دست امید بدامن وصال جلالش رسد رجاء صادق که هم
 به یمن دولت و علو همت بندگی حضرت آصفی که کار سازندگان
 است از تفرقه روزگار خلاص و در روز توفیق اتصال بدان کعبه
 جلال رفیق گردد و الله حقیق با جابه دعوت المضطربین سلخ ربیع الثانی
 مرتکب جسارت گشته به عز عرض همایون میرساند که هر چند
 تدبیر بشری پای بند تقدیر ایزدی است و کفایت انسانی مقاومت
 با قضای آسمانی نتواند کرد .

بیت

کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد که نقشبند حوادث و رای چون و چراست

اما تدارك حادثه كه آن حضرت را معلوم است من جميع الوجوه
بر دست همت عالی و نهمت ارجمند واجب و لازم است . بنابراین
این کمینه متعاقب عازم و متوجه است که از بوسیدن آستان همایون
روشنی دیده امید حاصل کرده کیفیت احوال مشروحاً به عرض
رساند جلیه حال درمرآت فیاض ارتسام یابد چون و فور استظهار
و امیدواری که به حسن اهتمام و یمن التفات خاطر خورشید مثال
حاصل است از ضمیر انور و باطن آگاه مخفی نیست بشرح حقایق
و بیان دقایق آن احتیاج نمیداند و یقین حاصل که به میامن عاطفه
و مرحمت آن حضرت مقاصد و مطالب اسلامیان و موجبات صلاح
حال اهل ایمان به حصول موصول گردد . چون دارنده مستعجل بود
زیادت جسارت ننمود . ظلال عاطفت و مرحمت مخلد باد .

در خطاب وزراء

خدا لله تعالى في ظلال عواطفه على مفارق المخلصين، كمتبرين
 بندگان دولتخواه صادق الاخلاص عبوديات فراوان و ضراعات
 بی پایان به ساحت عز و جلال و سده دولت و اقبال که مورد آثار
 سعادت لایزال است معروض و مرفوع داشته و آیات بینات هواداری
 بر صفحات زمین و وجنات زمان نگاشته موجبات دوام ایام شوکت
 و کامکاری بندگی حضرت وزارت پناهی از فیض کرم الهی عز و علا
 مسألت می نماید، شوق و آرزو مندی به احراز دولت تقبیل انامل آمال
 افزای که فوز عظیم و موهبت جسیم و مطلب اعلی و مقصد اقصی
 هر عبارت از آن است به مرتبه ای رسید و به نهایتی انجامیده که
 به توسط خامه و توسل نامه شمه ای از آن مودی نگردد لاجرم به
 ادراک ذهن فیاض که جام جهان نمایست باز میگذارد، خامس
 ربیع الاول برین عبودیت اقدام نمود و بفر دولت پایدار فضل
 آفریدگار شامل احوال و اطوار است ولله الحمد علی انجاح الحراج
 والاطوار، بر رأی آفتاب اشراق معروض و مصور می گردد که چون
 مولانای اعظم قدوه افاضل یگانه زمان زین الملت و الدین ندیم الله
 معالی فضایله بدین طرف رسید و کیفیت عنایت و شفقت و رأفت
 آن حضرت در سلك بیان کشیده امداد استظهار روی نموده و اسباب
 مباحات و افتخار سمت تضاعت یافت و قواعد امانی و آمال استحکام
 تمام پذیرفت و رایات مسرت و ابتهاج به اعلی درجات پیوست و
 عقل کل جازم شد که به میامن التفات خاطر فیاض اسباب فوز و نجاج

به حصول موصول و انواع مطلوب و مراد به اسعاف مقرون گردد
به املاء ملهم اقبال و تعلیم بخت بیدار در جمیع ابواب از صواب
دید رأی جهان آرای تجاوز نخواهد نمود و تتبع او امر علیه فمهرست
قانون اقبال و عنوان صحیفه آمال و طراز کسوت امانی و غره صباح
کامرانی می‌شمرد باقی مقاصد و مطالب چون به تقریر مشارالیه
مفوض است که هنگام مجال بعرض رساند از ملال خاطر اندیشیده
بساط انبساط مطوی می‌گردد و بردعا اختصار می‌رود . سایه
مرحمت و عنایت ابداً مبسوط باد . بمنه و کرمه و جوده .

در جواب خطاب وزرا

خداالله تعالی ظلال عواطفه و مراحمة علی العالمین ، کمترین
 بندگان صنوف عبودیات و فنون ضراعات منشعب ازینا بیع هواداری
 و اخلاص معروض داشته از بخشاینده بی منت جل و علا موجبات
 دوام دولت ابد پیوند بندگی حضرت وزارت پناهی که مظهر الطاف
 الهی است استدعا می نماید و شوق و شغف به احراز سعادت تقبیل
 انامل علیه بیرون از آن است که سفیر قلم شمه ای از آن گزارش
 تواند نمود و من الله تحقیق الامنیات و هو حدیر بافاضته العطیات
 غره شوال ختم بالخیر و الاقبال براین عبودیت اقدام نمود و تصویر
 رأی جهان آرای می رود که مثالی عالی و خطاب دلنواز از ایراد
 قدوت الابطال ۲ پهلوان ابراهیم منت ورود یافت و به خلاصه دل و جان
 استقبال نموده انواع الطاف و اعطاف و نوازش که در ضمن آن
 مندرج بود واسطه ازدیاد مواد استظهار و تضاعف املاء و مباهات
 و افتخارگشت از عالم که بی شك در جبلت همایون مرکوز است جهت
 حادثه اصفهان هرگونه تعطف و تأسف اظهار فرموده اند هرآینه

۱- ظ : صفیر . زیرا صفیر بمعنی میانجی و اصلاح کننده میان قوم است و صفیر
 بمعنی بانگ و آواز است .

۲- چنین است در اصل . گمان می رود ابدال بوده بمعنی مردمان شریف و صحیح
 و متدین و کریم زیرا ابطال بمعنی باطل آوردن و دروغ گفتن و بطلان و فساد
 است و این مغل معنی است اشتباه سهو القلم کاتب است .

حسن سیرت و بقای سریرت و عنایت رأفت بندگی حضرت وزارت
 پناهی همین اقتضا کند اگرچه غبنی چندا واقع شده اما لا یئس المال
 والملك آیا سبب عاد و رایح قلم تقدیر بر صفحه روزنامه قضا براین
 وجه جاری گشته بود والخیر فما یقضى الله الله الحمد که ذات بزرگوار
 و عنصر بی مثال که ملک عالم فدای سرموئی از آن تواند بود و بدل
 هرفایتی است والتفات خاطر فیاض جابر و متدارک هر قضیتی
 لازالت متمکنافی مسند العظمت . والجلال و محل الدولة والاقبال
 کیفیت حسن شفقت وفور عنایت که به قلم گهربار آورده اند این
 کمترین را در آن هیچ شك و شبمه نیست . همانا جمعی مفسدان
 از پیش خود خلاف آن معانی التقا نموده اند کلا و حاشا که از آن
 حضرت غیر از امداد شفقت و نیک خواهی در تصور عقل گنجد چون
 جریان قضایا بدین منوال اتفاق افتاد یقین که هر اندیشه ی صائب
 که فرمایند این کمینه در ن مرعی باشد بی شك هر جوهر گرانمایه
 که از قعر بحر خاطر خطیر برآید پیرایه تاج فرق مصالح کلی و
 مناحج اصلی تواند بود و مدار فلك و مسیر اختر موافق و مطابق
 آن باشد زیادت جسارت نمی نماید ظلال عاطفت و مرحمت مخلد باد.

ایضاً . جواب خطاب وزرا

خدا لله تعالى ظلال عواطفه و مراحمه علی العالمین ، کمترین
 بندگان صادق الاخلاص رسوم بندگی و ضراعت تقدیم کرده
 پیوسته موجبات دوام ایام دولت ابد پیوند بندگی حضرت وزارت
 پناهی که مظهر لطف الهی است و مورد سعادت نامتناهی ، از وهب
 العطیات و خالق البریات جلت عظمت و دقت حکمة مسألت می نماید ،
 رجاء صاق که روز بروز از مشرق عنایت ربانی عزاسمه اشعه انوار
 اجابت بر صفحات مطلوب و وجنات مقصود ظاهر و لایح گردد ، روز
 یکشنبه چهارم محرم الحرام بدین عبودیت اقدام نمود و عرضه
 میدارد که مثال واجب الامثال که مصحوب مفخر الخواص ارفغون
 سمت اصدار یافته بود مشتمل بر صنوف نوازش و اصطناع وارد
 گشت و بدان وسیله رایات مباهات و افتخار به اوج افلاک پیوسته
 آیات بینات استظهار و امیدواری غایت وضوح و نهایت اشراق
 یافت چون بعضی از بندگان که دعوی اخلاص و یک جهتی می نمودند
 در مقابله مراحم و عواطف بی نهایت سبیل تمرد و عصیان سپردند
 و شیوه کفران نعمت ورزیدند هر آینه جزا و مکافات آن خواهند
 یافت ، قال الله تعالى یا یحیی المکرالسی الاباهله ، بی شبهه هر
 متنفسی که به تسویل شیطانی از دایره اخلاص مخدوم ولی نعمت
 خود علی الخصوص صاحبقرانی که ملاذ و ملجاء خلق جهانی باشد
 بیرون نهد لامحاله مستحق هرگونه خذلان و سزاوار انواع زجر
 و خسران تواند بود انشاء الله آنچه مکنون همت و مخزون باطن آن

حضرت است از کارخانه قدرت مهیا گردد و از مکنن قوت به مظهر
فعل پیوندد و حقیقت آنکه مبشر اقبال ندا میزند که تمام مطالب
و مقاصد آن حضرت بر حسب دلخواه سمت میسریابد و اولیای دولت
مسرور و اعداء حضرت مقهور گردند . بنده کمترین در موقف
خدمتکاری مترصد صدور اشارات مطاعه و وزود اوامر علیه میباشد
تا موجب مباهات و افتخار گردد زیادت جسارت نمی نماید . ظل عنایت
و عاطفت مخلص بمنه و فیضه .

فصل پنجم از باب اول

در خطاب سادات و قضات

در خطاب سادات

اعلی الله تعالی شأن السیاده ، بوجوده العالی ، بنده کمینه ۱ ...
 عبودیات و خدمات که منشاء آن صمیم دل و جانست و مبداء آن
 سرچشمه روان مرفوع داشته رایات اخلاص و هواداری بر صفحه
 خاطر و صحیفه ضمیر نگاشته ازدوحه همت عالیجناب نقابت پناهی
 که بر اطراف و اکناف معموره ، اسلام همواره سایه گستر باد ،
 اقتطاف ثمرات سعادات دینی و دنیوی می رود و علی تعاقب الایام
 علو مراتب و سمو مناقب آن بقیه آل طه و یسن که نگین خاتم شریعت
 مصطفوی و واسطه قلاوهی ملت نبوی و ماه آسمان معالی و خورشید
 سپهر معانی است و قدم رفعت بر سر چرخ اثیر و آفتاب منیر دارد
 ملحوظ نظر بصایر و مرقوم لوح ضمائر است و شوق و نیازمندی
 به احراز شرف دستبوس مبارک که عمده مباهات و زبده کرامات و
 عنوان نامه سعادات و طراز کسوت مرا دات و سردفتر مقاصد و
 مطالب و فذلک جمیع تواند بود نه بمرتبهای رسیده که شرح آن
 بتوسط خامه و توسل نامه میسر گردد .

شعر

عندی احادیث اسواق امن بها لاالکتب نصفی فیها و لا رسل ما

اواسط رمضان المبارك عمت میامنه براین عبودیت اقدام نمود از حال وفور فضل الهی و سعادت نامتناهی وله الحمد الوافره و منته المتکاثره تصویر رای فیاض میرو که فلان مدتی بود که دست تعدی و تطاول دراز کرده پای از حد خود بیرون نهاده بود و در وادی غفلت و غرور تماری پیشه ساخته بندگی حضرت اعلیٰ خلدالله ملکه و سلطانه او را بنابر حق خدمتی که داشت تنبیه و ایقاظ و قوع عطا می فرمود مفید و مؤثر نمی آمد و مرتدع و منزجر نمی شد از آن جهت به حبس او مثال فرمود و فرمان جهانمطاع صادر شد که جمعی به ولایت او روند و اهالی و رعایا را استمالت دهند ، نفری اندک بی اهبه و عده متوجه شدند . بعضی از جهال و سفهای آنجا دست بیرون کردند و مجادله واقع شد و (فلان) که کلانتر آنجا بود توهمی بخود راه داد و از وقت ظهر تا بهنگام عشا در خانه خود متقاعد شد و خفتن گاه بشرف بساط بوس بندگی حضرت اعلیٰ رسید و دغدغه مرتفع گردانید و در موقف خدمتکاری درگاه جهان پناه آثار هواداری بظهور رسانید و مراسم عنایت و عاطفت پادشاهانه در حق او استیناف یافت . یحتمل که این صورت را که مظنه فتنه بود بر وجهی دیگر باز رسانیده باشند و موجب توزع خاطر خطیر باشد بنابراین از راه اخلاص و دولتخواهی مصدوقه حال بشرفعرض پیوست تا کیفیت آن مشتبّه نماند به فیض و فضل یزدانی و لطف ربانی امور دولت قاهره بندگی حضرت اعلیٰ سمت انتظام یافته و مصالح مملکت غایت استحکام پذیرفته و بی شایبه تکلف حصول

این معانی از نتایج هم و میامن تعلقات ضمیر انور است . رجاء صادق که چون بندگی حضرت اعلی محبت خاندان مصطفی علیه افضل الصلوات نقش نگین خاطر فرموده مطالب کلی و مقاصد اصلی به حصول موصول گردد . چون به تازگی به رفع مطولات مصدع گشته در این صحبت شرح دیگر حالات مشوش اوقات شریف نمیگردد و منتظر ورود مخاطبات علیه و رجوع خدمات لایقه می باشد تا موجب افتخار و مباهات شود ظلال نقابت پناه ابداء مبسوط باد .

در جواب خطاب سادات

مثال بی مثال و خطاب وافر الاحسان والافضال اعلیٰ جناب
نقابت پناه مرتضیٰ ممالك اسلام احسب وانسب صناید ايام مولیٰ
اعاظم السیاده والنقبا والحکام منحج مصالح الخلق و مناحج الانام .

شعر

ارید له مدحا فمان فضیلة تا ملت الاجل عنها و قلت

شمس الحق و التقوی و الدین مدالله اقباله علی و علی سایر
المخلصین سمت ورود یافت و در صمیم دل و جان مقر و مکان
ساخت و دیده دل از آن منور شد و مشام جان بدان معطر گشت و
به سلامتی مزاج مبارک مراسم شکرگذاری و شکر ایزدی به تقدیم
رسانید به اضعاف الطاف و اعطاف که در طی آن صحیفه دولت و
توقیع سعادت مندرج است خدمات متوافره موجه و معروض میداراد
و اوقات و ساعات خود را به نشر نفحات مکارم اخلاق نبوی آثار
مرتضوی شعار مشرف و معزز داشته به التفات خاطر مبارک استظهار
کلی حاصل است شوق و شغف به تقبیل کف کریم و انامل همایون
چون از حوصله بیان بیرون است و از اندازه وصف افزون به اشراقات
رأی خورشید افاضت باز می گذارد و عشرین ربیع الاول به رفع
این اخلاص نامه مصدع گشت و بررای انور مصور می گردد که
نصیحتی که در باب مسارعت عزیمت این کمینه بدرگاه سلطنت پناه
بندگی حضرت خلافت پناهی خلدالله ملکه و سلطانه فرموده حقا که

عین شفقت و محض عنایت است و بر مرحمت و اهتمام و اشفاق جبلی محمول داشت از رای مبارک محبوب نماند که از ابتدای طلوع خورشید این سلطنت و پادشاهی از مشرق تائید آلهی این بنده نسبت با مواقف جهان پناه شیوه عبودیت و اخلاص ورزیده و دست امید به فترک دولت ابد پیوند زده . مصراع : اول کسی که لاف محبت زند منم ۱ سبق و مبادرت از جمیع احوال بنام این دولتخواه برآمد و دیگران اقتفای مآثر این کمینه نمودند . بعد از آنکه بنده خویش را بلندی مرتبه بخشید و به اسباب مالی و جاهی سرافراز فرمود و به مناصب رفیع رسانید و محسود و مغبوط همگنان گشت چگونه در توجه بارگاه سلطنت پناه مسابقت نجوید بعد قضاء الله تعالی چون از این تاریخ یکماه بگذرد عزیمت مصمم است شکر اعطاف و مراحم بی پایان که جناب نقابت پناهی مبذول می فرمایند بکدام زبان توان گذارد . جزاك الله تعالى عنا حسن الجزافي الدنيا والاخرى باقی حالات به تقریر مولانای اعظم فلان ... مفوض است ، هرآینه به عرض خواهد رسانید زیادت جسارت نمی نماید سایه نقابت پناهی مخلص باد .

۱ - گر تیغ برکشد که محبان همی زنم

اول کسی که لاف محبت زند منم

در خطاب قضات

خدا الله تعالى على قاطبة العباد و افاض میامن وجوده على سائر البلاد . کمترین بندگان عبودیات و ضراعات که از ضمن آن روایح اخلاص به مشام جان و دماغ روان پیوندد روان میدارد و صحایف دعاگوئی و اختصاص بدست نسیم سحری که نامه دار دولت خواهان است به عرض می فرستد و خود را به فترک دولت حضرت شریعت پناهی بسته و دست امید به ذیل عواطف بی دریغ زده به التفات خاطر مبارک هرگونه استظهار حاصل دارد رجاء صادق که عنصر شریف ممتد باشد و ایام جهان کامی مستمر ماند و فواید و منافع آن یوماً فیوماً بر صفحات دین و دولت و وجنات ملک و ملت ، ظاهر گردد آرزومندی به ادراک سعادت تقبیل انامل علیه از مدارج عبارات و معارج استعارات متجاوز است بنابراین در شرح آن شروع نمی رود غره جمادی الاول برین عبودیت اقدام نمود و مقتضی الحال به یمن عنایت حمدالله الملك المتعال به — شرف عرض می رساند که اهتمام و اشفاق بی دریغ نسبت به حال کافه اسلامیان لاسیما طوائف مخلصان بی شبهه در فطرت بی همال و جبلت قدسی خصال مرکوز و مفطوراً است و حقیقت آنکه هر که را مدد عنایت اعلی جناب شریعت پناهی معاون و معاضد شد و یمن لطف و مرحمت بی پایان مرافق و مصاعد گشت بر مصاعد و مقاصد

مرتقی می‌گردد و از زلال دنیای نوازل مامون و مصون می‌ماند و پوشیده نیست که مولانا و مقتدای اعظم مدت العمر گردد مزخرفات دنیای دنی بردامن همت او نه نشسته و از اوایل عهد صبی وریعان عمر که داعی طلب لذات و متقاضی ۲ حصول شهوات تواند بود ذیل عصمتش به قاذورات ناشایست آلوده نه گشته و در غالب اوقات و ساعات از سرچشمه خاطر دریا افاضت سحاب عطیت فیض جدید نموده و هرگز از مودای اشارات شریفه که به سعادات دین و دنیا مفضی است هیچگونه تجاوز نکرده در این وقت جمعی مردم صاحب غرض حکایتی غیر واقع در حق او به عرض پایه سریر اعلی رسانیده اند هر چند حقیقت هرحال آنجا روشن و متیقن است و سخن صاحب غرض مقبول و مسموع نیست اما واجب نمود حقیقت آن حال معروض داشتن تا آفتاب یقین به حجاب شك و ارتیاب متحجب نماند و در حضرتی که جز صدق و راستی سبب رستگاری نیست قول اهل زور و بطلان رواج نیابد ، به حمدالله برائت ساخت او از آن ظاهرتر است که بر من ادنی تمییز پوشیده ماند تا بطایفه عقلا و فرقه از کیا چه رسد ، خصوصاً پادشاهان که رأی مبارکشان طلیعه اسرار غیبی است لاسیما بندگی حضرت اعلی به اصابت رأی قصب السبق از سلاطین جهان ربوده و خاطر فیاضش به نور الهام و صیقل اندیشه زنك شك و شبهه از صفحه امور زدوده .

بیت

نه بر حدیقه فکرش وزیده باد غلط نه بر صحیفه عزمش نشسته گرد فتور

کجا امثال این حکایت در آن موقف واقعی و وزنی داشته باشد
یقین که التفات خاطر مبارکش به نوعی متعلق این قضیه شود که هر
چند زودتر به میامن شرع پروری و دین داری عالی جناب شریعت
پناهی سخن اصحاب اغراض دربارگاه جهان پناه هیچگونه رواج
نیابد و به وسیله اهتمام و اشفاق لانهایه استمالت نامه همایون
بنام مولانا اعظم مشارالیه سمت نفاذ یابد زیادت جرأت نمی نماید
ظلال شریعت پناه ابداء مبسوط باد بمنه وجوده .

در جواب خطاب قضاة

مثال واجب الامتثال حضرت شریعت پناه مولاناى اعظم افضل اكمل اعلم سلطان القضاة والحكام مبين الحلال و الحرام ، كشف المشكلات رافع المعضلات وارث علوم الانبياء والمرسلين المخصوص به عنايت رب العالمين «فلان» اعلى الله تعالى لاعلاء معالم الاسلام شأنه و رفع فوق الفرقدين مكانه در بهترین ساعتی سمت ورود یافت و موردآن رابه انواع تعظیم و تبجیل تلقی نمود و از مطاوی آن آثار الطاف و اعطاف بظهور پیوست و از فحای آن آیات بینات اهتمام والتفات خاطر فیاض ظاهر ولایح گشت و رایات استظهار والویه مباهات و افتخار به اوج فرقدين و ذروه نیرین انتصاب یافت و نه چندان مسرت و ابتهاج روی نمود که هیچ عبارت بدان احاطت یابد . چون فلان احرام ملازمت بسته متوجه بود خواست که علی الفور مصاحب بوده به اتفاق عازم شود و شرف دست بوس مبارك دریافته به ۱.... شرایط دعاگوئی و دولت خواهی به تقدیم رساند اما چون دراین ولا عزیمت متعذر بود مخدوم پدر که به صد هزار زبان ذاکر عواطف و ایادی و شاکر احسان و انعام تا کر (؟) و اعدای حضرت شریعت پناهی است فرموده که دو سه روزی غایبانه دعای دولت گفته بعد از آن متوجه گردد . بنابراین تخلف دراین صحبت

ضروری شد والا . مصراع : آنجا که تورا پای مرا سر باید . ورود
امثله مطاعه را مترصد و مترقب است و بدعا ختم می کند . عمرت
دراز باد که من در پناه تو . دارم امید آنکه به امیدها رسم .

فصل ششم از باب اول

در خطاب مشایخ و ارباب سلوک و جواب ایشان

مدالله تعالی ظلال ارشاده علی كافة اهل الاسلام وبسط اجنح
افضاله علی قاطبه الانام کمترین بندگان عبودیاتی که مشام ملاء
اعلی از هبوب نفحات آن معطرگردد و ساحت صدور قدسیان و
حوزه قلوب عارفان از لمعان اشراقات آن منور شود بدان قطب
فلک معرفت و سهیل یمن محبت و خورشید آسمان کشف و مشاهدت
و مقتدای ارباب اجتهاد و مجاهدت معروض و مرفوع میدارد و
از بارگاه فضل و عنایت اکرم الاکرمین جل و علا به تضرع و
ابتهال مسألت می نماید که همواره دل پاک علیاحضرت تقوی پناه
کرامت شعار شیخ الاسلامی اعظمی مطرح انوار الطاف ربانی و
عنصر آن نفس اکمل لوح محفوظ کمالات انسانی حاشیه و سجاده
عالیش مهبط و اردات غیبی ۱ و بساط دین مآبش منزل و مستقر
وافدات قدسی شوق و شعف به ادراک سعادت تقبیل انامل علیه از
حدود غایات متجاوز است .

شعر

الله يعلم دن النفس قد بلفت شوقا الیک و الکنی امینها

نفس المحب على الالام صابرة لعل مسقمها يوما يدا و يها

* * *

جدائی از تو تصور نمی‌توانم کرد کسی ز جان گرامی چرا جدا باشد
در آرزوی تو شاید که صبح جان بدهد که این وظیفه پاکان پارسا باشد

عاشر ربیع الثانی به املائی ملهم اخلاص متصدی عرض این
ضراعت گشت و عرضه میدارد که از رأی فیاض مخفی و محبوب
نیست که اقتطاف ثمره آرزو و شجره مراد بی عنایت ازلی محال
است و حاصل و کوشش بسیار بی بخشش کردگار و تایید آفریدگار
صورت نمی‌بندد، لامحاله وسیله تاییدات ربانی و عنایات سبحانی،
همم الاولیا و الاصفیاست. و ذریعه حصول مطالب نفوس گزیدگان
حضرت کبریا که سرایشان با جذبات عالم قدس خوی کرده و دل
ایشان از نفحات ریاض انس بوی گرفته لاجرم التماس می‌رود که
به افاضت رشحات همم عالیّه ریاض مقاصد بندگان صادق الاخلاص
مزید طراوت یابد و به نسیمات انفاس مشک بوی خیاشیم آمال
چاکران و افرالاختصاص غالیه‌سای گردد.

بیت

شب دراز به امید . صبح می‌دارم مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم

یقین حاصل که به برکات همت بزرگوار زر و جود روحانی از
قاذورات دنیای دنی که وادی خارستان محنت و زحمت است پاک
گشته گوشه تاج قبول ملوک معنوی و سلاطین حقیقی جای یابد
باقی مکنون سرایر در پرده اختفا می‌گذارد و بدین انبساط عفو
و اغماض مأمول است برکات انفاس شریفه مخلد و مؤبد باد.

در جواب خطاب شیخ الاسلام

نور باصره امید واکسیر سعادت جاوید که عبارت است از
امثله‌ی بزرگوار و مخاطبات رفیع مقدار . مخدوم اسلامیان مقتدای
اهل ایمان ، جان و جهان و خلاصه هفت کشور صاحب مرتبه روز
محشر و هنگام عرض اکبر مولانا و شیخ الاسلام اعظم مرشد طوایف
الامم سلطان المشایخ والایمه المجتهدین ناصح الملوك والسلاطین
قبلة الامانی و کعبه آلامال مشرق انوار الاحسان و منبع رشحات
الافضال .

شعر

اریدله مدحا فما من فضيلة تا ملت الاجل عنها و قلت

کمال العق والتقوى والدين محمود مدالله تعالى ظلال على كافة اهل
الاسلام ولا سلب میامن انفاسه القدسیه عن طبقات الانام . به کمترین
ممالیک و حقیرترین مریدان و اصل شد و همگی دل و جان که
خلاصه منیت انسان است به تلقی و استقبال شتافت و سلطان
مثال در تخت گاه اقالیم ارواح مقر و مأوا ساخت و درازای آن منشور
دولت چون آفتاب رخسار بر خاک مالید و به ورود آن تحفه سعادت
تارک اعتبار بر فلک افتخار افراخت . خاک آستان تقوی پناه را
مقبل و ملثوم گردانید . همواره مبشر مناقب و معالی آن بحر
مواج و نور فیاض مداومت می نماید و دعای طول بقای آن مخدوم
حقیقی که بر ذمهم ارباب عقاید سلیمه به تخصیص این بنده

صادق الاخلاص واجب است شعار و آثار ۱ و پیرایه روزگار دارد .

بیت

بی‌یاد حضرت تو وفور دعای من سوی جناب بسارگه کبریا نه شد
گردورم از جناب ، هوادار حضرتم ذره ز آفتاب به دوری جدا نه شد

غلبه التسیاع بدان چشمه فیض گستر حیوة افزای جام جهان
نمای که غره صباح مطالب و تمیمه و شاح مقاصد و مآرب تواند
بود . زیادت از میل عطشان بیابان بریده به آب حیوان و از شعف
حرباء ظلمات دیده به خورشید تابان .

شعر

لوان الريح يحملني اليكم عقلت تعمل ادیال الرياح
وكدت اطير من شوقی اليكم و كيف تطير مقصوص الجناح

مستهل رجب المرجب فاضت میامنه ، هرچند نامه ذره به مخیم
نیر اعظم فرستادن از مناهج آداب دور است فرط اشتیاق و کمال
اخلاص زمام تمالك تماسك از قبضه اختیار دور ۲ بود و متصدی
جرات شده بدین ضراعت و مسكنت که دیباچه آن دهشت و تشویر
و خاتمه آن عجز و تقصیر است اقدام نموده به میامن همت بزرگوار
که . مصرع : عالمی را بداست ۳ استظهار فضل آفریدگار عز شانه
که قرین احوال است والله الحمد والمنة تصویر رأی فیاض که سفیر
عالم ملك و ملکوت است میرود که همواره خیال جمال همایون برابر
دیده بصیرت و محاذی ضمیر و طویت است و وصول به مقصد

۱- ظ : دثار ۲- در اصل درر؟ ۳- مخفف (بوده است) .

اعلی شرف ملازمت و تقبیل انامل آمال افزای قصا رای امنیت و
قصوی نعمت .

بیت

ای خیال رخ تو مونس ارباب نظر وی سواد خط تومایه ده نوربصر
فساعه منك یا سولی و یا املی اشمی الی من الدنیا و مافیها

شبانروزی مواقع اقلام فیض بخش بدایت آثار که فی الحقیقه
رشد خلد برین و نمونه اعلی علین است نزهت؛ باطن سبب
حصول مرادات عاجل و ذریعه ادخار سعادات آجل میداند و لا غیر.

بیت

کمی که فیض ازل نورماه و خورمیداد سود خط تو سرمایه بصر میداد

چون شکر اعطاف و ایادی که از آن حضرت علیه دربارہ این
فقیر فایض گشته مقدور طور بیان نیست و نتیجه خاطر فائز این
کمترین از دریا قطره ای و از آفتاب ذره ای گزارش نمی تواند کرد
از منظومات ارباب حقایق و اهل معانی استمداد و استعاضه نموده
مقصود خویش را در لباس ایشان جلوه داد و امیدوار است که کام
جان بدین اکثار و اطناب لذت شربت عفو یابد سایه عاطفه سالیان
نامحصور بر مفارق اسلامیان سیما خادمان متحصص مبسوط باد .

فصل هفتم

از باب اول در مکتوبات که از زبان پادشاهان به ملوک و امرا و وزراء و سادات و قضات و مشایخ و موالی و طبقات مردم نویسد ، بموجبی که علی الترتیب قلمی می شود . ایراد این فصل بعد از فصول سته نظر بر جانب مکتوب الیه است .

* * *

ملوک

خلدالله تعالی دعوات خالصات از فرط مصادقت و مضافات و محض مخالفت و موالات سمت ابلاغ و رقم ارسال می یابد و دواعی خاطر و بواعث ضمیر بردوام ایام دولت و حشمت و کامکاری اعلی جناب مملکت مآب موقوف و مقصور است و توجهات باطن نسبت با موافقت علیه موفور و نامحصور و من الله انجاء الامور و فی قبضه عنایة اعنه مصالح الجمهور خامس رمضان المبارك مرقوم گشت از حال وفور فضل الهی . مصرع : والحمد لله حمد الحلت النعماء .

تصویر رأی فیاض می رود که همواره محبت و مودت جناب مملکت پناهی پیوند روح و سمیر ضمیر بوده و آن را مثمر هر گونه سعادت و اقبال شناخته چه از باب بصیرت میامن و برکات دوستداری و نتایج و ثمرات و داد و اتحاد در آئینه خود معاینه دیده اند خصوصاً با جنابی رفیع که مستکمل ادوات خسروی و مستجمع اسباب سروری

است در این وقت چون فلان که صاحب وقوف اوضاع است عازم و متوجه بود ، در صحبت او آثار صداقت بظهور پیوست ، توقع که همواره سبیل مراسلات مفتوح فرمایند و در تشیید بنیان یگانگی و رفع حجاب بیگانگی اهتمام موفور نموده . ابواب تفقذات بر روی آمال و امانی گشاید ، مافی الضمیر به تقریر مشارالیه رجوع رفته که مشروح و مستوفی معروض دارد . بنابراین عنان قلم باز کشیده بدین مقدار اقتصار رفت اسباب ملك و کامرانی مغلد باد .

مکتوبی که مؤلف کتاب از زبان سلطان سعید، امیرزاده پیر محمد والی شیراز به ملك هرموز نوشته است .

خدا الله تعالى ملكه و اجرى فى بحر السعاده فلكه سلام و دعا و تحيه و ثنا و مقرون به اهتمام و اشفاق مبلغ و مرسل مى گردد .
 پيوسته ذكر مآثر مشهور و مواقف مبرور كه بر صفحات زمان مسطور و به لسان اهل كمال مذكور نصب العين ضمير است .
 و توجهات خاطر و ملاحظات باطن متجاوز از مدارج تقرير و تحرير و من الله الانجاح والتيسير عاشر ذى حجه مرقوم گشت در حالى كه مدار فلك و مسير اختر بر وفق مرام است و جريان امور بر نهج انتظام والحمد لله على الجسم و مننه العظام ، تصوير راى انور ميرود كه چون بر تعاقب زمان و ترادف دوران صيت مكارم اخلاق و محاسن سير ملوكانه به مسامع مى پيوند و موجب ازدياد مواد محبت و مودت مى گردد ، مقصود و مطلوب آنست كه همواره ايراد رسل و رسايل مفتوح باشد و الدوام روض مصادقت از فيض رشحات مراسلت مزيد حضرت و طراوت يابد در اين وقت چون فلان عازم و متوجه بود در صحبت او تاسيس قاعده مودت را اين حروف در قلم آمده و بى شبهه امداد محبت و مواد صدق ارادت در ضمن ضمير مركز و مفطور است و آيات حسن اهتمام و شفقت در صحيفه خاطر مسطور و ترصد ميرود كه على تعاقب الايام سبيل مكاتبات مسلك دارد و در كل احوال قواعد اعلام و استعمال مميهد

گردد و مهمی که سانح شود در حیز بیان آید یا از فرط عطوفت
و شفقت به اتمام پیوندد و اسباب عزوجلّال و حشمت و اقبال
لایزال باد . به محمدوآله .

این مکتوب از زبان بعضی از سلاطین به صوب لرستان ارسال رفت .

به اعلیٰ جناب مملکت پناه اتایک ممالك اسلام اکمل واعدل ملوک
ایام مؤسس مبانی عزوجلّال مظہر الطاف ایزد متعال قبلہ دولت
واقبال کعبہ امانی وآمال مجمع آیات کمال مورد فیض فضل لایزال .
ننصرة الحق والدين پیر احمد خلد الله ملکہ دعوات خالصات محلی به زیور
صدق مودت و مصادقت و معرا از شوایب ریا و رعونت موجه و
مرسل می گرداند ، موجبات انتظام عقود دولت و کامکاری واستحکام
قواعد حشمت و دولت یاری استدعا می رود غره محرم الحرام در قلم
آمد از حال وجوب حمد رب العالمین تعالی و تقدس تصویر رای
انور می رود چون استماع افتاد که از مقتضی طبیعت روزگار
ستمکار و شیمه زمانه غدار انقلابی روی نموده و حادثه افتاده
بدان سبب عظیم متاثر شد و مراد آن بود که رسل و رسایل روانه
دارد . مراسم تفقد بجای آورد بواسطه ناایمنی راه میسر نگشت
اما همگی خاطر متعلق و نگران بوده از ورود آن خبر ملالت ها
روی نمود لائیس الما والملك عادورایح .

بیت

زمانه به نیک و بد آبستن است بسی نیک و بد هاش در گردن است

فیوم علینا و یوم لنا . اگر رفع عین الکمال را مکروهی رسید
غم نیست .

بیت

چو گوی افتان و خیزان به بود کار که هرکس کاوفتد خیزد دگر باد

حقا و ثم حقا که دواعی خاطر بر آن مقصور و موقوف است
 که هرچه زودتر دولت و اقبال در نصاب خویش استقرار یابد و
 روزگار در مقام اعتزار آید رجاء واثق که دلایل و مخامل ۱ نکبت
 و ادبار مخالفان هرچه ظاهرتر مشاهده افتد و علامات و امارات
 حیل و خسار ایشان بوضوح پیوندد و بعون تابید ایزدی توسن
 فلك رام و مدار سپهر بروفق مرام باشد متوقع که متواتر و
 متوالی کرایم مفاوضات ارسال فرمایند و سوانح مهمات رجوع
 افتد تا در اتمام آن شرایط دوستاری به تقدیم رسد و مقتضیات
 صدق ارادت و مودت که مصور ضمیر و مقرر صمیم است از حیز
 امکان بمکان ظهور پیوندد ، امداد و عظمت و کامکاری مغلد باد.

۱ - ظ : مغایل بمعنی نشانه‌ها و علائم .

امراء

امیر اعظم قدوة الامراء و الحکام افتخار و سپهدار زمان
 شمس الدوله والدين محمد زید الدوله به سلام و تحایا مخصوص و
 ممتاز گشته . تعلقات خاطر و ملاحظات ضمیر موفور و نا محصور
 داند . اعلام می رود که صورت اخلاص و هواداری و اختصاص
 و جانسپاری او معلوم و محقق است و از آفتاب جهانتاب روشن
 که در جاده دولت خواهی قدم صدق می گذارد و هیچ شك نیست .
 که هرچه اندیشد عین مصلحت خواهد بود و عدول از آن صورت
 نه نبدد و می باید که مجموع احوال بشرح و بسط باز نماید و
 پیوسته ملتمسات معروض دارد تا برحسب مراد ساخته گردد .
 غره رمضان المبارک به تحریر پیوست .

وزراء

صاحب اعظم دستور اعلی اکرم ملک الاکابر والوزراء افتخار
 و نظام زمان ، خواجه جمال الدین حسین به وفور عنایت و عاطفت
 پادشاهانه مخصوص گشته التفات خاطر فیاض به مرتبه علیا و
 درجه قصوی تصور کند و عنان همت همایون به انتظام عقود آمال
 و استحکام مبانی اعمال خویش متعطف شناسد تصویر رای صایب
 می رود که چون در ولایتی چنین سیصد تومان مایحتاج یورش
 همایون نسق کرد و به اندک مدتی مصالح بیوتات و سایر اسباب
 مرتب داشت این معنی بر منتهای سعی و اجتهاد مشکور محمول

افتاد و حسن اعتقاد و اصابت تدبیر او متضاعف گشت بدین معنی
واثق و مستظہر بوده برقرار و قاعده در ضبط مناظم مملکت
و نظم مناجح سلطنت نہایت سعی و اجتہاد بظہور رساند تا
موجب مزید عنایت و مرحمت بی پایان گردد . او اسط محرم الحرام
در قلم آمد .

سادات

به جناب سیادت پناه مولانا و مرتضی اعظم احسب وانسب
صنادید عجم مؤیل اعظم السیاده والنقباء كهف آل عباالمخصوص
به عنایت خالق الوری افتخار و صلاح ایران قطب الملة والدين علی
ادام الله تعالی معالی سیادته دعوات خالصات كه رشحات آن از منبع
صدق طویت جاری است موجه و مرسل داشته لایزال صحایف
اوقات و ساعات را به ذكر مناقب و مآثر جناب نقابت پناهی محلی
و موشح می دارد و آیات بینات خلوص اعتقاد برصفحات ایام
می نگارد .

شعر

وعلى حسابك قد وقعت محبتي و على ثنابك قد قصرت الساني

شوق و آرزومندی از مدارج وصف و بیان گذشته و من الله
تیسیر اسباب الوصال و هو محقق الامانی و آلام خامس صفر
ختم الله بالنجح والظفر صورت تحریر یافت از حال وجوب حمد
فیاض علی الاطلاق جل و علا مطلوب و مراد از ارسال مراسلات
و ابلاغ مکاتبات اعلی معالم محبت و احیای مراسم مودت است
ترصد می رود كه علی تعاقب الایام مفاوضات ارسال فرمایند و
پیوسته عقود مصالح در سلك بیان کشند تا بمنّت وافر اقران پذیرد

علوشان دایم باد .

قضات

به جناب تقوی پناه افادت مآب مولانای اعظم مقتدای ممالک
عجم مؤیل اعظام القضاة و العلماء والراسخين اکمل صنادید
الافاضل و المحققین ناظم مصالح المسلمین کفیل مناحج المؤمنین
خاتم الایمة المجتهدین افتخار و صلاح اقالیم جهان (فلان ...)
اعلی الله لاعلاء معالم الاسلام شانه دعا و تحیتی که روایح آن در
معاهد قدس عطر آمیزی کند و ثنا و مدحتی که نسایم آن در مجامع
انس غالیه سائی نماید بالعشی والاشراق والغدو ۲ و الاصال اهدا
وارسال می رود و ذکر مناقب و معالی جناب شریعت مآب مقارن
اللسان وملاصق الجنان است و امداد حسن اعتقاد و فرط وداد نسبت
به حال ارباب کمال و اهل فضل و افضال لاسیما آن مظهر مکارم
خصال و مورد لطف لایزال فوق الحصر والبیان سابع ذی قعدة -
الحرام مرقوم گشت و تصویر رأی فیاض میرود که مساعی مشکور
و اجتهادات موفور که در تحقیق موقوفات و تعمیر مساجد و بقاع
الخير و تصدی شرعیات و قطع و فصل مرافعات به تقدیم رسانند
مجدداً مشروح و مبسوط به عرض همایون پیوست که جواهر تحسین
بر آن نثار رفت بی شبهه ملابست و مزاولت این قضایا آیتی است
در شأن آنجناب توقع که برقرار سابق اعتناق آن امر خطیر نموده

۱- فرموده خداوند است : که بالغدو و الاصال : ای بالغدوات اصله المصدر فعبیر
به عن الوقت .

چون نصاب دانشوری و خردپروری آن جناب معلوم و محقق است در تمام شرعیات چنانچه دأب و عادت پسندیده است . حسن اجتهاد مبذول فرمایند و ابواب مفاوضات مفتوح فرموده مهمات که جهت مصالح شرعی و مناظم و قفی سانح گردد بی حجاب به عرض رسانند تا درانجلاح آن میامن تعلقات خاطر خطیر مبذول افتد همواره مسند شریعت عزالوجود شریف مزین باد .

مشایخ

به جناب تقوی پناه کرامت شعار شیخ الاسلام اعظم مرشد طوایف
 الامم اعظم المشایخ فی العالم کشف زوار الحرم افتخار و صلاح
 ایران پیشوای اهل ایمان سعد العقی والدین ادام الله برکات انفاسه المقدسیه
 دعای بی پایان و تحیت فراوان سمت ابلاغ و ارسال می یابد و بوجود
 مبارك جناب تقوی پناه شیخ الاسلامی اعظمی هرگونه استظهار
 حاصل است و اشتیاق به ادراك سعادت ملاقات و زیادت دیدار شریف
 حد و نهایت ندارد عشرين رجب المرجب به املاء ملهم اخلاص
 در قلم آمد و اعلام می رود که پیوسته از آن مشرب استعاضت رشحات
 دینی و دینوی می رود رجاء واثق که از مجنده ۱ ارواح جنود ۲ هم
 عالیه و وفور دعوات صالحه مراقبه احوال مخلصان صادق الاراده
 نامزد فرماید و از خزانه ضمیر منیر ابواب مطالب بر روی آمال
 و امانی گشاید و بدانچه روی نماید نصیحت و ارشاد دریغ نفرمایند
 که از صواب دید آنجناب که سبب سعادت هر دو سرای است تجاوز
 نخواهد بود برکات وجود عالی دایم باد .

ایضالی المشایخ

به جناب تقوی شعار کرامت آثار شیخ الاسلام اعظم هادی

طوايف الامم قبله السالكين قدوة الواصلين سفير الملكوت العلى
سمير الملاء والاعلى پيشواى اهل ايمان خلاصه ارباب ايقان .

شعر

آنکه در دیده ارباب حقایق نور است و آنکه در کالبد اهل معانی روح است

افاض الله تعالى میامن انفاسه على المسلمين ولاسلب برکات
وجوده عن قاطبة المؤمنین دعوات و تحیات خالصات ابلاغ و ارسال
می رود و از مشرب همت فیاض استعاضت زلال سعادت نموده حسن
اعتقاد و فرط ارادات درجه علیا و مرتبه قصوی دارد . عاشر
ربیع الثانی مرقوم گشت از حال اعتصام به جبل المتین همم اولیای
دین و روندگان راه یقین انهاء رأی شریف می رود که در این مدت
هرچند در مراسلات کمتر خوض رفته اما پیوسته از مجاری احوال
و اطوار شریفه استفسار نموده و به میامن وجود بی همال که سرمایه
برکت و مایه منقبت و کرامت است اشتیاق افزوده توقع که شرایف
اوقات و مظان اجابت دعوات معتقدان را به صوالح دعوات یاد آرند
و به توجه ظاهر خطیر مدد و معاونت فرمایند که وثوق کلی بدان
معانی حاصل است . زیادت تطویل نه رفت میامن انفاسه شریفه
لایزال باد .

موالی عظام

به جناب فضایل پناه مولانای اعظم مویل اعظم العلمافی العالم
 ناصب رایات العقل والشرع الی اوج الکمال والی اقالیم الفضل و
 الافضال افتخار و مقتدا و صلاح ممالک ایران ، شمس الحق والیدین محمد
 اعلی الله شانہ دعا و تحیتی که غره روز تباشیر آن منور گردد و طره
 شب به روایح آن معطر شود بکرة و عشیا ابلاغ و ارسال می رود و
 اغلب اقات ذکر مناقب و معالی و فضایل و مآثر متلالی جناب
 فضایل پناه بر صفحه لسان و صحیفه جنان جاری می شود و مواد
 مودت و امداد محبت که در طی طویت کامن و منظوی است باوج
 ظهور و ذروه اعلی می پیوندد . حادی عشرین رجب المرجب به نوك
 کلک ارادت در حیز تحریر آمد تصویر رای منیر می رود که چون
 معظمت امور و کلیات قضایا روی نموده که محل اندیشه بلیغ و
 فکر وافی است بنا بر این فلان را روانه آن طرف گردانید که کیفیت
 احوال تقریر کند . توقع که هر فکر صواب که از خاطر خطیر منشعب
 شود بی توقف در لباس عبارت جلوه دهند که اصلا از مقتضای رای
 انور عدول نخواهد افتاد .

شعر

اذا نحن ادلجنا و انت امامنا کفی لمطایا نابزکراک حادیا

باقی مکنونات ضمیر به ادراکات ذهن نقاد و اشراقات طبع
 وقاد مفوض و موکول می گردد .

شعر

والقلب يدرك ما لا يدرك البصر علو شأن مؤبد بباد .

ایضا الی الموالی

مولاناى اعظم ملك الافاضل والموالى جامع فنون الفضایل و
المعالی وحید العصر والزمان مفخر و یگانه ایران افتخار الملة والدين محمود
رفع الله قدره بصنوف عنايات و فنون تحیات مخصوص گشته همگی
خاطر خطیر و کلی ضمیر منیر ملتف و ملاحظ احوال خود داند و
اشتیاق به ادراک حضور فضل گستر که مطمح هم عالیهاى تواند
بود موفور و نامحصور شمرده عاشر ربیع الاول صادر گشت از جال
ظهور اشعه الطاف ربانى ولله الحمد والمنه در این وقت چون فلان
عازم و متوجه بود اقامت رسم یادداشت را این حروف در قلم آمد
غرض که به حسن عنایت و التفات خاطر فیاض مستظهر است از سر
فسحت ساحت امل وسعت عرصه رجا بوظایف خویش اشتغال نماید
و ملتمسى که سانح گردد بى حجاب به عرض رساند تا به انجاح و
اسعاف مقرون گردد و آثار عاطفت به محل وضوح و موقف ظهور
پیوندد فضایل و معالی لایزال باد .

خواجگان دیوان

صاحب اعظم خواجه اختیارالدین حسن عنایات و فنون عاطفت مخصوص گشته میامن خاطر مبارک در اعلی مدارج کمال شامل حال و قرین امانی و آمال خود داند معلوم کند که عرضه داشت او به عرض همایون رسید و بنظر اهتمام و اعتنا مطالعه رفت چون از مضمون آن معلوم شد که او را داعیه سفر حجاز پیدا شده بغایت پسندیده افتاد اما هر قضیه را زمانی معین و وقتی مقدر هست که تاخیر و تقدیم در آن صورت بنده الحاله هذه این عزیمت در توقف دارد و دست از قضایای دیوان باز نگشت مقرر است که اصحاب دیوان در هیچ باب از او انفراد نجویند و نسخه محاسبات باو سپارند و مجموع امور بوقوف و شعور او رسانند و منهج موافقت مسلوك دارند می باید که به هیچ عذر از مهمات دیوان اعراض نه نمایند و از موقف خویشتن داری بیرون آمده کلمه الحق بحسب اقتضای زمان و مقام باز نه گیرد و هیچ دقیقه از دقایق غبطه و صرفه فرو گذاشت نکند چند نوبت عرضه داشت بعرض رسید و باوجود اشتغال به اوطار پادشاهی هر نوبت فرموده باشیم که جواب بر طبق مراد بنویسند منشیان بطی القلم در آن باب تقصیر و اهمال نموده اند بنابراین وظایف بازخواست اقامت یافت فیما بعد سببی دیگر مسلوك خواهد بود به عنایت لانهایت مستظهر و امیدوار بوده متعاقب کیفیت حالات معروض دارد و ملتسمات باز نماید تا رقم زده اجابت شود سعادت مساعد باد .

اطباء

به جناب مولاناى اعظم مسیح العہد و الزمان افتخار و یگانہ ایران عماد الملة والدين محمود رفع الله قدره سلام و دعا مقرون به حسن اعتقاد و صدق ارادت توجیہ و تبلیغ میرود و پیوستہ ذکر اشفاق موفور و اخلاص نامحصور جناب مولوی اعظمی نصب العین خاطر است و تعطش و تشوق بہ احراز سعادت حضور پر نور در اعلیٰ مدارج کمال واللہ برید نابماہو دواء الاجسام والاشباح و شفاء القلوب والارواح عاشر صفر ختم بالخیر و الظفر مرقوم گشت و علی ای حال ادای شکر از قبل واجبات است واللہ ہذالہ ہر کیف ترددا تصویر رای صایب میرود کہ ادویہ و اشر بہ چند موجبی کہ مفصل آن در این طی بشرف مطالعہ می رود ہزار دینار کپکی از دیوان نسخ کردہ تسلیم دارند . توقع کہ ، نوعی سازند کہ ہرچہ زودتر ترتیب و ترکیب کنند بر وجہی کہ خاصہ و دیوانی بہم مختلط نشود و عن قریب روانہ دارد کہ ترصد و وصول آن می رود چون شفقت و دلبستگی آن جناب معلوم و محقق داریم بمزید تاکید و مبالغہ احتیاج نباشد . معالی و فضایل مستدام باد .

از زبان سلطان سعید امیرزادہ پیر محمد طاب ثراہ بہ مولانا مسعود
طیب ارسال یافت

جعل الله طول بقایکم وسیلہ لدواء الاجسام والاشباح و ذریعہ

لشفاء القلوب و الارواح و واسطة العقود المسرات و الافراح و
رابطه لنظام معاهد الفوز و الفلاح . سلام و تحایای فراوان ابلاغ
و ارسال می رود و پیوسته جواهر مناقب ذات و مکارم صفات آن
مسیح عهد و زمان در سلك بیان می کشد شربت و غذا که بدان
اشارت کرده بود تناول رفت و عظیم مفید و منجج آمد و شکر باری
سبحانه و تعالی به ادا رسانید که تدبیر نافع و مداوات ناجع
ازالت مرض نمود لازال وجودك سببالراحه المسلمین و منفعة
الخلايق اجمعین و الباقي موقوف علی احراز سعادت الحضور زادن الله
بذلك الفوز و السرور و النور علی نور .

کتابخانه شخصی

شعرا و ارباب فضل

مولانای اعظم قدوة الافاضل و المعالی سحبان الزمان افتخار و یگانه ایران (فلان) به نوازش سلام و تحیت مخصوص گشته حسن اعتقاد و فرط اعتنا نسبت به حال خود به اعلی درجات و اقصى مقامات تصور کند و عنان ارادت بصوب ادراك حضور عزیز معطوف شناسد و الله محقق الامال والیه المراجع والمال معلوم کند که قصیده غرا و جریده عذرا که از بنات افکار و نتایج خاطر مولوی بود به عز عرض رسانیدند و من المطلع الی المقطع مطالعه رفت و از صفحات آن آثار جزالت الفاظ و دقت معانی بظهور پیوست و موقع لطیف یافته به تحسین فراوان مقرون افتاد .

شعر

الفاظه در رالفراید درجت عذر المعانی فی بدیع بیان
کحدیقہ زهرا بات اریحها یدری ثریا الورد و الریعان

چون فرستاده آن عزیز مراجعت می نمود رسوم تفقد اقامت یافت و شمه ای از حسن عنایت که مرکوز ضمیر منیر است بظهور پیوست می باید که پیوسته مکتوبات عزیز مرسل دارد و کیفیت حالات نماید و سوانح ملتسمات مرفوع گرداند تا به انجام پیوندد معالی و فضایل مستدام باد .

ندما

مونالا اعظم قدوة الفضلا راحت القلوب و الارواح غایت
 المسرت والافراح مفخرو یگانه زمان نظام الملة والدين محمود
 زیدت فضایله سلام و تحیت. وافر از فرط عنایت و عاطفت تأمل
 نماید اشیاق به محاوره روح پرور و استماع لطایف روح گستر
 به مرتبه ایست که زبان خامه از عهده تقریر آن تفصی نتواند
 نمود . مصراع : وللشمس بعد الغروب طلوع . ثانی جمیدی الاول
 مرقوم گشت و الحال منتظمة العقود متلالية السعود ، حقا که پیوسته
 تذکار مصاحبات روحانی می رود و قصای رای نهمت به ادراک
 حضور عزیز مقصور می باشد می باید که در آمدن سبیل تعجیل
 و مسارعت مسلوک داشته به ارسال مجاری اقلام بلاغت شعار
 مسامحت نماید تا دل را سرور و دیده را نور از مطالعه ی آن
 کرامت شود فضایل و معالی لایزالی باد .

بمؤلف کتاب چون در این فصل اقتصار مسلوک داشته تمهید معذرت بنماید.

مطلوب آن بود که در این فصل انواع مکتوبات قلمی شود
 اما حالیا به حسب اقتضای زمان بدین مقدار اقتصار رفت . و
 دیگر مکتوبات که شرح آن طولی دارد . ناگفته می گذارد و امید
 میدارد که هر چند زود تر فراغتی کرامت شود و ابواب فیض رحمت
 یزدانی بر روی آمال گشاده گردد و ترسل جامع هم به نام این
 خواجه صاحب دولت تعلیق رود والله یوفقنا لما یحب و یرضی
 والیه الرجعی .

باب دوم

درتهانی و آن مشمل بر هفت فصل است .

فصل اول

از باب دوم در تهنیت رمضان

ایا کرده نثار از گنج اقبال و سعادت ، گنبد فیروزه
پرتو ، چو دیدار تو بر احرار عالم ، مبارك باد ماه روزه بر تو .
در ادای مراسم تهنیت این ماه مبارك كه میامن و بركات آن
بروزگار همایون عاید باد صدق اخلاص و فرط اختصاص بظهور
می رساند و بحمدالله تعالی ، ترنم اوتار متانی به زمهره سبع المثنائی
مبدل است و سماع ارغنون نغمه سرای صدای صیت حفاظ
روح افزای معوض چنگ . چون پیران عمر به باد داده روی در
دیوار ضجرت آورده و کار چنگی چون زلف چنگ پریشان و درهم
شده ، هاتف دولت ندا میزند .

بیت

چهره روزها به شب آورده ای به راحت نفس چه باشدار به عبادت شبی به روز آری
كه پیش اهل دل آب حیات در ظلمات دعای زنده دلانست در شب تاری

رجاء صادق كه به میامن همت عالی همواره منهج رشاد مسلك
افتد كاری پیش نهاد خاطر و هم خوابه ضمیر باشد كه بصلاح

دنیی و نجاح آخرت مقضی شود و بامداد توفیق الهی به طاعات
و عبادات موفق گردد میامن دعوات صایمان و برکات او راد ایشان
به ایام مبارك متواصل باد بمنه .

فصل دوم

از باب دوم در تهنیت عید نوروز

شعر

طلوع کوکبه عید بر تو میمون باد که هست طلعت برجهایان میمون

لله الحمد که از مقدم عید مجلس انس و خرمی بسان بهشت
برین آراسته و مزین است و اسباب شادمانی و ابواب کامرانی
آماده و گشاده ، رایت سرور و خرمی به ذروه افلاک رسیده و
اطناب سراپرده عیش و عشرت به اوج ثریا پیوسته مقصود آن بود
که اقبال صفت روی به درگاه جهان پناه آورد و به مشافهه و ظایف
تهنیت به تقدیم رساند و عروس طبع را به زیور ثنای دولت
قاهره مزین گرداند و به رسم خدمت گل های طری و نوباوه های تازه
بدان مجلس ارم صفت تحفه آورد ، اما ضعف مزاج و کفایت عیال
و اطفال و عدم استعداد مانع و وازع آید . مصرع : و کیف یطر
مقصود الجناح . رجاء صادق که امیدواران جود و افضال و تشنگان
عذب زلال کرم و نوال به حسب نصاب استعداد و نصیب رشاد
و از مشرب تربیت آفتاب خاصیت محظوظ شوند .

بیت

چو چشم صبح در هرکس که دیدی پلاس ظلمت از وی پر کشیدی

زیادت مجال جسارت ندارد و بردعا اختصاص می‌کند

بیت

عیدت خجسته باد و برین ختم شد سخن باقی دعا به عادت خود در سحر کنم

تهنیت نوروز به اسم حضرت وزارت پناهی دستور ممالك جهان غیاث العقب والدین
پیر احمد

زهی تاریخ دولت روزگارت مبارک باد فصل نوبهارت

چون خورشید عالم آرای روی به خانه شرف آورده و فصل
بهار و موسم گلزار رسیده و لشگر سرما از طلیعه سپاه ربیع‌پشت
به هزیمت داده و شاهد تازه روی چمن از دست باد صبا جامه‌های
زنگاری پوشیده و لعبت نازک اندام لاله و سمن از صراحی سحاب
جام‌های گلناری نوشیده .

بیت

سپی سرو از چمن قامت کشیده ز عشقش لاله پیراهن دریده
عروسان ریاحین دست بر روی شکران شکوفه شانه در موی

اطفال ریاحین را خط سبز گرد عذار دمیده و بید خنجر
خلاف کشیده درختان شکفته و مرغان آشفته .

بیت

شکوفه بر سر شاخ درختان بزیبائی چو روی نیک‌بختان
نوای بلبل و آوای دراج شکیب عاشقان را داده تاراج

جهان غالیه سای و زمین نافه گشای گشته و گیتی به زیور
اعتدال طراوت از سر گرفته .

بیت

ز اعتدال هوا حکم جانور گیرد اگر به نوک قلم صورتی کنند نگار

از مشاهده این حال دولت در باغ بهروزی باز نهاده وسعادت
در کاخ فیروزی گشاده به زبان حال ندا میزند که امروز بستان
پیراهن نرگسین گلریز ارغوانی در پوشیده و چمن از ساغر هوا
جرعه شبنم نوشیده .

بیت

اختر سرسبز نگر بامداد گفت زمین را که سرت سبز باد

در این موسم چرا عروسان زیبای لطایف از تنگنای ضمیر
خیمه بر صحرای ظهور نمی زنند و از مضیق خلوت خانه فکر به
عرصه گاه عبارت نمی خرامند . از استماع این سخن زبان به ثنای
این دولت منطبق شد و گفت (!؟)

بیت

بدست تو شاید عنان را سپرد ز تو پای مردی ز ما دست برد

تبت آدمی را رخ افروخته جهان جامه ای چون تو نا دوخته

بهر جا که هستی کمر بسته ام به خدمتگری با تو پیوسته ام

در این حال از شمامه اخلاق عالی جناب وزارت پناه آصف
برجیس رتبت خورشید رای و وزیر مبارك تدبیر عالم آرای که
صدر این همایون نامه به القاب همایونش موشح شد .

بیت

منبع تسایید یزدان مظهر سر وجود صاحب مخلص نواز و ناظم ملک جهان
در دریای مکارم سرو بستان کمال اختر برج شرف مهر سپهر کن فکان
معدن احسان غیاث دولت و دین بحر جود خواجه پیر احمد که وصف او نکند در بیان
روزگارش بنده گردون چاکرو عالم مطیع حفظ حق حامی سعادت یار و دولت پاسبان

نفعه به مشام جان پیوست و از گلستان خصال پسندیده اش
بوی وفائی شنید . کار دل رنجور از تاریکی به روشنائی رسید و
حال جان مستمند از بیگانگی به آشنائی کشید . دانستم که مراعات
جانب حقوق است . که عنان همت را به صوب شمه ای از ذکر
جمیلش معطوف می گرداند و محافظت رسوم اخلاص است که
بمقصد خامه را بدان جانب مقصور میدارد از سر اخلاص گفتم :

بنده ام تازنده ام گر حاضرم ور غایبم داغ خدمت برجبین و شکر نعمت بر زبان

لیکن متفکر بودم و با خود می گفتم : که نامه ی ذره را به مخیم
نیر اعظم فرستادن دور است .

در آن حضرت که نام زر سفال است چو من کس را مجال افتد محال است

باز اصناف تعطفات و مراحم حضرت آصفی سمند خوش خرام
خامه را لگام بگرفت و انواع احسان و مکارم بی دریغ
دست در فتراک خاطر دوراندیش زد که در این فصل نوبهار
ابکار افکار که جگر گوشه ضمیراند مزین به عبارت دل آویز
و استعارات شورانگیز در کسوت نظم و نثر به رسم تهنیت به
درگاه وزارت پناهش عرض باید کرد . مصراع صواب نیست
که بیگانه وار درگذری .

در اثنای این حال خرد راهنمای به مساعدت تملطفات خداوندی
برخاست که بحمدالله و مننه بندگی حضرت وزارت پناهی که مظهر-
الطاف الهی است روز بروز به معاونت دولت پایدار و بخت بیدار
ترقی و تضاعد خواهد فرمود و به اشارت همت عزیزان پای سعادت
به درجه عالی خواهد نهاد .

بیت

باش تا صبح دولتش بهدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
و قواعد دوستکامی و مبانی دولت یاری بندگیش یوماً فیوما
مزید استحکام خواهد یافت .

بیت

اسب حشمت زیر ران و کار دولت با نظام
عزو قدرت در رکاب و فتح و نصرت هم عنان
و از مغابل و دلایل این مدعی آنکه چون دشمنانرا نایره‌ای
چند اشتعال یافت و اعادی را پای تمالك برقرار نماند . خواستند
که مشارع عنایت بندگی حضرت اعلی خلافت پناه خاقانی جهانگشائی
که همیشه بر مفارق اهل عالم سایه گستر باد متغیر گردانند و موارد
عاطفت بی نهایتش مکدر سازند بعون عنایت الهی . مصراع : هر چه
گفتند هیچ درنگرفت .

بیت

هر چاره که بدکرد بداندیش ولیکن دولت که بماناد چه گویم که چه‌ها کرد.
طریق آنست که بر زبان قلم نکته‌ای از اوصاف حمیده و
شمه‌ای از مکارم اخلاق عالی جناب وزارت پناهی که تا سایه پیرو

آفتاب و سرسبزی چمن از فیض سحاب است پاینده باد . بر دیباچه
روزنامه ادوار و صحایف دفاتر لیل و نهار رقم‌زنی و مخاوی
مطاوی^۱ آن را به زیور حسن اخلاص و هواخواهی مزین و
محلی‌گردانی .

بیت

نور اخلاص و محبت لایح از الفاظ او معنی صدق ارادت مندرج در ضمن آن
حقا که چون این خطاب دلنواز از عقل صواب اندوز بگوش
جان اصفا کرد روضه شادمانیش تازه و گلبن خرمیش شکفته‌گشت
و بلبل طرب در گلشن مراد به ترنم آمد .

بیت

شکفت تازه کلی در فضای روضه دل وزید باد طرب در هوای عرصه جان
دل غمگین چون دید که مخدره مراد از تتق آمال جمال داد و
پیکر صبح نجاج از افق امانی روی نمود از شادی به زبان حال
در مقابل آمد که چون در بستان‌روزگار جزخار نیست این گل مراد
از کجاست و این شکوفه دولت از کدام باغ وفاست ، این چه نسیم
اقبال است که از ریاحین مقصود وزیده و این چه درخت سعادت
است که در باغ عنایت بالا کشیده .

بیت

شکوفه طرب آورد شاخ دولت بار به بوی فتح همی آید از یمین و یسار

۱- در اصل منطاولی (!) ظ : مطاولی که جمع مطولی و بمعنی در نوشته شده ،
و درهم و پیچ در پیچ است .

باز قامت عقل از تواتر جام شادمانی در اهتزاز آمد و دماغ
 خرد از بخور سرور مالا مال شد و چون بلبل که برشاخ گل سراید
 سخن آغاز کرد که از دلایل دولت پایدار و بخت بیدار این خواجه
 کامکار آصف فلک اقتدار که خصایص ذات بی‌همانش فہرست
 مکارم اخلاق و قانون مناظم آفاق است یکی دیگر آنکه چون از
 انشاء همایون‌نامہ به فصل تمہنیت بہار رسید . فصل بہار مقارن
 آن چون طلعت زیبای مراد رخ نمود و ہم‌عنان آن چون شہسوار
 سعادت در صحرای ظہور خرامید . اکنون چون نسیم سحری
 اسرار زمین آشکارا می‌کند و صبابہ دم مسیح‌آسای مردہ را زنده
 می‌گرداند . تو نیز از طبیعت جامدہ خویش چنانکہ از خاک‌گنج‌های
 شایگان پیدا می‌شود عوانی معانی را کہ ناز پروردگان ضمیر و
 حجلہ نشینان خاطرند در جلوه‌گاہ عبارت‌آور و بدست فکر پرور
 اختفا از چہرہ زیبای عروس بدایع مخترعات کہ باکرہ بستان‌انس
 و نوباوہ باغ قدس و ثمرہ حیات و جگرگوشہ دل و قرۃ‌العین جان
 پرداز کہ آن بضاعت قیمتی بحمداللہ خریداری صاحب یسار ظاہر
 شدہ و آن نقد خالص را کہ برمحک امتحان تمام عیار آمدہ ہرآینہ
 بہ سکہ القاب اعلیٰ جناب وزارت پناہی رواجی تمام خواہد گرفت
 بندہ کمترین کہ در مواقع ہواداری حضرت وزارت پناہی .

بیت

از رہ تمظیم و رسم عزت و روی ادب
 بوسہ دادہ بر زمین بندگی چون آسمان
 ہم نشانده شاخ مہر حضرتش در باغ دل
 ہم کشیدہ حلقہ اخلاصش اندر گوش جان

هست امیدش بلطف حق که چون اقبال و بخت
روز و شب گردد مقیم آن معلی آسمان
هم چو خورشید جهان آرا ز راه چاکری
خاک آن درگاه سازد توتیای دیدگان
پیش رای آفتاب آسای او ظاهر کند
مهر و اخلاصی که دارد در صمیم دل نهان
در پناه سایه انصاف و لطف شاملش
گردد ایمن ز انقلاب دهر تأثیر زمان

این خطاب مستطاب را که چون عارض خوبان همه ملاحت و
چون سخن غریب عربان همه فصاحت بود به سمع جان می شنید و
غنچه فرح و نشاطش می شکفید و چون بلبل از مطالعه جمال گل
صحیفه مناقب و مآثر حضرت وزارت پناهی می خواند و سخن بر
اسلوب اخلاص و اختصاص می راند و بزبان حال می گفت :

بیت

غنچه های امید می شکند گل دولت به بار می آید
صورت کارها بنامیزد همه همچون نگار می آید

چون حکایت دولت که شمع ظلمت زدای و اشارت عقل که
خورشید عالم آرای است به اینجا رسید خاطر فاتر از اشعه انوار
خلوص نیت افروخته شد و خرمن غموم سوخته گشت بلبل زبان ،
در قفس دهان گویا شد که : المنته لله که شجره آمال آب خور از لب
جوی نجات است زهره رامشگر ، گوئی خنیاگری جهت چنین روزگار
آموخته و دولت جامه ی اقبال از برای عروس در این ایام دوخته اند

و چون فتنه بخواب غفلت رفته نشده‌ی ۱ شراب شادکامی در طبیعت
 دهر مستولی گشته سنان نیزه خار به حمایت مه‌د گل برخاسته و
 سپر زرکوب گل خود را به تدبیر باران ابر بهاری ساخته نسیم
 سحری اسرار زمین آشکارا می‌کند و صبا بدم مسیح آسا مرده را زنده
 می‌گرداند هزارستان به هزارستان در گلبین عشق خروش نوای
 اسرار عشق از دفتر شوق میخواند .

بیت

جهان از باد نو روزی جوان شد	زمین در سایه سنبیل نهان شد
قناعت می‌کند بلبل سحرگاه	مگر گل‌فتنه آخر زمان شد
صبا در طره شمشاد پیچید	بنفشه خاک پای ارغوان شد
زرنک و بوی گل اطراف بستان	تو پنداری بهشت جاودان شد

ابر اگر گریه در چشم آرد چمن تبسم آغاز کند و رعد اگر
 ناله حزین پیش‌آرد برق بر او خنده‌ها زند در این ایام اگر غنچه
 تنگ‌دل مانند گل به خندد دهان امیدش بدست صبا دریده باد و لاله
 اگر جام نشاط از دست نهد روزگار داغ حرمان بردل او نهاد .

۱ - نشده بجای نشأ بکار رفته است و در فرهنگها نشده به کسر اول و فتح ثالث
 به معنی جستجو کردن گم‌شده را ثبت کرده‌اند و اما نشأ به نوشته‌آندراج به فتح
 اول و سکون ثانی و همزه و اینکه بعد خط مستقیم خط کج منحنی نویسند
 بیجاست و اگر بالفرض نویسند بالای خط مستقیم نویسند تا اشارت شود که
 خط مستقیم در این‌جا الف نیست بلکه همزه است و این لفظ را بر وزن
 سرای گفتن غلط است و بصورت پشه نوشتن هم خطاست بمعنی آفریدن و
 نو پیدا شدن و مجازاً یعنی جهان و عالم مستعمل می‌شوند از غیاث - در بهار عجم
 نوشته نشأ مستی و کیفیت که از خوردن شراب و دیگر مسکرات بهم رسد .

بیت

رفت آنکه روز ما ز ستم تیره رنگ بود واندوه را به نزد دل ما درنگ بود

حقا که اگر نه آن بودی که از اطناب گرد ملال به حاشیه‌ی
ضمیر منیر راه یافتنی و از تطویل لوح خاطر شریفش نیرنگ
سأمت پذیرفتی محاسن فصل ربیع و لطایف عبارات و استعارات که
در آن باب متداول و مشهور است مرقوم و مختوم گشتی و عقود
اوصاف حمیده و مکارم بی‌پایان در طی بیان آن تعلیق رفتی ، حالیا
بدین مقدار اکتفا رفت و بحمدالله خود محاسن ذات همایون از شرح
و بیان مستغنی است و یقین حاصل که به ... ماح محتاج نخواهد
بود . لیکن به حکم شکرالمنعم واجب اگر در اجل موعود مهلتی
باشد بعضی از آن مکارم و معالی بر صفحه روزگار نگارد تا از ادای
شمه‌ای از شکر این مخدوم مخلص نواز تفصی نموده باشد و دقیقه‌ای
از مواجب حق‌گذاری به اقامت رسانیده .

بیت

سخن به مدح تو آراستن مراد آنست که نزد اهل هنر رونقی بود ما را
وگرنه منقبت آفتاب معلوم است چه حاجت است بمشاطه روی زیبا را

و لنصرف عنان الاطناب الی مختتم الدعاء حسن الماب .

بیت

تا بستر بدست صبا دایه بهار گرد از جبین لاله رخسار ارغوان
گلزار دولت تو که نسیم مغلل است ۱ اسوده ۲ باد تا ابد از آفت خزان

فصل سوم از باب دوم

در تمهیت ولایت

بشری فقد الخز الاقبال ما و عدا و کوکب المجد فی افق العلی صعدا
 طلوع مهر سپهر سعادت و اقبال ظهور ماه معالی بر آسمان جلال
 خجسته باد و همایون مبارک و میمون به سعد طالع و بخت جوان و نیکو حال

چون بشارت رسید که در چمن سعادت گلی نو ، شکفته و از
 صدف سروری دری گرانمایه بظهور پیوسته ، یعنی آفتاب همایون
 مخدوم زاده عالمیان در دریای خسروی مهر سپهر سروری از افق
 ولادت شارق و انوار ذات بی همانش ساحت گیتی را منور گردانید
 حقا که . صبح امید از مطلع مراد تنسم آغاز نهاد و بلبل طرب در
 گلبن شادی در ترنم آمد و روضه شادمانی تازه و گلبن خرمی شکفته
 گشت اکنون اگر سپیده دم درست مغربی خورشید را برسم نثار
 پیش آورد سزاست و اگر گردون خوشه قیمتی پروین را بر طبق
 عرض نهد جای آنست .

بیت

در عقد خاندان تو ، ای شاه کامکار افزود روزگار یکی قیمتی گهر
 تو چرخ دولتی و جهانرا همی ز تو در ساعتی پدید شود کوکبی دگر
 زین گل که شد شکفته به بستان ملک تو زینت گرفت عرصه آفاق سربسر
 در طالعش دلایل شاهی مبینست آری از این شجر نبود جز چنین ثمر

رجاء واثق که ذات شریفش از وصمت عین الکمال محروس ماند
و از اسره همایونش زوایای قلوب منور گردد .

بیت

خوشا طالعی کآمد این نور از او چه گویم زهی چشم بد دور از او
همیشه دیده حضرت مملکت پناهی از مکان آن قرۃ العین روشن باد.

ایضا

فی تهنیت الولاده الی بعض السلاطین

خداالله تعالی فی اقطار الخافقین ملکه و سلطانه ، کمترین
 بندگان در موقف استظهار و مقام استبشار و وظیفه ضراعت و رقیت
 که سمیر ضمیر و فحامر خاطر است مودی میدارد و منتهی مطالب
 آنکه همیشه صبح امید از مطلع مراد شارق باشد و عذبات سلطنت
 از روایح نحج و فیروزی خافق روزگار که بدولت ابد پیوند بندگی
 حضرت اعلیٰ نوید می دهد هر روز از نو بوعده ای وفا نماید و روی
 زمین و زمان هر ساعت بوصول سعادت مجدد به بهجت و بهاافزاید
 لحظه فلحظه ناهید بزم دولت به رسم مبارکباد عشرت افزائی پیشه
 سازد و ساعته فساعة سپهر به رسم تهیت از گوهر افشانی جیب
 افق را پراز در و گوهر گرداند چون بشارت رسانیدند که به تائید
 الهی در سپهر سلطنت و پادشاهی کوکب و دولت و بختیاری و اختر
 اوج کامکاری .

بیت

گرامی دری از دریای شاهی چراغی روشن از نور الهی
 مبارک طالع فرخ سریری بطالع تاجداری تخت گیری

از افق ولادت همایون تجلی نموده و آفتاب وجود مبارک خلقی
 عالی مقدار از مشرق فضل پروردگار برآمده و مطابق و وهنا

لداود سلیمان نعم العبدانه ابواب از اورثه سلطنت شاخی بالا کشیده و
بر حسب الماس ربناهب لنامن از واجناو ذریا تناقرة اعین (کذا)
همایون ذات ساحت گیتی را منور گردانید و بندگی حضرت اعلی
سلطنت پناهی را از مکان قرۃ العین روشنائی دیده امید افزوده
و به حکم فحوی و اتیناه الحکم صبیا شعاع فر ۱ ایزدی از جبین
مبارکش احساس می رود و روح عاقله انوار جهان داری از سره
همایونش مشاهده می کند .

بیت

یکی نور گسترده شد در جهان که هرگز نهانش نگردد نهان
حقا که بوصول این بشارت عظمی امداد سرور و فرحت بهم
پیوست و هرگونه استبشار و اهتزاز حاصل شد و دمدمه بشارت در
طاس فلك گردون اقتدار افتاد رایت خرمی قدم بر فرق فرقدین
نهاد و از حضرت ذوالجلال استدعا رفت که به سایه طوبی مثال در
جویبار دین و دانش نشو و نما یابد .

بیت

سر دشمنان در زمین آورد جهان زیر مهر نگین آورد
بیار آورد شاخ دین و خرد بداد و بدانش روان پرورد
بنده را بر اقامت مراسم تهنیت کجا دسترسی تواند بود بلغ
حسب الاستطاعة این عبودت ۲ به عز عرض پیوست و رجاء صادق که
روز بروز نهال مثال به اوج کمالات ترقی کند و در ظلال رأفت و
اشفاق بی پایان سالیان نامحصور از عمر و سلطنت تمتع یابد .

فی الولادة من لسان السلطان الی ارکان الدولة

در این وقت چون بر مقتضی ربهناهب لنا من ذریانتا و از واجنا
 قره‌اعین از افاق توفیق حق سبحانه و تعالی نور وجود فرزند اعزا کرم
 (فلان) طول الله عمره تابان گشته و از فضل ربانی جل و علا ولادت
 همایون کرامت شده کمال عنایت و فرط مرحمت اقتضای آن کرد که
 مخلصان و دولتخواهان آن طرف را بدین بشارت مخصوص گردانیم.
 بدین سبب این حروف در قلم آمد و فلان نامزد گشت تا آن مژده
 فرح افزای که موجب استظهار اولیای دولت است به مسامع هم‌گنان
 رساند باید که در مقام دولتخواهی و دعاگوئی ثابت و راسخ باشند
 و مستظهر و مطمئن در اعتضاد و امیدواری افزایند و اعتماد بر
 توقیع همایون کنند .

فصل چهارم از باب دوم

در تهنیت صحت

منت خدایرا که همایون و کامیاب از عقده کسوف برون آمد آفتاب
المجدعوفی ادمعوفیت و الکرم و زال الی عنک الی اعدایک الالم
و ما اخصک فی برء به تهنیته فاذا اسلمت فکل الناس قد سلموا

چون عارضه حلت به اعدایه به عرض همایون و ذات عالی راه
یافته بود مسلمانان منصف را مورد عیش هنی متکدر و سبیل انس
وسلوت به کلی انسداد یافت و ابواب امانی و آمال که گشاده بود
بسته ماند و خاص و عام الیف ضجر و قرین تأسف گشتند . نفوس
مخلصان بصوالح دعوات مواظبت نمود و همم عالیّه صلحا به میامن
و برکات مساعدت افزود تا ایزد تعالی به طلوع صبح صحت از
مشرق ذات مبارک بر بلاد و عباد منت نهاد و ابواب بهجت و ارتباح
بر روی مطالب طبقات خلایق گشاد .

شعر

والبدر یدرکه الحیق منستقصا و بعده بضیا الثم لوار

بنابراین مراسم شکر به تقدیم میرسد که جهانیان به صحت
ذات همایون شادمان گشتند و نسایم سلوت و روایح راحت وزیدن
گرفت و رنج و ناتوانی به اعدای دولت انتقال یافت ماه نورافزای
روز تن درستی از خسوف شب دیجور ناتوانی بیرون آمد الحمدلله

الذی حرس جسمک و عافاه و معافه اثر الثقم و عفاه . بنده کمترین
از روی اخلاص به ذریعه تمهیت صحت بدان عتبه که ما من اهل
فضل است توسل نمود بدین کستاختی امیدوار اغماض است سایه
همایون ابداء مبسوط باد .

فصل پنجم از باب دوم

تهنیت حجة الاسلام و قدوم از سفر

در تهنیت حجة الاسلام

شکر حق را کاز قدوم فرخت بار دگر صدرو مسند را پدید آمد هزاران زیب و فر

حمد الله تعالى که به میامن تأیید الهی فضل و کمال نامتناهی
موکب میمون و رایات همایون از قضیه اداء رکن خامس از ارکان
اسلام بر مقتضی نص تنزیل مبین و لله على الناس حج البيت من
استطاع اليه سبيلا ، فارغ شده متوجه مقر ابهت و کمال و معبد
عظمت و جلال گشت و طریقه العود احمد مسلوک فرمود تا مملکت از
فر مقدم میمون و وجود همایون مزید رونق یافت و زیب و زینت
از سر گرفت و صحیفه فحوى السفر قطعه من السقر .
منطوى شد و ان الفضل بيد الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم .

در تهنیت قدوم از سفر

صدای گنبد فیروزه می دهد آواز که آمد آبخلافت به جوی دولت باز

حمد الله تعالى که رایات همایونی روی به مستقر اقبال آورد .
لطف ازلی ناظم آمال و فضل لم یزلی مراقبت احوال توفیق ربانی
هم عنان و آیات تأیید سبحانی ظاهر و عیان آفتاب دولت به میامن
عنایت حضرت ذوالجلال از صوب افق توفیق طالع و شعاع کوکب

سده علیه در طول و عرض آنجا وارجاء بساط اغبر سیما این کشور
ساطع باد .

بیت

چه پرتو است که اقبال در جهان افکند چه غفل است که دولت در آسمان افکند
غبار موکب شاهی است یا نسیم بهشت که بوی امن و امان در مشام جان افکند

حقا که بشارت قدوم موکب جهانگشای و مژده ظهور رایت
گردون سای خسروانه در کالبد فلک به تازگی جان نو دمید و
پژمردگان ستم ایام را بنوعی روحی تازه بخشید .

بیت

از ظهور آیت نزهت فزوده ملك را وز قدوم موکب جسم جهان جان یافته

هرچند وظیفه آن بود که به شکر این موهبت وادای این تهنیت
سحبا علی الهام لامشیاً بالاقدام .

احرام شرف بساط بوس بسته شفاهاً رسوم خدمت مجدد
گردانیدی ، اما ، چون از بندگی حضرت سلطنت پناه در عزیمت
مرخص نبود در بساط انبساط نهادن نوعی از ترك ادب دانست و
هم آنجا مترصد و مترقب ورود فرمان بوده بر دعاگوئی دولت قاهر
ثبتمها الله بالخلودالی الیوم الموعود . اقتصار کرد .

بیت

خدایا تاجهان را آب و رنگ است فلک را دوروگیتی را درنگ است
جهان را خاص این صاحب قران کن فلک را یار این گیتی ستان کن
متع دارش از عمر و جوانی ز هر چیزش فزون ده زندگانی
مبادا دولت از بالین او دور مبادا تاج را بی فرق او نور

فراخی باد از اقبالش جهان را ز عدلش سربلندی آسمان را
مقیم جاودانی باد جاننش حریم زندگانی آستانش

ایضاً فی تهنیت القدوم من السفر

اعلی الله تعالی شأنه مخلص ترین دولت خواهان خدمات فراوان
که شمه‌ای از روایح نسیمش در نشمین قدسیان عطر آمیزی کند
موجه و مرفوع داشته پیوسته صحایف مناقب اعلی جناب تقوی پناه
که آیات آن بقلم عطارد برصفحات خورشید و ماه مسطور است و
ریاض دین و دولت از فیض رشحات آن مختصر و محظور به نظر
اخلاص مطالعه می‌رود .

شعر

ان المناقب اخلاق عرفت بها والمكرمات حديث منك مسطور

بشرف آنها می‌پیوندد که چون بشارت رسانیدند که مستقر
رایات دین‌داری و مرکز اعلام حق‌گذاری بقدوم شریف زیب وزینت
یافت و مشمول عنایت ربانی و مصحوب حمایت یزدانی عزاسمه و جل
ذکره به خانه شرف معاودت فرمود . مصرع : موسی از نور تجلی
سوی امت بازگشت حقا که انواع مسرت و ابتهاج روی نمود و امداد
بهجت و ارتباح سمت تضاعف و صفت ترادف پذیرفت در این وقت
اقامت رسم تهنیت را این صحیفه اخلاص در قلم آمد و حقا که
استظهار به میامن التفات خاطر مبارك که صلاح اسلامیان و نجات

و نجاح اهل ایمان در ضمن آن مندرج است به اعلی درجات واقصی
مقامات پیوسته و رجاء صادق که آثار این برو جنات ممالك اسلام
ظاهر گردد توقع که در کل ابواب متعلقات خاطر فیاض بظهور پیوند
و من الله الاعانة فی کل الامور ، علوشان لایزالی باد .

فصل ششم از باب دوم

در تهنیت فتح و این فصل مشتمل بر فتح نامه هاست

قال الله تعالى الا ان حرب الله هم الغالبون ، مضمون کلام معجز آثار است که حق سبحانه و تعالی که نظام عرصه کائنات متعلق بفرمان اوست و قوام مصالح موجودات متصل به سر رشته پیمان او آیات پیروزی و کامکاری و علامت بهروزی و بختیاری مخصوص فرموده بوالیان کشور دین و امداد فتح و نصرت مقصور گردانیده بر پیروان احکام رب العالمین سنت الهی چنان روان گشته گوهر صاحب توفیق که در اعلاء اعلام دین اسلام و انهدام بنای ظلم کوشش نماید بر اهل عدوان غالب آید و هر آفریده ای که سر رشته حق و صواب از دست گذاشته دروادی گم راهی خوض کند منکوب و مغلوب گردد .

بیت

یکی را ز گردون نهد پایگاه یکی را ز گردون در آرد به چاه
دلی را فروزان کند چون چراغ نهد بر دل دیگر از درد داغ

و مطابق این حال آنکه چون از تسخیر قلاع فراغت حاصل شد همانساعت روی رایت ظفر پیکر بشهر آوردیم و در يك فرسنگی نزول فرمودیم از جانب فلان که بقراولی رفته بود معتمدی رسید و بعرض رسانید که جماعت مخالفان جنگ را ساخته و آماده اند

این خبر به مسامع جلال رسید صباح که وقت هبوب نفحات الطاف الهی است نهضت فرموده بر سر مخالفان رفتیم ایشان از غایت نادانی.

بیت

سرو تاجی از دعوی انگیزته بناموس رنگی بر آمیخته

با لشگر انبوه متوجه بودند چون ایشان به عدد بسیار بودند لشگر ماندك و لشگر های میمنه و میسره به اطراف و جوانب روانه داشته بودیم و تدارك این حال از حیز تدبیر بیرون بود جز توکل بر فضل و عنایت خداوند جهان تعالی و تقدس نمودن و بدرگاه عزت پناه جستن سبیلی ندانستیم هم در این ساعت حق سبحانه و تعالی بقدرت بالغه کار بساخت و ده هزار سوار که به اطراف رفته بودند حاضر آمدند و به موکب همایون ملحق شدند همان لحظه با مبارزان میدان جنگ بر سر مخالفان رفتیم خوف و ترس برایشان مستولی گشت و از یأس و هراس عساکر منصوره روی از مقام ستیز بوادی گریز نهادند و از غایت شتاب و حیرت عنان از رکیب و فراز از نشیب نشناختند و بسان مرغابی از شکوه شاهین قهر ، پشت به هزیمت دادند و شهر و تمامت آن نواحی مسخر رایات جهان گشای گشت و لطایف صنع ایزدی و تایید آسمانی بروزگار دولت قاهره پیوست بروفق قضیه و ما جعله الله الالبشری ولطمئن به قلو بکم و ما النصر الامن عند الله اتصال بشارت فتح و ظفر و ابلاغ مژده اقبال و نصرت را این فتح نامه در قلم آمد تا کافه اهالی ممالك خراسان عموماً و دارالملک هرات خصوصاً مورد فرمان

مطاع را مطیع بوده و بدین بشارت مسرور و مبتهج ۱ و فرحان باشند و بوظیفه طاعت و عبادت قیام نموده از سر تسلی خاطر بوظایف و مهمات خویش قیام نمایند و به فور تعطف و اشفاق بی پایان استظهار افزایشند و به تمهید قاعده امر معروف و نهی از منکر است و ترتیب روایت اداء فرایض خمس و سنن کوشیده به تأدیه شکر و سپاس نعم الهی مواظبت و مداومت نمایند تا فواید آن به ایام همایون عاید گردد . تحریراً فی کذاکذا .

ایضاً^۲ فی تهنیت القلعه

بر مقتضی کلام مجید حیث قال فی محکم کتابه الله یؤید بنصره من یشاه احراز آمال و امانی بوسیله تائید ربانی تواند بود و ادراك مطالب دوجیهانی به ذریعه عنایت سبحانی میسر گردد و استیلا بر مقاصد ارجمند بی واسطه عون باری از قبیل ممتنعات است و استعلاء فراز دزوه^۳ (!) مراد است بی مظاهرت عنایت الهی از ضروب مستحیلات و چون بخشاینده بی منت و بخشنده بی ضعت جل و علاکه مقالید امور عالم در قبضه قدرت اوست و ایما امداد آلا و نعماً در باره این جانب ارزانی داشته است و آیات فتح و نصرت بر منجوق رایات ظفر پیکر ما نگاشته به میامن عاطفت ازلی دلایل نیک اخترى و دولت و براهین فیروزی و نصرت از موکب گردون اشتباه واضح است و امارات اقبال و کامکاری و علامات سعادات و بختیاری از کوکبه خورشید اقتدار ظاهر و لایح است و مصداق این

۱ - در اصل فرخان! ۲ - ظ: ایضاً تهنیت الفتاح القلعه؟ ۳ - ظ. فراز دزوه

مقدمه آنکه : چون عنان عزیمت بصوب قلعه سیرجان معطوف فرمودیم
ابطال و شجمان که در آنجا متحصن بودند بواسطه اعتمادی که بر
حصانت بارو و قوت و نیروی بازو داشتند . پای شجاعت رادر زیر
دامن فراغت کشیده بودند و دست بسالت^۱ در آستین رفاعت^۲ برده
ناگاه مراحم افواج عساكر محیط آسا و تلاطم امواج بحر زار هیجا
مشاهده کردند بر مقتضی و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم رایت
عصیان بر ذروه آن کوه برافراشتند و به امید حصانت قلعه جاده
تمرد پیش گرفتند لاجرم آتش غضب پادشاهانه شعله زد و سیل
خشم از کوه حلم فرود آمد و نایره جدال اشتعال یافت مخالفان بر سر
برج ها برآمدند تاشیران بیشه کارزار را به رو به بازی بازگردانند.
عساكر منصور ذیل محاربه را بر ساق جدی^۳ شمر نموده به يك حمله
چنان قلعه منیع را بگشودند و بصدمة نخست چنان حضی حصین
را فتح کردند ملهم اقبال ندا می زد که قامت رماح رایات نصرت
شعار آب خورده جویبار ظفر است چگونه ثمر کامرانی بار نیارد و
طره پرچم اعلام ظفر پیکر شانه زده دست نصرت است از چه روی
دل پذیر دولت نباشد . مقصود که آن قلعه منیع که فراز آن با سماك
مساوی و نشیب آن با سملك موازی .

بیت

از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیده بان ز نور زحل

به کلید سعادت ابدی مفتوح گشت و دلیرانی که حصار را وقایه
ساخته بودند و از غایت جلادت و تمهور و مردانگی طاسك قمر را

۱- در اصل . بالت ۲- در اصل . رفاعت ۳- در اصل جدلستمر (!)

به زخم تیر بر مغفر فلك اطلس می دوختند و در آن حص حصین به
 ضرب بلارك آبدار آتش جنگ می افروختند به اجمع دستگیر شدند.
 اما صحایف جرایم ایشان را به آب صفح و اعراض فرو شستیم و آثار
 گناه آن طایفه را به رقم عفو و اغماض مرقوم گردانیدیم و از آنجا
 بر عزم دارالملک عنان نهضت همایون معطوف گشت شروق آفتاب
 دولت با طلوع کوکبه ظفر پناه مقارن و صبح سعادت با خورشید
 رای عالم آرای ملاقی طره پرچم رایات بدست مشاطه ظفر مطرا
 شده و عذبات اعلام به شعار دولت پایدار موسوم گشته لازم نمود
 بشارت این فتح به سکان اطراف آفاق رسانیدن و قاطبه متوطنان
 دارالسلطنة هرات را که در بارگاه جهان پناه اختصاص بیشتر دارند
 بدین مژده مستظهر و مستوثق گردانیدن والله مفتاح ابواب السعادات
 و مقدر اسباب المقاصد والمرادات .

ایضا فی تهنیت الفتح

سادات و قضات وایمه و مشایخ و اکابر و اصول و اعیان و معارف و مشاهیر و عامه متوطنان و کافه ساکنان دارالسلطنه هرات حفظهم الله عن آفات و وقاهم عن المکاره و المخافات بدانند که پیوسته عمارت ساحت دین هم خوابه ضمیر منیر است و آبادانی بنای مسلمانی مقصد خاطر خطیر نضارت حدیقه عدل گستری رقم صحیفه ضمایر و طراوت چمن رعیت پروری نقش نگین سرایر در سایر اوقات عنان همت همایون بدان منعطف که امور دین و دنیای خلاق که ودایع حضرت آفریدگاران سمت انتظام یابد و در جمیع ازمنه و ساعات نهمت علیه بدان ملتفت که قواعد راستی و عدالت نهایت استحکام پذیرد لاجرم به یمن این عقیده خالص آیات فیروزی و کامکاری و علامات بهروزی و بختیاری از جراید ایام عظمت ما واضح است و آثار فتح و نصرت و امارات اقبال و سعادت روز بروز از صحایف دوران سلطنت ظاهر و لایح از هر طرف صدای نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین به مسامع می پیوندد و از هر جانب . مصراع : ابشر بماتمهی مجدك طالع بگوش هوش می رسد و مصداق این حال آنکه : چون جهت دفع تعدی و تسلط حاکم ستم پیشه فلان شهر که مطلع خورشید ارباب یقین و قبله اختیار و ابرار و کعبه اشراف و احرار است بالشگری دشمن سوز و عسگر گیتی افروز .

شعر

کما عراة مصلتون حسابهم لاحراز آمال المنا یا اوالمنی
دلیرانی که با بهرام در صف به مردی روزکین خنجر گذارند

به طالعی که تولا بدو کند تقویم نهضت همایون فرمودیم قاید
توفیق طلیمه کوکبه همایون و هادی تایید عنان کش موکب میمون
بهر موضع از ولایات و قرای آن دیار که رسیدیم اهالی و ساکنان
آنجا از تعدی و جور او فریاد لا طاقت لنا به عیوق میرسانیدند ،
همگی همایون به تدارك خلل امور آن بیچارگان متعلق شد و در عزیمت
سبیل مسارعت مسلوک افتاد تا گوهر خنجر به خون آن بدگهر
خضاب شود و از سنان زبان کردار نیزه ندای الا ان حرب الشیطان هم
الخاصرون بگوش رسیده . روز دوشنبه ثانی ربیع الثانی در حوالی
شهر اتفاق نزول افتاد والی جابر از وصول رایات همایون خبر
یافت و با عساکر منصوره روی مقاومت ندید . بضرورت دست عجز
در دامن فرار زد و از مهابت شمشیر آبدار آتش پای گشته باد کردار
بافوجی بی عاقبت بساط خاک پیمود و به امداد فضل الهی ابواب
خزاین توتی الملک من تشاء گشاده شد و لطایف صنع یزدانی و
تایید آسمانی بروزگار دولت پیوست و عنان اوامر و نواحی آن
کشور در قبضه اقتدار آمد و امانی به مصاب نجاج رسید و آن کار
بر وفق مراد آخر شد و غبار اختلال از روی ساکنان آن دیار برخاست
و اغراض و مقاصد مسلمانان به حصول پیوست و عامه رعایا و
مساکین آن مملکت بامداد مکارم و احسان اختصاص یافتند و بملا بس
و انعام و اکرام مشرف شدند و بنای معدلت و رعیت پروری بر
وجهی تاسیس یافت که عجزه و ضعفها وزیردستان مرفه و آسوده خاطر

شدند و بساط نصفت و دادگستری برنحطی تمهید پذیرفت که خاص و عام و وضع و شریف درکنف رعایت و حمایت و کف شفقت و رأفت فارغ البال گشتند و هم عنان سعادت و اقبال مطالب علیه مقارن موکب میمون و مآرب سینه ملاقی رایات همایون روی رایت ظفر پیکر به مستقر اقبال آوردیم چون استماع این بشارت مستدعی ابتهاج همگان است این منشور لایزال نافذاً فی اقطار الارض منفذاً فی بسیط الغبراء بالطول منها والعرض ارسال رفت تا به استحکام قواعد سلطنت بافرحان باشند و درتشید بنیان امر بمعروف و نهی از منکر که موجب رونق چهارسوی بازار شرع محمدی و مستلزم رواج کارخانه دین منور احمدی است مجد و ساعی بوده دایماً اسباب فتح و نصرت که واسطه رفاهیت و جمعیت ایشان خواهد بود از حضرت عزت به زبان تضرع و ابتهال مسألت نمایند و در امر معروف و نهی از منکرات و تحریص بر اقامت صلوة و صم مواد فسق و فجور و ملامی و مناهی متعاون و متظاهر باشند و در نصب معالم دین داری و اقامت مراسم نیکوکاری هیچگونه تهاون نه نمایند و مراعات و محاببات ضعیفان و مسکینان که مایه امن و برکت و سبب نزول رحمت ایشانند که انما ترزقون بضعفائکم به جای آرند تا میان آن بر صفحات احوال همگنان ظاهر گردد تحریر آفی..

فصل هفتم از باب دوم

در تمهیت زفاف

مرحبا عقدی که عقد ملک را داد انتظام حبذا عہدی کا زو شد رونق عالم تمام
ز اجتماع این دو نیرو و ز قران این دو سعد تا بروز حشر عالم را بود نور و نظام

چون بشارت رسید که سعادت الہی تخت بلقیس را به نظر
امتحان سلیمان ثانی فرو آورده و فریده و شاح شہریاری را برگوشہ
سریر جہانداری نشانده آفتاب نشاط بدرجہ ارتفاع یافت کہ در
سایر زوایای ربع مسکون اشاعت پذیرفت و امداد مسرت بہ مرتبہ
عام شد کہ اجزای عالم از آن محفوظ گشت ملہم سعادت و اقبال
زبان بہ تمہیت برگشاد .

بیت

کہ ایزد مرا بخت بیدار داد سرانجام این کار فرخندہ باد

قران آن دو کوکب مسعود در برج سعادت جہان را بفال های
فرخندہ نوید داد و اجتماع این دو نیر اعظم در اوج دولت گیتی
را بہ نیل مرادت ضمانی . گردروشان سپہر قنادیل سعود برافروختند
و نحوس دیدہ بہ خواب بی خبری بردوختند سرور بہ خادمی حجلہ
ہمایون شادمان شد و اقبال بہ ملازمت آستان سپہر جناب مشرف
گشت . صبح طبق ها از در شاہوار نثار کرد و شب بر رسم مبارک باد
درست تمام عیار ماہ بر طبق اخلاص نہاد ہرچند از استماع این

مژده کافه خدم جهت مراعات حقوق تهنیت بدل محمود به تقدیم
میرسانند و در ادای حق البشاره آثار جد و جهد ظاهر می گردانند
چون دست این فقیر جز به تحفه دعائی مستجاب نمیرسد بر مصداق

شعر

لا حیل عهدك بعماد لامال فلیسمد النطق ان لم یسمد الحال

سحاب ادعیه صالحه راروی رزمه اورا دمی دارد و نفخات اثنیه
فایحه راعنوان صحیفه مرادات می سازد رجاء صادق که همیشه رأی
اعلی صحایف فرحت و نشاط بزبان کامرانی خوانده دایما برسمند
خوشخرام شادمانی سوار باشد و در میدان ادراک امانی گوی مراد
در خم چوگان اقتدار آورد .

بیت

مقصود جهان کام تو بادا که برآید زانك از تو برآید همه کامی که برآید

باب سوم در تعازی و آن شتمل بر پنج فصل است

فصل اول

از باب سوم در تعزیت ملوک

چون خبر واقعه جهانسوز و مصیبت جانگداز حضرت سلطنت
شعار ملك اعظم اكمل و اعدل ملوك عجم مؤسس مبانی سلطنت و
اقبال آفتاب مشرق عظمت و جلال المخصوص به عنایت الملك
المتعال شمس العق و الدین روح الله روحه فی معاهد القدس علی ارایك
الانس .

شعر

علیه سلام الله ماثبت الصبا (کذا) وما طلعت الشمس و ما صدع الفجر

به مسامع ارباب محبت رسانیدند حق علیم است و قدخاب من
استشمهده باطلا که به چندان توزع خاطر و انعام ضمیر روی نمود
که پیرامن وصف آن توان گشت .

شعر

الم بنا خطب عظیم مرفوع فلم یبق فی توسن البیت صنع

یا اسفا که خورشید فلك سلطنت و صمت افول یافت و بقیه
ملوك اعالی صحیفه زندگانی را طی کرد .

شعر

فالشمس فی کبدالسماء فریضه والارض راحفه تکاد تدوز

حقا که این واقعه وقود غموم و احزان بر حوزه ضمائر
خلایق استیلا یافته و در حلول آن طامه کبری و نازله ۱ عظمی خاص
و عام شریک و سهمیم سایر والیان اقالیم اخلاص اند .

شعر

وما کان قیس ملک ملک واحد ولكنه بنیان خلق تهدما

زبان قلم کجا شرح شمه‌ای از این نم‌له که بسبب این مصیبت
به اطراف جهان و اکناف زمین و زمان راه یافته تقریر تواند کرد.

شعر

ماه تمام ملک به زیر نقاب شد آب حیات خلق درینا سرآب شد
سروی ز بوستان معالی فرو شکست برچی ز آسمان معانی خراب شد

فی الحقیقه از دنیای دنی و منزل مستعار و محل عنا و مقام
فنا بدار بقا و مقرنور و ضیا و مأوی بهجت و سنا و وطن اصلی و
مرکز حقیقی انتقال نمود .

شعر

و ما لموت الارحله غیرانها من المنزل الفانی الی المنزل الباقی

رجاء صادق که حق سبحانه و تعالی بر مقتضی و امان کان

من المقربين فروح و ريحان و جنة نعيم ، روح مطهر آن حضرت
سلطنت پناه رادر غرفات فردوس اعلى مسكن و مأوى بخشيد و در
ظل ظليل رحمت خویش جای دهد اللهم تقبل حسناته و تجاوز عن
سيئاته و اسبل عليه رداء الغفران و مكنه في صحبتته الحور والولدان،
در این حادثه عالم تسليم و رضا بودن تا درجات بلند و مراتب
ارجمند در دین و دنیا اولی و عقبی کرامت شود . زیادت جسارت
ننمود . اسباب جهانداری مخلص باد .

فصل دوم باب سوم

در

تعزیت امرا و اکابر

سدی شکسته گشت که تا انقراض دور در گوش طاس چرخ بماند از آن طنین

چون خبر رسید که خورشید سپهر امارت و سروری . بطرف
مغرب مایل گشت و اختر اوج آسمان بزرگواری افول نمود یعنی
پیشگاه ایالت از وجود اعلیٰ جناب معدلت شعار امارت پناه امیر و
نوئین ممالك اسلام اکمل واعدل صنایدید ایام سلطان الامراء
العاولین الفائیر به جوار رحمت الله رب العالمین ... روح الله روحه
ووالی فتوحه خالی ماند و سفینه حیاتش به گرداب موعود رسید
و از سطوت تند باد اجل سر و بوستان معدلت فرو شکست و از صولت
صرصر قهر مرکب گلبن باغ پیروزی از بار بیفتاد نه چندان
تأسف و تحسر روی نمود که هیچ عبارت به کنه آن تواند رسید و
هیچ کلك و بنان درعمار شرح آن خوض تواند نمود دریغ آن ماه
نورافزای دولتیاری که از نظر خلق جهان نهان گشت ، دریغ آن
مهر سپهر کامکاری که به نقاب محتجب شد .

بیت

آنچه از من گم شده گراز سلیمان گم شدی بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی

آری در بهار اعمار هیچ دوحه طراوت نه پذیرد که خریف اجل
 آن را پژمرده نگرداند و بر کارگاه حدوث هیچ کسوت بافته نشود
 که دست حدثان ایام آن را نفرساید لایینفع رای هذه المسئله ولا
 تدبیر الحکم لله العلی الکبیر . رجاء صادق که جان پاکش فی معقد -
 الصدق عند ملیک مقتدر استقرار یابد به سعادت ابدی و کرامات
 سرمدی مخصوص شود و وارثان نامدار و اخلاف رفیع مقدار سالیان
 نهمار بوراثت اعمار اختصاص باشد .

بیت

گر او را فیض رحمت گشت ساقی جهان بر وارثانش باد باقی

فصل سوم از باب سوم

در

تعزیت قضاات و ائمه و مشایخ

از این مصیبت هایل که ناگهان افتاد هزار ولوله در جان انس و جان افتاد
فغان و ناله و فریاد از زمین برخاست خروش و ولوله در جوف آسمان افتاد

چون خبر واقعه دلسوز و حادثه جانگداز جناب تقوی شریعت
شعار مولانا و شیخ الاسلام اعظم مؤیل اعظم المشایخ والقضاات و
العلماء الاعلام ناظم مصالح الخلق و مناحج الانام قبله الامانی و
کعبه الامال مشرق انوار الاحسان و منبع رشحات الافضال خاتم
الایمه المجتهدین مربی الملوك و ناصح الولات المقتصدین (فلان)
بواه الله اعلى غرف الجنان و عطر نفسه القدسیه بروایح المغفرت
والرضوان به مسمع ساکنان این دیار رسید ، مجموع ارباب فضایل
و جمهور علما و افاضل ناله و فغان از حسیض زمین به اوج
آسمان و آه سوزناک از بسیط خاک به محیط افلاک رسانیدند اکابر
و اعیان ، زمین سان خاک حسرت و جزع بر تارک سکون و اضطبار
ریختند و سحاب صفت سرشک غم و اندوه از فواره دیده سیل بار
بر صفحات چهره زراندود روان گردانیدند و صبح آسا در ماتم
آفتاب فلك شریعت گریبان صبر و شکیب تا بدامن چاک زدند و شفق
به سوك مهر سپهر دین پروری ادیم رخسار بخون جگر خضاب کردند .

بیت

مسند شرع سیه پوش شد و لایق این است قلم فتوی خون گرید و در خور باشد

آه ، واویلا که خورشید آسمان شریعت که از افق مجد و جلال
طالع بود به نقاب خاک محتجب شد و واحسرتا که نهال طوبی مثال
بوستان ملت که برچمن فضل و کمال نشو و نما یافته به هبوب صرصر
اجل از پای درآمد .

بیت

بیچارگان کنون به که آرند التجا و افتادگان کنون ز که خواهند یاوری

لاشك هر ممكن الوجود كه سراز دريچه حدوث بيرون آورد
سرانجام پايمال گردد و هر محدث الذات كه پای در بقعه امكان نهد
عاقبت سر بكتم عدم فرو برد سنته الله التي قدخلت من قبل ولن
تجد لسنته الله تبديلا ، چون تامل می رود مرغ روحش كه پای بند
شبكة طبيعت بود باوج عالم روحانی پرواز کرده در منازل قدس و
معاهد انس . معالدين انعمت عليهم نشيمن یافته .

شعر

سمی قبره صوب الفمام الهوامل بصبح الفوادی و ابلا بعدوامل

بنده کمینه که مخلص دیرینه جناب شریعت شعار است میخواست
که متوجه آن کعبه کرم و قبله امم گشته مراسم تعزیت شفاها ادا کند
ملهم صواب ندادر داد که این واقعه عظمی از آن بزرگتر است که
امثال تو به لوازم حق عزا قیام تواند نمود در این مصیبت هایل
شریحی باید که عمامه از سر بردارد شافعی که قطرات عبرات بر

صفحات و جنات روان کند بار این رزیت بر خاطر اما العرمین و غزالی
 است تو در چه شماری غم این حادثه بر جان امام فخرالدین رازی
 است ، تو کدام بی اعتباری بنا بر این عزیمت فسخ کرده بادل غمگین
 و خاطری مشوش در کلبه احزان به وظایف دعا قیام می نماید و چون
 از قضیه اصلها ثابت و فرعها فی السماء آن دوحه عز و جلال و
 غصن شجره رفعت و کمال به ذروه استعلا و اوج استوا مشاهده
 میرود نوم اطمینان بحصول می پیوندد . مصراع : فالك ماء -
 ماء الوردان ذهب الورد . امید آنکه روح مقدس و نفس معطر آن والی
 کشور شریعت بروح و ریحان و نعیم جنان فایز و ظاهر شود و جنات
 اعلی سالیان نامحصور وارث اعمار باشند و بر حسب اشاره انما
 یوفی الصابرون اجرهم نعییر حساب به ثواب جمیل و اجر جزیل
 مخصوص گردد ظلال عاطفت مغلد باد .

فضل همایم از باب سوم

ز دست گریه کتابت نمی توان کرد که می نویسم فی الحال می شود مفسول

چه گویم و چه نویسم که نکایت حکایت روزگار و حکایت نکایت
لیل و نهار خاطر حزین را نوعی شورانیده و دل غمگین به حیثیتی
برهم زده که نه زبان بر ضبط تربیت سخن قادر است و نه بیان
بر ترتیب ترکیب حروف توانا . مصراع : از غصه چنانم که سراز
پای ندانم . الحق چنین مصیبت جان فرسای و بلیه اندوه افزای
اعنی واقعه ناگزیر فرزند ارجمند مهر سپهر کامرانی . سرو حدیقه
جوانی دیباچه دفتر معانی فهرست صحیفه امانی شعبه دوحه الشرف
والجلال قره العین العزوالاقبال (فلان) اسکنه الله علی فرادیس الجنان ،
کراپای جلادت بر رکاب شکیب می رسد و کدام سنگدل را عنان اختیار
از قبضه اقتدار بیرون نرود .

بیت

گر کوه به بیند این مصیبت با سنگدلی در آید از پای

با وجود وقوع چنین حادثه ، حرمان دولت ملازمت آنجناب
علاوه دیگر مصایب شد .

بیت

بامن ای چرخ ندانم که چه افتاد تورا کاین همه جور به یکبار روا می داری

و با این همه جز صبر و تسلیم هیچ چاره صورت نمی بندد و
 بغیر از رضا بقضا تدبیری متصور نیست چه ، بر حسب اشاره
 اینمایکونوا ایدرکم الموت هیچ فرد را از چشیدن این شربت
 امان نخواهد بود و هیچ آفریده از کشیدن این کربت معاف نخواهد
 ماند شمع زندگانی در سرای فانی کجا برافروخت که از جستن
 تندباد فنا فرو نه نشست و غنچه حیات در چمن وجود کدام متنفس
 نشکفت که تاراج خزان گرد زوال و هلاک او نگشت ، آری کل شیئی
 هالك الاوجهة له الحكم و الیه ترجعون ، امید برحمت بی دریغ
 پروردگار عزاسمه چنان است که چون در عنفوان جوانی از این
 منزل فانی رحلت کرده و از استیفاء لذات این جهانی محروم افتاده
 در دار بقا به عز سعادۃ قربت و لقافایز شده بانواع نعیم جاودانی
 محفوظ و ممتع گردد و آن جناب را در تحمل مقاساة این مصیبت
 جانگداز از اجر جمیل و ثواب جزیل مدخر گشته سالمای فراوان
 باستظهار همگنان باقی ماند و ماذلک علی الله به عزیز .

ایضا فی تغزیتهم

بنفس هلاك لعب اجوتامه فعاجله المقدور فی غره الشهر
 ماه نورا چه اتفاق افتاد كه چنین زود در محاق افتاد
 سایه افتاب نادیده چون عطارد در احتراق افتاد

چون خبر واقعه دلسوز و حادثه جانگداز مخدومزاده ام در صدف
 صدارت ، ماه فلك جلالت عطرالله نفسه القدسیه بروایح المغفرة
 والرضوان به مسامع ساکنان خطه شیراز رسید مجموع اکابر و
 اعالی از کوره سینه دود دل به آسمان رسانیدند و از چشمه چشم
 قطرات عبرات روان کردند ، دریغاکه هلال نورگستر آسمان رفعت
 که از افق مجد و جلال طالع بود هنوز بر مدارج معارج کمال
 بدریت مرتقی و مستعلی نشده به حجاب غروب و افول محتجب
 شد و نهال طوبی مثال بوستان ملت که بر چمن سعادت و اقبال نشو
 و نما یافته بود پیش از اظهار انوار و ازهار فضل و افضال به -
 هبوت صرصر اجل از پای درآمد حقا که از وقوع این واقعه انواع
 ملال به خاطر شریف بندگی حضرت اعلی که تا انقراض جهان
 پاینده باد راه یافت و فرمان جهان مطاع صادر شد که مجموع اکابر
 و اعالی در مسجد عتیق جمع شده به اقامه صلوٰة غایبانه و شرایط
 ختم و دعا اشتغال نمایند هر یک از ابنای دهر فراخور حال خود
 اظهار تأسف و تلهف بسیار نمودند بنده کمینه که چاکر دیرینه
 است میخواست که از سر قدم ساخته متوجه آن قبله اقبال و کعبه

آمال گردد و مراسم تعزیت شفاها ادا کند . مرشد عقل و ملهم صواب ندا داد که این واقعه عظمی از آن بزرگتر است که امثال تو به حق عزای آن قیام تواند نمود بنابراین عزیمت فسخ کرده بر عرض این کلمات درویشانه اقتصار رفت رجاء واثق که حق سبحانه و تعالی بر مقتضی و اما ان کان من المقربین فروج وریحان و جنة نعیم ، روح مطهر اورادر غرقاب فردوس اعلی مسکن و ماوی بخشد و در ظل ظلیل رحمت خویش جای دهد و بندگی حضرت مخدومی را صواب صابران کرامت شود و درجات بلند و مراتب ارجمند در دین و دنیا اولی و عقبی به حصول موصول گردد . زیادت جسارت نمی نماید و بردعا اختصار می کند .

الله یحفظکم عن کل حادثه ما طاق جولی فناء البیت عمار

فصل پنجم از باب سوم

تعزیت اوساط الناس

ضوعف قدره محامد موفور مقرون به اهتمام و اشفاق نامحصور
سمت ارسال می یابد و ذکر محاسن خصال و مراضی اوصاف جانب
عزیزش مجدد می گردد و تعلقات خاطر از حد حصر متجاوز است
اعلام می رود که چون خبر رسانیدند که پدر مرحومش (فلان)
اسکنه الله جنة الماوی صحیفه زندگانی طی کرد و آفتاب حیاتش به
مغرب فنا فرو رفت تأسف هرچه تمام تر حاصل شد و توزع ضمیر
روی نمود که آن نیکو خصلت . مصرع : سر در کفن وفات پیچیده و
برفت . اما فی الحقیقه از دنیای دنی و منزل فانی که خارستان محنت
واذیت و عناد و ملیت است به گلشن راحت و محل عفو و مغفرت
منتقل شده به وطن اصلی و مسکن حقیقی که دارالقرار است
رحلت نموده .

بیت

گر بنگری آن چنان که رای است این مرگ نه مرگ نقل جای است
از خوردگهی به خوابگاهی وز خوابگاهی به بزم شاهی

عنان ارادت بدان معطوف است که از حضرت رحمن ذیل
صلی جمع ۱ و غفران بر صفحه اعمال او مبذول گردد و آن عزیز سالیان

نامحصور وارث اعمار باشد چنان سزد که ملامت به خود راه ندهد
و به حبل صبر تمسك جوید تا ثواب صابران کرامت سعادت
مساعد باد .

فصل ششم از باب سوم

در

تعزیت عورات

عظم الله قدره دعوات مخلصان ابلاغ و ارسال می رود و پیوسته مفاخر و مآثر جانب شریف که مطرح نظر و مطمح بصر اولی الالباب است مطالعه می نماید و امداد صدق اردات از مدارج و صف و بیان متجاوز است و الله مقدر السعادات و میسر المرادات خامس محر الحرام مرقوم گشت و انها می رود که خبر وفات خاتون عظمی سعیده مغفوره طیب الله تعالی ثراها وجعل الجنة مأواها تاثر هرچه تمامتر روی نمود و چون دانست که چه پایه ملالت به خاطر شریف راه یافته باشد به توزع ضمیر انجامید . اما جز رضا بقضا چاره نیست لامرد لقضایه و لامعقب لحکمه رجاء واثق که آن مرحومه به لباس رحمت و غفران اختصاص یابد و آن جناب سالیان نامحصور واث اعمار باشند و به اجر جزیل و ثواب جمیل فایز گردد بالخیر انشاء الله تعالی چون دارنده متوجه بود اقامت رسم تعزیت را این حروف در قلم آمد یقین که پیوسته قواعد اعلام و استعمال ممهد دارد و مهمات رجوع کند تا وظیفه اهتمام به تقدیم رسد زیادت مبالغه نرفت ایام دوستکامی دایم باد .

باب چهارم

معانی متفرقه و آن مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول از باب چهارم

مکتوبات که به پدر و برادر کوچک نویسند

پدر

سلام علیکم و الفراق شدید و شوقی الیکم ما علیه مزید . استیلاء افواج اشواق و استعلاء امواج اشتیاق به شرف بساط بوس بندگی مخدوم به استحقاق پدرم مدالله تعالی ظلال اشفاقه زیادت از آن است که السنه افهام واسنه اقلام به تقریر و تحریر وفا تواند نمود حقا که اگر به اشتیاق روایح رجا به تقبیل انامل علیه دستگیری کردی عساکر مهاجرت و افواج مفارقت دست بردی نمودی که پای حسن مصابرت از جای برفتی حق سبحانه و تعالی سببی که موجب ادراک سعادت ملازمت تواند بود عنقریب میسر گرداناد و بمنه سادس عشرین صفر ختم بالخیر و الظفر براین عبودیت اقدام نمود و عرضه می دارد که مثال بی مثال سمت ورود یافت و سبب افتخار و مباحات گشت و انواع نوازش که در ضمن آن منشور دولت مندرج بود سرمایه استظهار و امیدواری شناخت و بدعاء جاندرازی که و رد شبانروزی است افزود و چون مبنی و مخبر بود از سلامتی ذات

عظیم المثل عظیم خرم و شادمان شده و بدان معنی واثق و مستظهر و مطمئن گشت یمینا بعظمت الله که همواره به خلاصه دل و جان ملازم می باشد و دعای دولت سمیر ضمیر و مخامر خاطر ساخته به تعاقب ایام از واردان شمال و صبا و وافدان صباح و مسا اخبار موافق در مقامات همایون استخبار می نماید مأمول که این کمترین را از گوشه خاطر مبارک فرومگذارند و احیاناً بورود مخاطبات علیه سرافزار گردانند .

بیت

هرآن را که آری به خاطر درش ز چرخ برین بگذرانی سرش
سایه عاطفت مخلد باد .

برادر بزرگ

الله يعلم ان القلب فی قلق والحال يشهد ان الجفن فی ارق

تعطش و التیاع به ادراک شرف تقبیل انامل علیه مخدومی به
درجه ای رسیده و بمرتبه ای انجامیده که شرح شمه ای از آن در طی
طوایر مندرج نگردد و بیان و بنان از تحریر و تقریر آن قاصر
آیند .

بیت

فراق روی تو دردی فکند در دل من که جز بدست وصال تو نیست درمانش

حق سبحانه و تعالی که مقالید امور عالم در قبضه قدرت اوست
سببی که متضمن دولت ملازمت باشد بزودی کرامت کناد عشر او اخر
ربیع الثانی برین عبودیت اقدام نمود از حال وجوب حمد و لزوم

شکر و لله الحمد والمنة علم الله تعالی که خلاصه عمر و نقاوهی
زندگانی در آن ایام منحصر میداند که به ملازمت آن مخدوم صرف
می گردانید امید آنکه هرچه زودتر دیده رمد دیده به طلعت همایون
منور گردد .

بیت

چه خوش است آرزوی من یارب تو بدین آرزو مرا برسان

مأمول که تا زمان حصول این دولت پیوسته این بنده را به
تقدمات شریفه مشرف و سرافراز فرمایند تا موجب استظهار و
اعتضاد گردد سایه عنایت مخلد باد .

فصل دوم از باب چهارم

مکتوبات که به برادر کوچک و فرزندان نویسند

برادر کوچک

برادر اعز اکرم امجدار شد اکمل اشجع صفدر کامکار
مظهر الطاف آفریدگار .

عضد الیمین «فلان» طول الله تعالی اعمار ه سلام و تحیت فراوان
تامل نموده همگی خاطر و خلاصه ضمیر متعلق و نگران احوال خود
داند شوق و آرزومندی به بازیافت دیدار عزیز و طلعت همایون آن
برادر به جان پیوند از حیز وصف و بیان متجاوز است . ایزد
سبحانه و تعالی که امور عالم در قبضه قدرت اوست و قلوب بنی آدم
در تصرف اسابع ارادت او هرچه زودتر دیده امید را به غره غرای
برادری منور گرداناد . آیه یسمع ویستحب ولایرد ولایجندت سابع
ربیع الثانی بنوک قلم اهتمام مرقوم گشت از حال ظهور مخایل فضل
لایزال و وضوح دلایل سعادت و اقبال ولله الحمد علی جمیع الاطوار و
الاحوال مکتوب عزیز فی ابهی منظر و احسن ملبس کمیص یوسف
فی اخبان یعقوب واصل گشت و روشنی دیده ی اقبال و نور باصره ی
مرام بحصول پیوست و به سلامت ذات بی همال که مرا در همه عالم
بدیل و عدیل و شبیه و نظیر آن نیست مسرور و فرحان گشت و
عقل کل جازم شد که به اهتمام آن عزیز برادر ارجمند مقاصد کلی

و مطالب اصلی به حصول پیوند و جنود سعادت آسمانی و جیوش فضل ربانی از جمیع اطراف صف زند حقا که در اسباب این جهانی و اغراض فانی با آن عزیز برادر هیچگونه مضایقت نیست. مصراع: بر بی بدل چگونه گزینند کسی بدل. انشاء الله آنچه مکنون همت و مخزون باطنست چنانچه دل میخواهد از مکنن قوه بمظهر فعل پیوندد و حقوق صدق اخوت بر حسب مطلوب گزارده آید. غرض که بدین معنی عظیم واثق و مطمئن باشد و پیوسته مکتوبات در کیفیت حالات اعلام کند و ملتمسات نماید تا به انجام پیوندد و عمرش در مدارج کامکاری متصل باد.

فرزند

فرزند اعزا کرم امجد ارشدارجمند دولتیار منظور نظر رحمت آفریدگار (فلان) طول الله عمره فی اکتساب السعادت عمره سلام و تحیت بی حد و منتهی مزین به شواهد اشفاق و اعطاف و اعتقا تامل نموده همگی خاطر و ضمیر متعلق داند اشتیاق به حضور عزیز فرزندی موفور و اهتمام به انتظام امور و انساق اعمال نامحصور اسباب ملاقات به خیر و خوبی میسر باد این تحیت در غره شهرالنبی ص. مسطور می گردد در حالتی که به همت عزیز فرزندی ریاض دین و دولت به شایبیت ۱ لطف ربانی ناضر و نامی است و امداد تأییدات سبحانی لوای جلال و کوکبه عز و اقبال را ناصر و حامی است و رایت دولت به آیت فتح مبین مزین و چهره امانی به آثار

نصر عزیز مبین و الحمد لله الذی انعم علینا به سوابع العامه العمیم و اکرمننا به سوابع فصله الجسیم اعلام میروود که تا عنان عزم جهانگشائی جهت یاسامشی و نسق امور این مملکت معطوف داشتیم، همواره در منازل و مراحل هرکس از اصول و فروع و اکابر و اصاغر که رسیدند کمال لطف و مکرمت و فرط زیرکی و شهامت فرزند اعز اکرم امجد سلطان جوان بخت کامکار اعدل سلاطین روزگار (فلان) طول الله فی دوام السلطنة عمره که به حقیقت انوار اختر سعد از صفحات احوالش لامع است و آثار رشد و اقبال از وجنات اعمال و اقوال اوساطع اخبار کردند و از آنجا که وفور نجابت و پیشاندیشی و سعادت و دانستگی آن یگانه جهان است دست اعتصام در دامن استعطاف زد و تشبث به دولت غرا کرده من اول الامر الی اخره پیوسته اظهار متابعت و مطاوعت نمود و حلقه ارادت بر در مصالحت و مصادقت زده استدعای پدر فرزند و مخالفت فرمود و در مقام اذعان راسخ و ثابت بوده اوامر و نواهی را به تقدیم شرایط اجلال و تعظیم تلقی نمود و بعد از اظهار آثار اخلاص و تأکید معاهد اختصاص فلان ولایت را با سرها به تصرف نواب کامیاب ما مسلم داشت و وفای عهد و مصادقت را التزام نموده این معنی را به مواثیق و عهود مؤکد گردانید مصراع : وما مثلها من مثله بیدیع . بنابراین مقدمات بر ذمت همت لازم نمود جانب شریفش را به تعظیم و ترحیب تلقی نمودن و نهال ملع دوحه اقبال آن صاحب سعادت را از زلال افضال نشو و نما دادن و ملتسمات مبذول داشتن و قواعد و معاهد مخالفت و مصادقت را استحکام دادن و مواهب حضرت الهی و امداد تأیید و نصرت نامتناهی که بازوی کامکار و لوای ظفر آثار را کرامت شد بر قرضیه الشاکر

یستحق المزید بقدم شکر و حمد استقبال نمودن و بعدالیوم طریق
اشفاق بروجهی که عالمیان مشاهده نمایند مسلوک داشتن غرض
که بعداز این طریق و داد و اتحاد مسلوک خواهد بود و بی تکلف
حاصل این نهضت همایون رابه فرخی و طالع سعد به نفس مبارک
نموده شد غنیمتی عظیم و مکرمتی جسیم می شمیریم و بعداز
ادای مفترضات سپاس حضرت و اهب العطیات یک دوروزی دراین
جانب متوقف شده قضایا و مهمات این ولایات رانسق می فرماییم
و بر عزم جانب دارالملک عنان نهضت متعطف می داریم لازم نمود
بر قضیه و اما به نعمت ربك فحدث دارنده فلان رافرستادن و اعلام
جانب فرزندی کردن یا کیفیت احوال پوشیده نماند و مستظهر و
امیدوار بوده بردوام اعلام سلامتی ذات عزیز ... کند زیادت
نه نوشت عمرش دراز باد .

فصل سوم از باب چهارم

در

آنچه پیش از ملاقات نویسند

مدالله تعالی ظلّاله مراسم بندگی و اخلاص تقدیم کرده به وظیفه دعاگوئی اشتغال می نماید تعطش و نزاع و تخیل و التیاع به ادراک دولت موصلت زیادت از حد عبارت است نیل آن سعادت که و رای آرزوهاست بروفق مراد میسر باد . هفدهم ربیع الاول به عرض این عبودیت مزاحم می شود از حال شمول لطف الهی و حصول مواهب نامتناهی والحمد لله علی نعمایه به شرف انهامی رساند که هرچند بر مقتضی . البحر وان لم یره فقد سمعنا خبره . دیده ظاهر به سعادت لقای انور فایز نگشته به استماع مکارم اخلاق خداوندی که در آفاق جهان سایر و منتشر است خلاصه روح مفتون و مشعوف آن مآثر حاتمی فتوت شده و عظیم متعطش زلال وصال که غایت مطلوب دولتیان را روزگار و نیک بختان هردیاری تواند بود می باشد مصراع : ولاذن تعشق قبل العین احیانا در موقف انتظار است که لطیفه روی نماید که چشم امید به مشاهده ردای جهان آرای روشن گردد والله مقدر اسباب السعادات و منورا بصار المرادات تازمان حصول این دولت امثله علیه را مترصد و مترقب می باشد تا موجب استظهار و اعتضاد گردد زیادت تصدیع نداد ظلّال اشفاق مؤید باد .

فضل‌سپاس از باب چهارم

در

صورتی که به کنایت نویسند

آنجا که منتهای کمال ارادتست هر چند جور بیش محبت زیادتست

بی شایبه تکلف ساحت کریم جناب اعتضاد حقیقی از آن پاک‌تر است که به قاذورات حدیث ساعیان ملوث‌گردد. لاجرم اعتماد و وثوق بر لطف اشفاق و حسن اهتمام موفور بمرتبیه ایست که طایر و هم به ذروه آن نتواند رسید و نطق عبارت به حصر آن محیط نتواند گشت ترقب می‌رود که به خلاف گذشته در جمیع ابواب جمال مخالفت به زیور ملاطفت زینت و بها یابد و بنای تودد که اساس آن رسوخ هرچه تمام‌تریافته به وسیله تمهید قواعد تفقادات غایت استحکام پذیرد چه به مجرد حکایتی که در خارج وجود نداشته باشد طریق مفاوضه^۱ در نوشتن و راه اغراض و مخانیت سپردن دآب کرام و عادت صنایع عظام نیست و نقص عهد محبت و هدم قاعده مودت مناسب اخلاق سالکان مناہج اخلاص و مالکان ازمه اختصاص نه باقی تا قلم تقدیر بر صفحه روزنامه قضا برچه وجه جاری‌گشته و در کارگاه غیب چه نقش انگیخته‌اند. مصراع: تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند. ۲

۱ - در اصل مفاوضه ۲ - از خواجه حافظ

فصل پنجم

در

ذکر بعضی از منشآت سلاطین و اهل فضل

مکتوبی که سلطان سعید جلال الحق والدین شده شجاع طاب ثراه در مرض موت به حضرت خاقان سعید امیر تیمور گورکان انارالله برهانه نوشته .

هوالحی لاآله الا هو له الحكم والیه ترجعون عالیحضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار ، نوئین بزرک کامکار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار شهسوار مضمار عدل و احسان اعقل واکمل اکاسره زمین و زمان المنظور بانظار عنایت الله الملك المستعان قطب الدوله والدین امیر تیمور نویان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه ملاذ قیاصره گیتی دار و ملجاء صبابره چرخ مدار باد ودر تعظیم اوامر آسمانی و تحری مراضی سبحانی موید و موفق و حق جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی با علی مدارج مرادات واقصی مرامات رساناد بمن الله القدیم و طولہ العمیم . بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد انها می گرداند که بررای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و ارباب عقول به زخارف مموه او التفات نه نموده اند . و نعیم باقی را بر نعمت فانی راجع داشته و به حقیقت دانسته که فنای هر مخلوقی از قبیل واجبات و

بقای هر موجودی از نوع ممتنعات، چند روزی که از بارگاه مهیمن بی چون و تقدس تعالی منشور تغز من تشاء موقع به توقیع توتی الملك من تشاء ارزانی شده واعنه اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی به قبضه اقتدار این فقیر حقیر دادند بر حسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضای احکام شرع مبین و اتباع اوامر سید المرسلین (ص) کوشید و استقامت احوال رعایا و زیردستان را خالصاً لله تعالی مطمح نظر همت خود ساخت بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بود معیشت باکافه خلائق بوجهی کرده شد که شمه‌ای به مسامع علیه رسیده باشد و چون نسبت به اعلی جناب معدلت پناهی عهد مصادقت و عقد مخالفت به روایت خلود منعقد شده بود فتوح روزگار دانسته در ابقای آن راسخ دم و ثابت قدم زیست و پیوسته مخزون ضمیر و مکنون خاطر آن بوده که.

بیت

به قیامت برم آن عهد که بستم با تو تا در آن روز نکوئی که وفائیت نه بود؟

واز آن حضرت علی‌التعاقب والتوالی زلال الطاف و سلسال اعطاف چنانچه عالمیان مشکور و محمود و مستحسن داشته مترشح بوده و این معنی موجب مباهات میدانست در این وقت از بارگاه کبریا نسیم دعوت حق بمشام رسید و متقاضی لن تجد لسنة الله تحویلاً حلقه والله یدعوا الی دارالسلام بردل زد که :

بیت

عرش است نشیمن تو شرمت نادید کائی و مقیم خطه خاک شوی

و بحمدالله تعالی هیچ حسرتی و نگرانی به خاطر نمانده بود

و باوجود انواع زلت و نقصان واصناف آثام واجرام که لازم وجود انسان است هرآن آرزو که در مخیله تصور بشری مرتسم تواند شد از مواید احسان حضرت واهب منان فلاتعلم نفس مااخصی لهم من قرءاعین دراین پنجاه و سه چهار سال که اتفاق نزول مغاک این منزل خاک افتاد در کنار مراد نهداند .

بیت

الهی لك الحمد الذی انت اهلہ علی نعم ماكنت قسط لها اهل
متی زدت تقسیر اتردنی تفضلا کانی بالتقصیر استوجب الفضلا

با قوافل امید عفو عمیم ورواحل امل رحمت رحیم احرام لبیک
اللهم لبیک بسته نفس را ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه
درداد .

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

با تضاعف تحفه کلمه توحید که درسراچه دنیا بدان زیست
اثقال احوال آمال از دوش نهاده ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا والاخره ، روی به حضرت آورد و گفت . مصرع : ازدوست
یک اشارت از مابه سر دویدن . رجاء واثق وامل صادق که هرچه
از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگر ماعین زحمت دانیم
محض رحمت باشد .

بیت

زهی سلام تو آسایش سکینه روح زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح

والباقیات الصالحات خیر عند ربک توأبا و خیراملا ببرقای

عمر و دولت و دوستکامی و بسطت آن حضرت سلیمان منقبت
 سکندر مرتبت برکت باد سایه معدلتش برسر خلائق پاینده بحق
 الحق و اهله بنابر خلوص نیت و بقای طویت که نسبت به حضرت
 معدلت پناهی از آب صافی روشن تراست واجب نمود صورت حال
 اعلام دادن و فرزند دلبندم زین العابدین طول الله عمره فی ظل عنایتکم،
 کاو را بخدا و به خداوند سپردم . دیگر فرزندان طفل و برادرانم
 به جناب مملکت پناه سفارش نمودن چه به حقیقت اخلاص آن حضرت
 پیوسته ذخو اخلاف دانسته تا چنانچه از سجیت کریم و لطف عمیم
 آن یگانه روی زمین و زمان سزدمضمون این حدیث العمد من الایمان
 کار بسته بقاعده مستمره ایشان را به جانب مبارک خود مخصوص
 فرمایند و ظلال رأفت بر احوال ایشان گسترانند ، به وجهی که
 آثار آن صغار و کبار ایران و توران مشاهده نمایند و در قرن ها
 بازگویند و حاسدان و قاصدان که سالها در آرزوی چنین روز
 بوده اند مجال شماتت و محل استیلا نیابند و این معنی موجب اذخار
 ذکر جمیل شناسند . این دوست مخلص بر میثاق عهد مودت و
 صداقت و نیل دولت آن حضرت از دار فنا به دار بقا رحلت نمود بفاتحه و
 دعایاد فرمایند تا به یمن آن صاحب دولت از فحوای آیت یالیت
 قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین محروم نماند.
 هذا ما عهدنا لیه و العهده فی الدارین علیه . همواره به توفیق
 نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد و حق جل و علا
 بر عمر باقیش برکت کناد به محمد المصطفی و آله الطاهرین و
 صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین .

ایضاً له الی السلطان الاعظم السعید الشہید

نصرة الحق و الدنيا و الدین الشاہ یحیی طیب اللہ ثراہ

مکتوب عزیز فرزند اعزا کرم امجد ارشد اشجع اعقل عضد الیمین
 ابقاه اللہ تعالی و طول عمره به مطالعہ رسید و دل را قوت و دیدہ
 را قرت بخشید . حسن اخلاص و یکتادلی و اخلاق به حکم ان احستیم
 لانفسکم بی شایبہ مستلزم دولت دنیوی و متمم سعادت اخروی
 آن گرامی فرزند خواهد بود ہر آئینہ از صفحات احوال و صحایف
 مکتوبات آن فرزند معلوم و محقق شدہ و می شود و سلام و محمدمت
 فراوان با نوازش بی پایان تامل نماید و ہمگی خاطر نگران و ملتفت
 مسرت مآل و نظم حال خود داند پیوستہ مسرور و مکفی الامور
 باد والحمد للہ حمدا کثیرا صورتی کہ در باب اعراب نمودہ بود عظیم
 پسندیدہ و مشکور افتاد، کماہی احوال و اوضاع این جانب بحمد اللہ
 بر منہاج استقامت و تزايد تایید و کرامت جاریست چون عنقریب
 مصحوب صاحب معظم مشروح اعلام خواهد رفت درین صحبت
 زیادت اطناب نمی رود بر دوام مکتوب عزیز مرسل دارد و از سوانح
 حالات اعلام و استعلام واجب داند و مہمات رجوع کند و حاجات بہ
 عرض ہمایون فرستد تا حکم فرمان مطاع بہ اتمام آن نافذ گردد
 از عمر متمتع باد .

ايضاً له الى واحد من السادات (رضى الدين مرتضى اعظم)

ورد كتاب المرتضى الاعظم الاكرم الشريف الحسين النسيب
قدوة السادات والاشراف ثمره شجرة عبدمناف رسوة العترة الطاهرة
وزيدة العزه الزاهره بقيت البقاء في الزمان رضى المله والدين زاد
الله قدره من ايصال المرتضى الاعظم ملك الافاضل الساده والكرام ملاذ
اعاظم اولاد الرسول عليه الصلوة والسلام فتلقيناه بالقبول والاقبال
و راعيناه مراسم الاكرام و الاجلال و قابلنا اخلاصه به انواع
العناية چفطنا حق الحرمة والدمام والرعاية وزادت مواد المودت والاعتقاد
وتضاعفت امداد المحبت و الواد و نحن بحمدالله و منه في كيف
حياطته و كهف كلاء ته سالمون عانمون ولمزيد نعمة الجسميه ومنحه
العظمه شاكرون را غبون وله الحمد على تكاثر آلايه و الشكر على
ناديه التحيته والرضوان وارسلنا عجالة الوقت في صحبته ست قطاع
وامرنا بترتيب تمامه ارسلها بعد اليوم انشاءالله تعالى و هو ولى
التوفيق والاتمام و بتاييده الحول و القوة و الاعتصام و المسئول
ان بذكر نافى اوقات الخلوات و يدعوانا بالخير عقيب الصلوة التى
من مظان اجابت الدعوات و ملتئم باسخر له من المصالح و المهمات
ليحكم فيها بالاسعاف والانجاع و نفذ الحكم فى الخير و الصلاح و
قدر صدر فى العشر الاولى من ربيع الاخر لسنة تسع وستين و سبعماية
الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على خير خلقه وخاتم انبيائه
محمد و آله الطيبين الطاهرين و صحبه المهدئين رب اختم بالخير و
الحسنى تراب اقدام امير المؤمنين شاه شجاع

مولانای اعظم سعدالدین انسی عرضه داشتی به طیب وقت نوشته بود و استفساری از کیفیت مزاج معروس به جهت طنین و دواری که عارض شده بود نموده حضرت سلطان سعید شاه شجاع به خط گهربار بر ظهر ورقه ارزانی فرموده .

صبحا همگنان به نشوات توافق دور توالی و نفحات نسایم ریاض عندالصباح واللیالی روشن و گذران باد . انحراف مزاج چون بواسطه ادمان مدام بوده قاضی حکم کرد . مصراع : و آخری تداویت منها بها . از گوشه مصلی مفتی این رخصت مطالعه کرده بود و چون محتسب می گوید :

بیت

سجاده فتاده در بن خم قرابه شکست بر سر سنگ

مطربان مجلس به ناله زار و نغمه زیر فریاد برآورده .

بیت

مردم شهرم به می خوردن ملامت می کنند ساقیا می ده بهل کایشان قیامت می کنند

و از وقت طبل باز این حالات در میان است و حالیا طلب شفا از قانون ارغنون می رود . و حال دل مهجور از نبض عود معلوم می گردد و سوختگی جگر ریش از قارورهی صراحی ظاهر می شود زحمت دوار به ادوار مسایع متبدل است و سامت دوی و طنین

بصوت حزين متدارك و اگر شكایت از نقرس^۱ است طبیب فاضل
خود سر از پای خبر ندارد و میخواهند :

بیت

سر که ز سودا تمهی است لایق سنگ است هم چو سبونی که پر شراب نباشد

چون مجال کتابت تنگ شده هر چند عرصه کنایت فراخ زیادت
نه نوشت و لیس الخیر کالمعاینه برخیز و بیا چنانکه من دانم و تو .

خواجه کمال الدین ابوالوفائاتی در حومه دارالملک احداث کرده
بود جمعی طعنی می کردند تمهید معذرت را عرضه داشتی کرده ،
بندگی حضرت پادشاه اسمالت او را این رقعہ ارزانی فرمود .

سرچشمه عنایت از آن عمیق تراست که به احداث کاریزی
انباشته گردد و کشت زار مرحمت از آن سیراب تر که بدین مقدار
خشگ و بی آب شود به عنایت مستظهر بوده ریاض امانی و آمال
تازه و سرسبز دارد .

من نتایج افکاره انارالله برهانه نظما بالعریبه

الا ان عهدی بالمرام بطول	واسباب صبری لایزال نزول
اصول هوا ها کلما در شارق	و لکن مابی قدیتم نحول
ومن لم یذق صرف الصیانه فی الصبا	علمت یقنیا انه الجہول
یظنون ان المیب یتفع فی الهوی	ویزداد شوقی ما یقول عذول
اذا کنت ارضی بالتذکوو المنی	فسیان عندی فرقه و وصول صول

ایضاً فی شأن زاویه امر به بنائها نحاء باب الصفا بمکه المعظمه

شرفهما لله

بباب الصفا بیت الم به الصفا	لمن هواصفی فی الوداد من القطر
تباعده الاعذار بالملک والعدی	و لیس نصب من تمسک بالعذر

وایضاله

تونی دلیل من ای کارساز بنده نواز	بهر طریق که پیش آید از نشیب و فراز
چنانکه ساخته هم بدان نسق می ساز	به سعی و کوشش من کار من میسر نیست
تو واقفی که چه دیدم ز چرخ شعبده باز	مرا عنایت از جنگ حادثات ربود
کسی شنید که از من برآمده است آواز	هزار راه مخالف ز دست نفه چرخ
ز طوق فاخته خالی است گردن شهباز	همای همت من منت خسان نکشد

وایضاله

که جز نشیمن سیمرخ نیستم درخور	فراز قاف قناعت بگسترانم پر
به گر کسان زمانه چرا کنم هم پر	همای همت خود را ز بهر مرداری
همان بریم ز دنیا که برد اسکندر	بلاد مشرق و مغرب بدست آمده گیر
کلاه عزت باقی مرا سزد افسر	همه ممالك عزلت چو تخت گاه من است
که مرغ و هم خلائق بیفکند شهپر	به يك توجه مردانه می رسم جائی

وایضاله

چو صیت همت من پر بسیط خاک افتاد	منم که نوبت آوازه و صلابت من
چو عقل راهنمای و چو شرع نیک نهاد	چو مهر تیغ گزار و چو صبح عالم گیر
همای همت از منت خسان آزاد	کمال صولتم از حیل کسان ایمن
که بر اساس توکل نهاده ام بنیاد	نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی
که شوهری به نیاید ز دختر دلشاد	تو خوی و رسم پدر گیر ای برادر من

ایضاله

از هیچ سفله ای نکشیدیم منتی	منت خدای را که در این پایه بلند
ور بود دولتی نه نمودیم قدرتی	گر بود محنتی سر تسلیم از آن نگشت
مائیم و همتی و عزیزان و صحبتی	هرگز نبود رغبت دنیا و ملک و مال
وانکه به فضل خویش بفرمای رحمتی	یا رب به عزت که به بخشای برگناه
معذور دار گر بخطا رفت زلتی	مارا چو لطف های تو گستاخ کرده است

وله ایضا

شیوه عشاق نباشد خروش	ور بمثل خون دل آید بجوش
بلبل از آن خار جفا می خورد	کاو بگلستان نه نشیند خموش
پیرهن صبر قبا کرد هجر	ای دل سرگشته سر سر به پوش
هر که چو من شربت دردی کشید	زهر هلاهل بودش همچو نوش
تازه حدیثی بشنودم ز عشق	زان سخنم صبر برفت است وهوش
کای به غم دوست چنین مبتلا	پند خردمند نکردی بگوش
دل که اسیر است مبادش خلاص	سر که فدا نیست مبادش بدوش

ایضاله

ای یکام عاشقان حسنت جمیل	کی گزیند بیدلی بر تو بدیل
گر ز یادت غافلم عیشم حرام	ور ز جورت دم زنم جانم سبیل
عاقبت این جان غم فرسای من	در سر کارت رود بسی هیچ قیل
شکر گویم از حیات خویشتن	بر سر کویت گرم بینی قتیل
از وفا دم میزنی با دوستان	با جفاهایت بگویم صد دلیل
از تجلی عالمی را سوختی	زحمت آتش نمی خواهد خلیل
گر به بینم نقطه خال سیاه	بر خط هستی کشم انگشت نیل
خوش فروداً بر دل آزادگان	مرحبا چون تو نباشد کس نزیل

روزی در مجلس خاص بحث «بیاساقی» نظامی «در میان آمده بود و حاضران متفق‌الکلمه بودند که بدین نمط سخن نمی‌توان گفتن پادشاه سعید انارالله برهانه ملتفت شد و این عقود در سلك عبارت منتظم گشت .

که چون زهره روشن بود در صبح	بیا ساقی آن روشنی بخش روح
در این تیره خاکش صفائی دهم	بمن ده که دل را دوائی دهم
که شد تیره از صحبت آب و خاک	بیا ساقی آن صیقل روح پاک
که کوثر که پرکرد و طوبی که گشت	بمن ده که تا یادش آرم بهشت
که خم‌خانه را نام از او شد بلند	بیا ساقی آن بکر گلگون پرند
بسی زد سبوه‌ای مردم به سنگ	بمن ده که این دیر بی‌نام و ننگ
بمن ده که دنیا ندارد ثبات	بیاساقی آن رشک آب حیات
چو جامی بدست آیدم جم شوم	مگر روزگی چند بسی غم شوم
بمن ده که جانم به طاقت رسید	بیا ساقی آن باغ دل را کلید
زمان گذشته تلافی کنم	مگر مشرب عمر صافی کنم
که دارد دل آدمی پر نوید	بیا ساقی آن مایه بخش امید
چو طفلان به ابجد رسیدم به آز	بمن ده که در مکتب حرص و آز
که بردارد از من غم ننگ و نام	بیا ساقی آن گلرخ لعل نام
به گنج خرابات بنشاندم	بده تا ز ناموس برهاندم

مولانا زین الدین محتسب در مصلی شیراز عمارتی کرده بود و او را برج وحدت نام نهاده پادشاه سعید در این باب این قطعه فرمود

محتسب در برج وحدت لاف قریت می زند دست در دامان مهرویان به صنعت می زند
گاهگاهی احتسابی گر بظاهر می کند جام های نیم من دایم به خلوت می زند
گر به بیند در مصلی قامتی چون سروناس زاول شب تا سحر فریاد قامت می زند

وله فی الرباعیات

افعال بدم ز خلق پنهان می کن واهوال جهان بردلم آسان می کن
امروز خوشم بدار و فردا بامن آنچ از کرم تو آن سزد آن می کن

ایضاله

ای دل بشنو قصه و بیموده مخوان از بهر مراد نفس در بند ممان
گر عاقبتی و گوشه ای دست دهد آزاد شود ز سلطنت هر دو جهان

ایضاله

بادل گفتم : کای دل شیدا چونی بی ما بر آن دلبر رعنا چونی
دل گفتم مراجعت پرسیدن نیست من خود بردلبرم تو بی ما چونی

ایضاله

گفتم چو توئی به دلنوازی نه بود گفتا غم عشق ما به بازی نه بود
گفتم صفت زلف تو می کردم گفت بیموده سخن بدین درازی نه بود

ایضاله

در مجلس دهر ساز مستی پست است نه چنگ بقانون و نه دف بردست است
رندان همه ترك می پرستی کردند جز محتسب شهر که دائم مست است

وله ایضا

چون صبح به خرمی دری بگشاید صافی قدحی و دلبری می باید
 کان دلبر زیبا دمکی ناز کند وان باده صافی غمکی بزدايد

ایضاله

بدنامی ما ز عرش کرسی بگذشت وین عمر عزیز نیز از سی بگذشت
 اکنون خوشی پی نیست اگر دست دهد صد کاسه نباتی چو عروسی بگذشت

وله ایضا

دستی نه که بروصل تو یابم ظفری پایی نه که در کوی تو جویم گذری
 هوشی نه که از حال تو پرسم خبری آخر بمن سوخته دل کن نظری

سلطان سعید شاه یحیی به مولانا سعدالدین انسی نوشته

بر ضمیر منیر مصور می‌گردد که به ارشاد ملهم صواب جمیع
قضایا بر قاعده صلاح اندیشی آنجناب مبتنی خواهد بود و کلیات
امور مطلقاً بر دامن اهتمام و اشفاق بیدریغ منوط است و هر چه
رای عالی بر آن قرار گیرد تجاوز از آن در تصور عقل نمی‌گنجد و
نیز رایات شوق با حراز تقبیل انامل فتوی شعار باعلی درجات کمال
رسیده و از این دو وجه معتبر حضور مبارک عظیم مطلوب و مرغوب
است .

شعر

الحاضرون بلا حضورك غیب والفایون اذا حضرت حضور

بر وفق این مقدمه استدعا می‌رود که بدین جانب تحشم
فرمایند و عطش شوق را به افاضت زلال وصال تسکین بخشند تا
بحضور مبارک صورت قضایا در مطارحه انداخته آنچه صواب دید
رای فیاض باشد منفذ گردد یقین که دست رد بر روی تمنی نزنند و
این دعوت را که منشأ آن محض اخلاص است بقبول و اجابت مقرون
دارند . و الله منور البصار السعادات و هو مقدر السعادات .

ایضا الی بعض الاکابر

اعزالله انصار دولته زلال دعوات جاری از مشرف عذب مصادقت روان می دارد و نهال مودت را که صمیم دل مقرر و مکان ساخته از مناهل خلوص عقیدت به مزید طراوت و نضارت موسوم می گرداند و آرزومندی به مشاهده طلعت نورافزای که از سعادات ایام و حسنات روزگار تواند بود به اعلی مدارج و اقصی معارج پیوسته و موجبات آن کرامت که طراز امانی و فهرست شادمانی می شمرد غایت مطلوب و نهایت مقصود است و الله مشرق الانوار و مظهر الاثار ، اوسط ربیع الاول شبه صداقت و و داد در مرآت تحریر مرتسم و ممثّل گشت در حالتی که سعادت ازلی مساعد و عون لم یزلی مظاهر و معاضد است .

شعر

سعد الزمان و ساعد الاقبال و ذنت المنی و اجابت آمال

بی شایبه تکلف و غایله تصلف اعتماد و وثوق بر لطف اشفاق و حسن اهتمام موفور به مرتبه ایست که طایر و هم بذروه آن نتواند رسید و نطق عبارت به کنه آن محیط نتواند گشت لاشک ترقب و تربص می رود که برقرار معهود و قاعده مراسم حفظ الغیب مبذول دارد و در جمیع ابواب جمال مخالفت بزیور ملاطفت زیب و بها یابد و بنای تودد و اساس آن رسوخ هرچه تمامتر یافته بوسیله سلوک جاده مکرّمات غایت استحکام پذیرد . زیادت اطناب نرفت و ورود ملطفات النواز را متوقع است سعادت مساعد باد .

مکتوبی که امیر شیخ ابواسحق والی شیراز در حالت حبس نوشته

کل شئی هالك الا وجهه له الحكم والیه ترجعون ، چون حق
سبحانه و تعالی اینصورت مقدور فرموده هرآینه آن برادر جانی را
بقاه الله تعالی جرمی نباشد و گوییا ابیات شیخ بزرگوار سیف الدین
باخز ری قدس الله ، وصف الحال ماست .

بیت

دل خون شدو رسم جان گدازی این است در حضرت او ، کمینه بازی این است
با این همه هم هیچ نیارم گفتن باشد که مگر بنده نوازی این است

فی الجمله اگر عنان اختیار از دست داده و دل بر آن نهاده که
آسیبی بمارساند . مصراع : آخر نه من و تو یار بودیم ؟ ثانیاً چون
هرگز این ضعیف را چنین صورتی واقع نشده و در جمیع عمر هرگز
زحمت و بلائی ندیده و ضمیر آن برادر بر این معنی شاهدهی عدل
است اگر از کودکان ما مثل تغلق یا دیگری که آن برادر مصلحت
داند پیش ما فرستد . عظیم بموقع باشد و از کتب آن برادر بعضی
ارسال فرماید تا بمطالعه آن رفع مزالی حاصل آید و فی کل حال از
فحواى سخن امیر المومنین علی علیه السلام با حذر می باید بود آنجا
که فرمود :

شعر

ازانم امرونا نقصه توقع زوالا اذا قیل

سعادت دو جهانی آن برادر محصل باد . بیچاره پریشان بی گناه

ابواسحق بن محمودشاه

حاشیه :

الله الله الله اگر این ضعیف را خلاص می دهد یا هلاک می کند . جمعی
از یاران به شومی مصاحبت ما گرفتار او شده اند متعرض نشود و
زحمت بایشان نرساند . به ریز خونم و ایشان خلاص فرما زود .

این مکتوب (را) جناب شیخ الاسلام سعید خواجه معین الدین جامی
به جناب سلطان سعید نصره الدین شاه یحیی طاب ثراه نوشته

بقیت ملاذ الانام با سرهم و عزک موفور و دهرک طایع
به اوقات مرحومه دایم دعایت سوی سدره المنتهی می فرستم
که یارب در اقبال و طاعت بمانی تو جاوید تا من دعا می فرستم

به برکت طاعت درویشان و همت گوشه نشینان و دعای نیازمندان
و التفات خاطر های مخلصان روزگار همایون و اوقات میمون حضرت
فرزند شاه و شاهزاده اعظم خلاصه سلاطین العجم اعدل شاهان جهان
مرجع خواقین دوران مربی ارباب العلم و التقی مظهر کلمه الله العلیا.

شعر

ملک ری بین الانام و بینه فی القدر بین الثریا و الثری
ودهمه کیوان دون مکانه لورا مه النجم المنیر تعیرا

نصره الحق والدین مظفر الاسلام و مبارز المسلمین

اسامیا لم تزده معرفة و انما لذة ذکرناها
لا زال کاسمه یحیی و لله حفظ فی الاخرة والاولی

فقییر مخلص و دولتخواه متخصص که بدل و جان از محبان آن
شاه جهانست خدمتی به عبیر اخلاص معطر و دعواتی به مشگت اختصاص
معطر معروض می گرداند و به دعای دولت آن خلاصه ملک و ملت
مشغول می باشد .

بیت

امان خلق تویی پس دعای دولت تو وظیفه ایست که تقصیر آن روانه بود

هرچند دیده ظاهر در عالم صورت به مشاهده میسون زیبا و
مطالعه غره غرا ملک آرای تا غایت مکتمل نشده اما ، چون نقد
محبت و وداد در رسته اتحاد تمام عیار دیده و از خاص و عام اخبار
و آثار معدلت گستری و دین پروری بکرات شنیده و انوار کمالات
آن شاه پاکیزه اعتقاد نیکو ذات از دریچه دل مشاهده کرده .

بیت

از دیدن دیده گر شود دل عاشق جان عاشق توست دیده نادیده تورا

دید آن است که به عنایت الهی و یمن التفات خاطر اشرف
(مصرع) روی تو به بینیم بهر روی که هست . هذا چند ماه است
که این ضعیف به عزیمت زیارت خانه خدا و دریافت روضه
مصطفی کرة بعد آخری به شهر سیستان آمد بنابر موانع آن سعادت
علی الفور دست نداد برادرش و شیخ زاده معظم زایر بیت الله الحرام
شمس الملة والدين محمد ابقاه الله تعالی را بدانطرف که ملجا اهل زمان
است فرستاد تا دعای مخلصان و ثنای دعاگویان به جناب آن خلاصه
جهان و برکشنده حضرت یزدان برساند ، بعد از آن آنچه فرزندان
بی مانند که جاوید باد صلاح فرماید بر آن رفته شود از علو همت
آن صاحب دولت ملك و ملت توقع آنکه ملتفت حال مخلصان باشند .

بیت

يك نظر از لطف چو پیدا کنی کار جهانی همه زیبا کنی

سنن اخلاق حمیده و سیر پسندیده در دل مخلصان جای گرفته.

بیت

ممتع بادی از اقبال و برخوردار از دولت
همی تا مرغ زرین اندرین سبز آشیان گردد
ز حق امید میدارم که هرچا امید میداری
ز اسباب جهاننداری همه بهتر از آن گردد

از موافقت و متابقت که به تجدید با حضرت پادشاه اسلام
خلدالله ملکه که پادشاه و مخدوم و عمت فرموده اند خاطر مخلصان
عظیم شادمان شد. چه صلاح جز این نبوده و نیست هم براین سیر
پسندیده راسخ و مستمر باشند تا موجب سعادت های بی کران و سبب
نکبت حساد و دشمنان گردد و هذه کنایه عرصه گیتی به نفعه
عنایت حضرتت معطر باد و اطراف و اکناف عالم نبور معدلت آنجناب
منور بالنبی و آله و صحبه خیارالبشر، آمین رب العالمین الفقیر
المخلص المشتاق معین (الدین) جامی عفی الله عنه.

کتاب مغدومی و والدی المولی الاعظم السعید غیاث الملة والدين
 علی بن مولی السعید معین الملة و الدین جمال الاسلام طاب ثراهما
 من لسان السعیده الشاه یحیی طیب الله مرقدہ الی المولی الاعظم
 السعید ملک العلمای الاعلام فی عصره سعد الملة و الدین التفتازانی
 علیه الرحمة

متمتع الله المسلمين بطول بقایه و نور ابصار المؤمنین بنور
 لقاہ ، خوالص دعوات و نفایس تحیات کہ اشعه لمعات آن چون
 بارقه نور از چہرہ خور تابان باشد و قطرات زلالش چون رشحات
 سلسبیل بروجنات ریاحین خلد روان گردد و باللعشی والاشراق و
 الغدو والاصال بدان مظهر آیات کمال و منبع فضل و افضال و
 مشرق انوار حقایق و مہبط اسرار دقایق موجه و مرسل می گردد و
 ہم عنان شمال جہان پیمای و صبا ی گیتی نورد تحف تسلیمات و
 ہدایای تحا یا سمت ابلاغ می یابد .

شعر

منا الیک مع الریاح تحیة مشفوعہ و مع الومیس رسول
 فی القلب ذکر لا یزال و ان ابی دون اللتا سیاست و مجول

جوامع ہمت و مجامع نہمت بر آن مقصور است کہ ایزد سبحانہ
 و تعالی کہ بہ سابقہ کلمہ نصرت اعلام این قویم را پیکر ظفر

بخشید و مطالب جهانیان را بوسیله انفس قدسیان در سلك فوز و نجاح کشید معتقدان حقیقی را به سعادت ملاقات جناب تقوی پناه افادت مآب که مشرع زلال عرفان و مورد عذب ایقان است . فایزو ظافر هرچند دیده ظاهر به مشاهده ردای کریم و محیای شریف محظوظ و محتطی نگشته اما در مجده قلوب و معسکر ارواح فی الصباح والرواح کرامت تعارف و موهبت ایتلاف بحصول پیوسته .

شعر

منا تعارفت الارواح و ایتلف و ان تباعدت الاشباح و الصور

شرح مفتاح که از تصانیف اعلیٰ جناب مولوی اعظمی است کالدر المنثور والوشی المنشور والنسخ المنحوک والسرا المسبوک بمطالعه رسید و عقل فیاض از آن تأویلات عزیز المعال و تلویحات عظیم المثل استیناس و استرواح یافت و روح قدسی از آن توجیهات عجیب الشأن تحقیقات مشرق البیان استفادت و اقتباس نمود . خلاصه دل و جان بنیل امثال مصنفات انیقه که مسک اذفر و کبریت احمر عبارت از آن است مایل و متعطف می باشد و ترصد می رود که حواشی کشاف هم که از مستنبطاب ذهن وقاد و قریحه نفاذ است کلخطه الوصال من الحبيب حين الغفلة الرقیب در تحت نظر و حجر ارادت آید و الله مسرع اسنه الخواطر بایدی البصایرالی تعز العلوم و مطلع ابصار المرادات علی کل عقد منظوم و وشی مرقوم توقع که در جمیع احوال میامن انفس علیه و همم شریفه برصفحات امور محبان خالص العقیده صادق الطویه ظاهر گردد که تعویل کلی بدان معنی حاصل است . حذر امن الاملال بدین کلمات اقتصار رفت برکت وجود مبارک در بلاد اسلام شایع و مستفیض باد .

عنوان^۱

به شرف مطالعه اعلیٰجناب تقوی پناه افادت مآب مولانای اعظم
سلطان العلماء فی العالم استاد افاضل البشرین الامم، حاوی اسالیب
العلوم المعقول و المنقول المستخرج بفکره الغواص دقایق الفروع
و الاصول السعد الذی بلی و تدالسماء رکاء و غاء و البدر الذی
ینور القلوب لمعاتاً و ضیاء سعد الملة و الحق و الدین التفتازانی
متع الله المسلمین بطول بقایه ملحوظ گردد . بالخیر و السعاده .

۱ - منظور و مقصود عنوان نامه ایست که برای علامه تفتازانی در صدر نامه او
نوشته شده بوده است .

باب پنجم

شکر و آن مشتمل است بر دو فصل

فصل اول

در شکر بخشاینده بی منت جل سلطانه

بر مقتضی وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها شکر نعم واصطناعات
منعم حقیقی عز شأنه بیرون از استطاعت بشری است و حمد و
سپاس معبود بی همتا جل برهانه و رای مقدرت انسانی امداد آلائی
مبدع النفوس و الارواح جل شأنه و عظم سلطانه بر نمطی شامل حال
معاشرت عباد است که چون قوت ناطقه در صدد توضیح عشر معشار
آن آید از بدایت کار تمهید قواعد این طاق اخضر تا نهایت زمان
انطواء این بساط اغبر نطق عبارت بدان احاطت نیابد و مودای
مواهب و عطایای خالق الاجسام و الاشباح تقدست اسماوه و توالث
نعاوه در شأن عامه بر ایا به حیثیتی است که از بدو ایجاد موجودات
و اختراع صور و ماهیات تا انقضای مدت بقای مکونات اگر طاقت
بشری تمنی عدد احصای آن از وصول به کنه آن قاصر آید ترادف
صنوف عواطف و اهب المن والافضال در حق قاطبه خلایق از آن
طور که خرد فیاض را در مضمار بیان آن مجال جولان تواند بود

بیرون است و تبایع فنون عوارف محقق آلامال و مقدر الارزاق و
 آلاجال جلت عظمه و علت کلمه در باره جمهور بندگان از آن مرتبه
 که عقل دوراندیش را در میدان ادراک استطاعت و امکان تعقل آن
 باشد افزون اصناف الطاف که وهاب علی الاطلاق عم نواله از کارخانه
 غیب در شأن نوع انسان بظهور می‌رساند بواسطه اقلام چگونه
 صفت تقریر پذیرد و انواع اعطاف که فیاض بی‌منت شمل افضاله
 در باره طبقات انام افاضه می‌فرماید و بوسیله هر کلك و بیان چگونه
 سمت تحریر یابد .

شعر

اذا كان شكرى نعمة الله نعمة على لها فى مثلها بحب الشكر
 فكيف بلوغ الشكر الا بفضل و ان لت الايام واتصل العمر

و از جمله آثار نعمت الهی و عطیت نامتناهی نسبت بحال اهل
 اسلام وجود مبارك اتقیای اهل البیت و علمای محقق است که آیات
 بینات منقبت و بزرگواری ایشان بقلم عطارد بر صفحه خورشید و
 ماه مسطور گشته است و آیات علو همت و بسطت جاه و منزلت
 ایشان باوج نیرین و ذروه فرقدین پیوسته از کمال فضل و تقوی
 جهانیان را از ورطات مهالك خلاص داده‌اند و از روی علو قدر
 دست در نطق گردون زده و پای برفرق ثریا نهاده .

بیت

کی این شکر نعمت به جای آورم و گر پای گردد به خدمت سرم

فصل دوم از باب پنجم

در

شکر خلق

آن جسم منم که مدح جان خواهم گفت وان لعل که آزادی کان خواهم گفت
شکر نعمت که همچو گل تو بر توست سوسن نیم و بصد زبان خواهم گفت

انواع اعطاف و نوازش و مرحمت که بی مقدمه خدمتی در باره
این خدمتکار يك جهت مبذول فرموده و می فرمایند بکدام عبارت
شرح توان داد و بکدام بنان در سلك بیان توان کشید .

بیت

توفرض کن که چو سوسن همه زبان گردم کجا ز عهده تقریر آن شوم آزاد

بروفق . من لم یشکر الناس لم یشکر الله ، اگر در اجل موعود
مهلتی باشد حسب الاستطاعه وظیفه شکر عواطف لانهایت از هزار
یکی بقلم اخلاص برصحیفه روزگار و صفحه لیل و نهار مرقوم
گرداند و مجالس و محافل را به ذکر آن معطر دارد .

بیت

ازبنده نوازیت چو سوسن شده ام هر عضو زبانی و هزار آزادی

دیروز شمه ای ذکر مکارم اخلاق خداوندی که بقلم عطارد بر

صفحه خورشید و ماه مسطور است رقم زده بیان می‌گشت و بعضی از مراحم بی‌کران آن حضرت که به فسحت ساحت صدر جهانیان را در کنف رعایت و حمایت خویش مقرر و مأوای داده در سمت عبارت می‌کشید با وجود آنکه در علم و عمل بضاعت خویش مزجات و در قول و فعل پایه خویش قاصر می‌یافتم به میامن آن دستی که به حسیض سخنوری نمی‌رسید به اوج فصاحت دراز کردم و پائی که از تحطی معنی مراد تجاوز نمی‌کرد بر مراتی بلاغت نهاد با خویشتن گفتم .

بیت

کار من منظوم گشت از دولت او لاجرم لفظ من در مدح او چون در منشور آمده است

چون به یمن عاطفت بی‌پایان قوافل آمال به ساحت نجاح رسیده
و چمن‌آرزو از فیض اسعاف شاداب است .

بیت

يك روز نیست كاز تو هزاران هزار نوع در حق من كرامت و احسان نمی‌رسد

رجاء صادق که در مقابله آن هر روز به حسب مسامحت طبیعت
برخی از مناقب ذات عديم‌المثال در حیز عبارت آید و سلك هر کلام
که به مساعدت ذهن فاتر در معرض ظهور آید به جواهر ذکر شریف
معنون گردد مأمول که برقرار بنظر عنایت مخصوص و سرافراز
داشته آثار تربیت بوضوح پیوندد .

بیت

هر آن را که آری به خاطر درش ز چرخ برین بگذرانی سرش

سایه مرحمت و عاطفت مغلد باد .

ایضاً فیه

رفع الله معارج اقتداره . دعوات فراوان و تحیات بی پایان که
شمه ای از روایح آن در معاهد ارباب کمال عطر آمیزی کند و نفعه ای
از نسایم آن در مجالس اهل فضل و افضال غالیه سائی نماید بدان
منبع رشحات حقایق و معارف و مظهر آیات صنایع و لطایف موجه
و مرفوع می دارد و صحایف ایام ولیالی را بذکر مآثر و معالی
می نگارد و شوق و شغف به احراز سعادت حضور انور و محاوره
روح پرور و مشاهده فضل گستر که غایت مطالب و نهایت مآرب
اولی الالباب است دوی آلاذاب تواند بود به اعلی مدارج واقصی
معارج پیوسته و از مدارك افهام و مصاعد اوهام گذشته عشرین
صفر ختم بالخیر والظفر مرقوم گشت در حالتی که بر مناهج
خدمتکاری و طاعت داری بندگی حضرت اعلی سلطنت پناه خاقانی
خلد الله تعالی فی الخافقین ملکه و سلطانه ثابت و راسخ است و مادام
که طایر روح در آشیان بدن نشیمن سازد برین طریقه مواظبت
خواهد نمود و سر رشته رضای خاطر حجاب آن حضرت فلك کمیت
از دست نه خواهد داد و حقیقت آنکه همواره حقوق تربیت و عاطفت
پادشاهانه نصب العین ضمیر است و زبان قلم از ذکرشکر آن قاصر
و انواع الطاف و اشفاق که آن جناب در باره این مخلص حقیقی

مبذول داشته به کدام عبارت شرح توان داد و بکدام بنان در سلك
بیان توان کشید جزا کم الله تعالی عناخیر الجزاء فی الاولی والاخری
بر وفق من لم یشکر الناس لم یشکر الله در مقابله آن لطف ها
حسب المقدور مراسم شکر به تقدیم میرساند و یقین حاصل که
برقرار مهمات مخلصان به اهتمام و اشفاق خود منوط شناخته در
مراعات دقایق حفظ الغیب اجتهادات موفوره مبذول فرماید که
اعتضاد کلی بدان معنی حاصل است فضایل و معانی مستدام باد .

باب ششم در شکایت

و آن مشتمل بر چهار فصل است

فصل اول از باب ششم

در

شکایت از اختلال حال

نه از سپهر امیدم نه از زمانه وفا چه طالع است مرا لا اله الا الله

مدتمهای مدید است تا این حقیر خیال فراغت در خواب ندیده
و چهره استقامت در آئینه تصور نیافته عقد دستار جمعیت چون
زلف خوبان ماه پیکر مشوش و عهد ناپایدار رفاهیت چون مذاق
فراق دوستان ناخوش .

حقا که اگر نه غم های تو بر تو عنان قلم را از بنان می ربود و
عروس بیان را از نزدیک داماد مفکرة ام دور می داشت شرح اختلال
حال خود شمه ای بعرض میرسانید خلاصه سخن آنکه از باب فضل
اگرچه زینت و آرایش جهانند دایما از ذخایر جهان بی نصیب اند.

شعر

یا ناظر اترجوا السعادة العلی هیما تضر ب فی حدید بارد
من این اترجوا السعادة و العلی والمشتري ابداء عدو عطارد

رجاء صادق که به میامن التفات خاطر انور زهر قاتل غصه
به شربت خوشگوار عیش مثنی مبدل شود خمار حادثه از جرعه
نشاط انگیز مراد مندفع گردد همیشه به اعانت دولتخواهان موفق
باد .

فصل دوم از باب ششم

شکایت از روزگار و اهل آن

عفاء علی هذا الزمان فانه زمان عقوق لا زمان حقوق
فکل رفیق فیه غیر موافق وکل صدیق فیه غیر صدق

تصاریف ایام را سرانجامی نیست و تقالیب ادوار را فرجامی نه ، حوادث روزگار نه بریک طریق است تا حازم از آن به پرهیزد و نوائب دهر نه بریک قاعده تا عاقل از آن احتراز کند و دلیل بر مصداق این مقدمه آنکه ، در این عهد بد عهد که تحمل اعباء جهل بر دل هر کسی سهل شده و دانش خوش دیدار از اهل روزگار چون نحل تیره رخسار از طبایع احرار روی در کشیده مطلوب آن بود که ذره وجود این حقیر که در کنج خمول افتاده و در پس پرده اختفا مانده بر منصفه ظهور جلوه کند و قدر و منزلت این ساقط الاعتبار از مرکز خاک به اوج سپهر معرفت و ذروه افلاک عزت رسد و در این باب با مدبران دولت که به انگشت کیاست و ذکاء و فطانت و دهاء عقده مشکل ها گشایند در ترتیب اسباب و ترکیب مقدماتی که مثمر مقصود و منتهیج مطلوب باشد مطارحه رفت و از پیرخرد وجه تیسیر آن پرسیده شد خلاصه افکار وزیده کار همه بر آن قرار گرفت که در عالم اسباب و ساینده و وسایل را اعتباری تمام

و فایده بسیار است و کسوت ملا بست هر عملی بر قامت استعداد طایفه مخصوص بریده‌اند و هر نفسی از نفوس کامله از جهت تمشیت و تدبیر شغلی معین مخلوق شده و تدبیر آن شغل و تصدی آن عمل از دیگری چشم داشتن «بود خاک در دیده انباشتن».

خلق الله للعلوم رجالا و رجالا لقصة و ثريد
خود بدید است در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری

هرآنچه قواعد خیرات بدان ممهّد شود و مبانی حسنات بدان مشید گردد به لوازم آن قیام باید نمود تا از روی رفعت دست در نطّاق گردون زنی و پای برفرق فرقدین نهی به اشارت خردرهنمای و مدبران این دولت معنی سمیر ضمیر و مخامر خاطر گشت و در احراز آن منقبت سعی‌ها رفت لیکن جمعی که به هرگونه تملق اظهار محبت و اخلاص می‌کردند و از طریق تکلف منهج تملق مسلوك می‌داشتند حقوق اتحاد يك سو نهادند و از ممر غمازی و نمایی آن طایفه وهن و فتور به قواعد اجتهادات موفوره این حقیر راه می‌یافت و حسابی که به ده انگشت فکر برهم می‌گرفت به يك ایما تدبیر آن بدفعلان برهم زده می‌شد یکی از دوستان که بر حسن عهد او وثوق و استظهارها داشت برحسب اشارت كثرةالوفاق نفاق با ایشان اتفاق نمود بنا بر رعایت محبت قدیم او را تنبیه کرد و مضمون این دو بیت براو خواند.

بیت

گفتم بنالم از تو بیاران و دوستان باشد که دست جور بداری ز بی گناه
بازم جفا چه دامن همت گرفت و گفت از دوست جز بدوست مبر سعدی پناه

اصلا فایده ندارد و از منهج اخلاص قدم بیرون نهاد این حقیر از این غصه از شام تا سحر قصه سهر میخواند و از این غم روز و شب درد دردمی نوشد . خاطر من از زخم حوادث دردمند و ضمیرم از کشاکش هجوم مستمند ، آخر الامر مقامات توکل که فهرست جامع اوصاف مؤمنان است نصب العین خاطر گردانید و منخرطافی سلك من كان لله امارات عبودیت و محامل محبت رب الارباب بروجنات احوال و افعال می نگاشت و از فرط جمعیت خطاب ، مكانك تحمدی او تستریخی ، بانفس تندخوی پیش آورده گفت ، اگر دشمن دوست نمای خیال اقتدار و قوت دارد این بیچاره را عنایت آفریدگار کافی است و اگر او را نخوت بزرگی و جاه است این مسکین را نصرت و تایید الهی است . مصرع : نخواهم جز ایزد نگهدار کس .

القصه به یمن این عقیده بحصول عرض و نصح مراد نزدیک نشست و به فتح باب دولت و طلوع صبح سعادت مخصوص گشت و امانی به مصاب نجاح رسید باز دشمن چون جهان جفا جبلت سراز گریبان شوخ چشمی بر آورد و با خود خیال کث بر گرفت که نقش کعبتین مراد راست باز خواند . هیاهات زمانه بهزار زبان تهدید می کرد که در غمرات بلا منمهمك خواهد شد . بعد از آن قضیه بدان انجامید که از بدگوهری غمز و سعایتی نمود و از آسیب فلك چشم زخمی رسید و از صدمات دهر که لازمه عین الکمال می باشد ملالی روی نمود و از اتفاقات آسمانی و اتصالات اجرام فلکی مهمات در توقف ماند و بر حسب اشارت و بلونا هم بالحسنات والسیئات ، قلم تقدیر بر صفحه روزنامه قضا به خلاف ارادت جاری شد . یرید المرء ان يعطى مناه و یا بی الله الی ما یشاء اما عرصه همت فسخی

دارد و مترصد روایح عنایات الهی می باشد لا باس مع فضل الله و لایاس من روح الله توقع از آن جناب آن است که بعد از ممارست روزگار عنان اهتمام و اشفاق نامحصور به جانب مخلصان منعطف فرمایند و به احوال این دولتخواه چنان نظر کنند که پدر مشفق فرزند خلف را نگرد و به خلاف دوستان منافق دوستی این مخلص در سوایدی سینه و لوح خاطر نقش فرموده آیات بینات مودت بظهور رساند صددل رهین منت جانی باد که از او بوی وفا آید و هزار جان فدای دلی باد که بدوستان روی صفا نماید .

بیت

هزار جان مقدس فدای آن دل باد که دست باز ندارد ز دامن اخلاص

باقی حالات چون استعساء آن از توسط خامه وضوحی دارد
ناگفته می گذارد .

بیت

احوال دل بدوست نوشتن طریق نیست آنجا که قربت است چه جای رسالت است

فصل سوم از باب ششم

شکایت از بی التفاتی و عدم اهتمام

خدا الله ملکه و سلطانہ به تحدید عتبہ بارگاہ همایون به لب
عبودیت و ضراعت مقبل و ملثوم گردانیده خلود ایام خلافت و
جهانبانی و دوام سلطنت و کامرانی از حضرت ربانی مسئلت
می نماید و بر نهج معهود و طریق مألوف بوفور مراحم و شمول
عواطف خسروانه واثق و آمل است و بر جاده عبودیت و خدمتکاری
ثابت و راسخ . عشرين صفر ختم بالخیر والظفر به رفع این
صحیفه ضراعت اقدام می نماید از حال وجوب حمد آفریدگار و
الحمد لله علی سبوغ فضایله چون مدتی است که از نواب بندگی
حضرت سلطنت پناه نسیم عنایت و تفقدی نوزدید و روایح عاطفت
و اشفاق معهود استشمام نرفت و این کمترین را به رقم نسیان
مرقوم فرموده اند و منشیان روشن ضمیر عنان قلم گهربار باز
گرفته اند حقا که از این معنی به غایت متالم و متفکرو پریشان خاطر
است و بی نسیم تعطفی که از ساحت مرحمت بی پایان و زیده مشام
جان را معطر گرداند روزگار مشوش و منقص می گذرد مأمول که از
جانب چشمی ، تعطف نسیم عاطفتی متنسم گردد و غنچه اعطاف و
مراحم بی دریغ متبسم شود هر آینه ریاض آمال مزید طراوت یابد و

بدان وسیله قدم افتخار بر اوج آفتاب جهانتاب نهد زیادت جسارت
نمی نماید ، سایه سلطنت پناه مغلاد باد .

ایضا فی هذا الاسلوب

اعلی الله شأنه شمسا طالعا من افق العظمة والجلال، بنده کمینه
که مشرب اخلاص اواز صفو عقیدت به مثبت زلال عذب و صافی
است که به تعازم از مه فراق اصلاک دورت پذیر نیست مراسم بندگی
و عبودیت موظف می دارد و به جان و دل مشتاق ملاحظه پیکر وصال
مخدومی است و در سلوک طریق هواداری و مخالفت از ساق جد
متشمر .

علم الله که یکدم نمی گذرد که مطالعه محاوره علیه در برابر
خاطر نمی آید و نصب العین ضمیر نمی گردد و چون به حسب صورت
جهان بین از ادراک دولت حضور بی نور می ماند و از احراز سعادت
معانقه با عروس وصال محجوب می گردد مغموم و محروم بدین
بیت ترنم می نماید :

خیال عارضت آب است از آن در دیده می گردد

درخت قامتت سرو است از آن در بر نمی آید

حق تعالی هر چند زودتر دیده امید مخلصان دولت خواه را
به مشاهده طلعت همایون روشن گرداناد به حق حقه .

بیت

به رای روشن اعلی کازو کند خورشید بر اوج قبه چرخ احتساب ظلمت و نور

معروض می‌دارد که باوجود امتداد ظلمت شب هجران و تمادی حادثه فراق جان‌گداز هرگز این مخلص قدیم و این رفیق شفیق به تشریف سلامی در سلك مذکوران منتظم نداشت و از این چاکر مهربان و دوست حقیقی و هم‌خانه اختصاص و هم‌خواه اخلاص یاری نفرمود .

بیت

زان قاعده‌های لطف در کوی امید تا چشم زدیم چشم بر چشم نماند

کی در آئینه خیال می‌آمد که این مالک اعنه وفا را به کلی نسیامنیساگذارد و این متجرع کاس ولارا کان لم یکن انگارد . مصرع : از تونه پسندم که چنین نه پسندی . آئین کدام طایفه است رقم نسیان بر صفحات احوال مرتعشان جام اخلاص کشیدن و طریقه کدام بزرگ است حق جهانی هواخواهی کان لم تعن بالامس . دیدن حواله این معانی بطالع شوریده و بخت نامسعود است . مصرع : گناه بخت من است این گناه جانان نیست ۱ .

فی الجمله این هواخواه ثناگستر در جاده عبودیت و وفا و منهج اخلاص و صفا ثابت و راسخ است و در گوشه زاویه هواداری معتکف و مجاور و مترصد ورود مفاضات علیه می‌باشد تا موجب استظهار و اعتضاد گردد . ظلال اشفاق مؤید باد .

۱ - این مصرع در اصل چنین است : گناه بخت من است این گناه دریا نیست .

ولی نویسنده نامه به مقتضای نامه در آن دخل و تصرفی کرده است .

ایضا فی هذا المعنی

اعلی الله شأنه مخلص ترین دولت خواهان فنون عبودیات که از منشاء اخلاص و مرکز اختصاص انبغات یافته بالغشی والابکار معروض و مرفوع می دارد و صحایف ایام ولیالی را به ذکر آیات دعاگوئی دولت ابد پیوند که تا دیده عقل به انوار خورشید شریعت غرا صفحات ملك و ملکوت را مطالعه می نماید تا بنده بادمی نگارد و شوق و شغف به احراز تقبیل انامل همایون به مرتبه ایست که طایر اوهام به اجنه خیال از تصاعد معارج آن قاصر آید و من الله نیل العطیات و درك الامنیات عشرين صفر ختم بالخیر والظفر براین عبودیت اقدام نمود و به میامن التفات خاطر آفتاب اشراق فضل حق سبحانه و تعالی شامل حال است از رای عالم آرای مخفی نماند که مدتی گذشت تا منشیان بلاغت شعار و دبیران فصاحت آثار به اصدار امثله سحر نگار و انفاذ مخاطبات فایض الانوار مسامحت نه نمودند و قوت باصره از مشاهده الفاظ عذب که در سواد خط شریفشان چون آب حیات در ظلمات مندرج است حظی نیافت و هرچند روز بروز از مجاری امور دولت پایدار استفساری می رود و روح عاقله بی ورود اخباری که از آن صوب مشرق عز و جلال به مسامع پیوندد مطمئن و متسلی نمی شود اما غایت مطلوب و نهایت مقصود آن است که مواقف و مقامات همایون از ضمن تقدّمات علیه مستفاد شود و به یمن خاطر خطیر نور بصر و مسرت فواد و ابتهاج ارواح به حصول پیوندد مأمول که طلعت زیبای مراد در ورای حجاب تاخیر نماید و متواتر و متوالی صورت مرام جلوه اقبال

نماید و اشارات شریفه صادر شود تا تنفیذ مودی و مقتضی آن واسطه عقد مطالب و فاتحه عقد مآرب و توقیع صحیفه اقبال و غره صباح آمال شناسد چه ، استظهار به وجود عالی به اعلی درجات پیوسته چنانچه زبان قلم درصدد بیان آن نتواند آمد و سفیر کلک از عهده تقریر آن تقضی تواند نمود . لابد بساط اطناب مطوی گشت ، ایام جهان کامی مؤبد باد .

فصل چهارم از باب ششم

اظهار شکوه که متضمن اعراض و مفارقت باشد

هر کجا ملکی است اقطاعی من است کر به ایران گر به توران می‌روم
صد هزاران ترک دارم در ضمیر هر کجا خواهم چو سلطان می‌روم

همانا جمعی تصور کرده‌اند که بودن این فقیر در این شهر مبنی بر اضطرار است حقا که توقفی که در این مدت واقع شد . بنابراین بود که در خیال محال اندیش می‌آمد که در این جای اهل هنر و کیاست را محل و رتبتی پیدا شود و مجاری امور بروفق و نظام اول باز گردد ، خود برخلاف مراد رخسار امانی در حجاب توقف ماند و پیش عروس نهمت تتق خبیث بسته گشت . خرد رهنمای اشارت کرد که . تا کی تن مسکین را در مذلت و هوان دادن و تا چند به تعلل ، لعل و عسی و تمنی و لیت ولو ، روزگار گذاشتی .

بیت

هبالدهر ارضافی و اعتب صرفه واعقب بالحسنی من الحبس والامر

اکنون دواعی حرکت در حلب تر سکون و اقامت راجح است و در نظر عقل مسافرت عین مصلحت .

شعر

تعبت فی مرادها الاجسام و اذا كانت النفوس كبارا

رجاء صادق که هرچند زودتر کار دل رنجور از تاریکی به
 روشنائی رسد و حال جان مستمند از بیگانگی به آشنائی کشد و
 برکات سافروالقحوا و تغنموا برصفحات حال ظاهر گردد چون ایام
 بی فرجام غیبتی به ناکام پیش آورده حقا که از تصور مفارفت آن
 جناب دل بیچاره هدف تیر غم و اندوه است .

بیت

فلک را زین مهم تر نیست کاری که گرداند جدا یاری ز یاری

توقع که آن جناب فراموشی جایز نفرمایند و بظاهر و باطن
 امداد و معاونت نمایند که تعویل کلی بدان معنی حاصل است ، همیشه
 دوست کام باد .

باب هفتم

در غدرخواهی ، و آن مشتمل است بر دو فصل

فصل اول

در معذرت از تقصیر ملازمت و تهاون در ارسال مکتوبات و قلت هدایا

فصل دوم در معذرت از گناه و طلب عفو

فصل اول : از باب هفتم در معذرت از تقصیر

اعلی الله شأنه ، قواعد اخلاص و دولت خواهی را به دعایم اختصاص نامتناهی تمهید داده قواعد صدق مخالفت و معاهد خلوص مصادقت حسب القاعده المستمر به مزید ابرام مقرون و موصول است شوق و نیاز به ادراک سعادت مواصلت نه در آن نصاب است که به وساطت تقریر و تحریر به شرح عشری از معشار آن قیام توان نمود سببی که متضمن حصول این مقصود تواند بود به خوبتر وجهی محصل باد . در عشر ثانی صفر ختم بالخیر والظفر صحیفه دولت خواهی صورت رفع می یابد و تصویر رای صایب می رود که نصیحتی که در باب مسارعت عزیمت این مخلص به ادراک تقبیل پایه سریر جهان پناه فرموده حقا که عین شفقت و محض صداقت است و بر اخلاص جانی محمول داشت پوشیده نماند که مسافت با دشمن نزدیک است و اگر این مانع نبودی يك لحظه از

درگاه جهان پناه دور نه گشتی و از ملازمت عتبه سلطنت پناه آبروی حاصل گردانیده به هیچ حال جایز نداشتی اکنون اگر این گوشه را می گذارد و عزیمت می نماید ، دشمن بیشه خالی بیند و هرآینه قصد کند چون رایات جهان گشای نزدیک تر شود و از فر وشکوه و حشمت چتر همایون پای قرارش برجای نماند ، این دولتخواه فی الحال احرام بندگی بسته توجه نماید و از تراب عتبه گیتی پناه نوردیده اقبال حاصل گرداند . باقی حالات به تقریر دارنده مفوض است . دولت و دوست کامی مخلص باد .

عذر از تهاون در ارسال مکتوبات

اعلی الله شانه مخلص ترین دولت خواهان بعد از رفع اخلاص و اقامت مراسم دعاگوئی و شرح شمه ای از وفور شوق به احراز سعادت مواصلت در عاشر شعبان المعظم عمت میامنه برای انور مصور می گرداند که مثال عالی در اعز اوقات وارد شد و نسیم تفقدی که از مهیب مکارم اخلاق آن جناب هبوب یافته بود مشام جان از آن معطر گشت ، از روی اشفاق به عرض رسانیده اند که در رفع صحایف اخلاص کمتر شروع می رود ، حقیقت آنکه همواره عن ظمیر الغیب مراسم دولت خواهی اقامت می یابد . و یک لحظه از تقدیم شرایط آن غافل نیست و اگر در اصدار مکاتبات فترتی واقع می شود از کثرت تصدیعات و ملال خاطر انور می اندیشد حاشا که بر نوعی دیگر محمول باشد . حقا که استظهار و اعتضاد به اشفاق بی پایان زیادت از آنست که نطق بدان احاطت یابد یا سیاح و هم خیال به مدارج آن پیوند ، متوقع که متواتر و متوالی به انفاذ مفاوضات که واسطه عقد سعادات و فاتحه عقد مرادات تواند بود مسامحت فرماید و ابواب اصطناع و الطاف بر روی آمال و امانی گشاید که به ادعیه صالحه و اثنیه فایحه مقرون و متصل خواهد بود دولت و کامرانی مؤبد باد .

عذر از قلت هدایا

مور چون پای ملخ نزد سلیمان آورد خورد تشویر فراوان و سرافکننده به پیش
پس برآورد سر و گفت به نزدیک ملوک هر کس آن به که برد تحفه به اندازه خویش

چون رسمی قدیم است که بندگان مخلص به محقرات انبساط
نموده اند و اکابر و بزرگان به حکم تلطف و تعطف در محل قبول
آورده اند بنده نیز که خود را خدمتکار یک جهت آن حضرت میدانم
به محقر هدیه ای جسارت می نمایم و حقا که آن محقر همان حکم
پای ملخ دارد که مور ناتوان در بارگاه سلیمان عرضه کرد .

بیت

عاشقان نزد تو گر تحفه همه جان آرند بسر تو که همه زیره بکرمان آرند
مأمول که بدین انبساط پرده عفو مبذول گردد سایه عنایت
مخلد باد .

ایضا فی هذالمعنی

عظم الله شأنه از مورد خاطر و مشرع ضمیر رشحات صدق
ارادت و اخلاص سمت اجرا و رقم افاضت می یابد و لایزال ذکر
محامد خصال و محاسن صفات و مراضی عادات و شمایل گزیده و
مآثر ستوده جانب شریف که چون صبای گیتی نورد و شمال جهان
پیمای دراطراف و اکناف سایر و منتشر است مجدد می گردد و
شوق و آرزومندی به ادراک حضور شریف که در سلك مقاصد و

مطالب اندراج یافته به اعلی درجات و اقصى مقامات پیوسته والله
 مقدر السعادات و میسر المرادات عشرين ربیع الثانی مرقوم رقم
 مخالفت می گردد و انهای رای صایب می رود که جهانیان را معلوم
 و مقرر است و عالمیان را مفهوم و مصور که آن مشارالیه آفاق که
 امروز بی شائبه تکلف روی رزمه اکابر صایب تدبیر و فذلك
 صنادید روشن ضمیر است سزاوار هرگونه تعظیم و ترحیب می تواند
 بود لاشك غایت مطلوب و مقصود آن است که به حسب مساعدت
 روزگار و مسامحت اقدار لوازم حقوق اخلاص و دولت خواهی
 خدمتش چنانچه دلبخواه است گزارده آید و چنانچه حق است از
 قوت به فعل رسد حالیا عجاله الوقت را اندک هدیه ای بنا بر رعایت
 رسم در این صحبت ارسال رفت و چون لایق همت این مخلص و
 مناسب قدر رفیع آن جناب نیست تمهید معذرت می رود و پیوسته
 مترصد ورود مفاوضات شریفه و رجوع سوانح مهمات می باشد
 تا شرایط مودت و اخلاص به تقدیم رسد ایام دوستکامی مؤبد باد.

فصل دوم از باب هفتم

در معذرت از گناه و طلب عفو

به خدائی که بر خزینه ملک پاسبان کرد دولت بیدار
 کانچه گفتند حاسدان به غرض در حق بنده اندک و بسیار
 همه کذب سریع و پنهان است و نه از فضل و دانشم بی‌زار

چون معلوم شد که جمعی از اصحاب اغراض و قانالله وایاکم
 من شر مکاید هم و خبث عقاید هم به خلاف راستی حکایتی بعرض
 رسانیده‌اند . مصرع : یارب که ، زبان بریده بادا دشمن .
 حقا که انواع تفرقه و پریشانی روی نمود یمینا بعظمة الله
 تعالی که ساحت احوال بنده از آن حکایت بری است و اگر اعوذ بالله
 رای مبارك بر صدق این زلت و صدور این هفوت تمسک به جبل
 اعتذار و تشبث به ذیل استغفار کرده به گناه اعتراف نمودن و تحمل
 ادب و مؤاخذه که متضمن تربیت باشد کردن بهتر از انکار و اصرار
 می‌داند چه ساعی در این سعایت ترکیب قضایا از مقدمات متناسب
 الاجزا کرده و مدعی را تصور آنست که :

بیت

باطلی گر حق کنم عالم مرا گردد مقر و ر حقى باطل کنم منکر نه گردد کس مرا

لاجرم شفاعت و عذروسیله ساخته امیدوار است که بر مقتضی

فاصفح الصفح الجمیل رقم عفو و اغماض بر صحایف جرایم
 همگنان کشیده آید چه اگر بندگان برگناه اقدام ننمایند ذوق عفو
 بکام صاحب قدرت آن کجارسد و چون زیرستان ارتکاب اجرام نکنند
 قضیه العذر عند کرام الناس مقبول کجا راست و درست آید .

بیت

نرفته جرم منم در مقام استعفا کنه نکرده منم در مقام استغفار

مأمول که ابواب مرحمت بر روی امانی و آمال این دولتخواه
 قدیم مفتوح گردد و صفحه سیآت پایمال عفو و اغماض گشته بزال
 عنایت بی دریغ ریاض مطالب و مقاصد مزید طراوت یابد زیادت
 تصدیع موجب ملال می داند و به دعا اختصار می کند .

شعر

همیشه تا که بود نعت زلف در ابیات همیشه تا که بود نعت زلف در ابیات
 سری که از توبه پیچد بریده باد چو زلف دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال

باب هشتم در مناشیر

آن مشتمل بر چهار فصل است

فصل اول در تفویض سلطنت و ولی عهد

بر مقتضای نص تنزیل آسمانی و کلام مجید ربانی حیث قال
عزمن قائل رب هب لی من لدنک ذریة طیبه انک سمیع الدعا زمره ای
که برگزیدگان حضرت جبروت و صدرنشینان بارگاه اصطناناند
در مجال انس از پیشگاه قدس ذریة طیبه مسألت نموده اند و متکلفان
منصب نبوت عظمی و متمکنان مسند خلافت کبری که پایه تخت
رفیعشان بردوش سدره المنتهی است و زینت تاج مباحاتشان از
درر ولالی محبت و رضا بوجود اخلاف و اعقاب حمیدة الخصال و ثوق
و اعتضاد افزوده از لطایف مواهب مصور کاینات تقدست آلاوه که
خامه تقدیرش نقشی بر آب زد پیکر انسانی قرار یافت و نقاش
فطرتش رنگی ب خاک داد زرمغربی نقش گرفت هیچ موهبت و رای
ذریة طیبه و سلاله طاهره نیست و از مآثر نعم و عطیات مبدع
موجودات نوال نعماوه که ذرات عقول در هوای خورشید معرفتش
سرگردان است و سوسن آزاد به عوی بندگیش رطب اللسان هیچ
عطیه در مقابل فرزند رشید نتواند بود ، و از جمله صنایع لطف
ربانی و و مآثر فضل سبحانی جل و علاکه دولت روزافزون و عهد

همایون مارا کرامت شده آن است که دیده اقبال ما به جمال طلعت
 جهان آرای فرزندی مستعد آرایش یافته که دریای طبع گوهر افشانش
 مخزن اسرار الهی اوست دودمان ملك ز خاندان پادشاهی بنور محیا
 و فروبهای خلفی صاحب کمال منور گشته که ینابیع ذهن وقادش
 مورد لطایف نامتناهی تاگلبن حیات ابد پیوندش به نسیم کامرانی
 شکفته خاطر اشرف اعلی چون بلبل مفتون و مشعوف اخلاق گزیده
 و آداب ستوده اوست و تا نهال زندگانش در جویبار سعادت بالا
 کشیده خلاصه وجود مقدس معلی ملتفت و نگران اطوار و حالات
 پسندیده اوست از مبادی صبی به حمدالله استحقاق و استیمهال
 مناصب و مراتب علیا دارد و آیات بینات دانشوری و خردپروری
 بر صفحات ایام می نگارد از کوه حلمش لعل سلطنت چون آفتاب
 می درخشد و از دریای همتش گوهر پادشاهی چون روز روشن می تابد
 خورشید اوج سعادت است که از اول حال روشنائی می نماید و هلال
 آسمان سروری است که طوراً فطورا در مدارج کمال می افزاید از
 چهار رکن اقوال و افعالش استماع افتاد که سالیان نامحصور پنج
 نوبت ملك بردر ایوان او خواهند زد و از شش جهت عالم آوازه
 می رسد که در ظلال عاطفت و شفقت ماکشورهای معتبر در قبضه
 اقتدار او خواهد بود خرد راهنمای به هزار زبان قایل است و روح
 فیاض به لسان فصیح ندا میزند . مصراع : کاین طراز قبای دولت
 کیست .

بیت

گرامی و دری از دریای شاهی چراغ روشن از نور الهی
 مبارک تالغ فرخ سریری بطالع تاجداری تخت گیری

فرزند اعز اکرم امجد ارشد کامکار صاحب اقبال . مصراع :
 بلند همت و بسیار دان و اندك سال . ملحوظ نظر عنایت ملك متعال
 قرۃ العیون و قوۃ المتون طول الله تعالى فی دوام السلطنته عمره که
 نور حدقه سلطنت و نور حدیقه نصرت و غره جبیه سروری و
 تمیمه وشاح تاجوری است و اشعه انوار پادشاهی از جبین منیرش
 لایح است و اشراقات طلیمه دین پناهی از ناصیه مبارکش ظاهر و
 واضح .

به یمن مساعدت بخت ودلالت دولت هنرمندی را با عدل گستری
 رفیق گردانیده و با کمال استعداد نفسانی رسم جهانبانی تلفیق
 نموده و دایما نوافذ احکام ما را نصب العین خاطر گردانیده بر
 آنچه فرموده ایم اطاعت و اقتدا کرده و لوازم انوار آرای ما را
 در قوانین ملك داری و قواعد شرع گستری افشا نموده و بدانچه
 مقدور است در تشیید مبانی شریعت سید المرسلین صلوات الرحمن
 علیه مساعی مشکوره به تقدیم می رساند و هر آنچه امکان دارد در
 اقامت بر مراسم امر به معروف و نهی از منکرات رسوم جد و جهد
 مودی می گرداند لاجرم همگی همت بدان مصروف شده که قطری از
 اقطار ربع مسکون آشیان عنقای سلطنت او باشد و طرفی از اطراف
 این سطح هامون نشین شهباز فرمان روائی و عظمت او گردد ملهم
 اقبال ندا در داد که چون به نفس خود بواسطه تعلق خاطر به تسخیر
 سایر اکناف ممالك جهان به غور هر قضیه رسیدن تعذری دارد و
 به حمد الله تعالى انوار جهانبانی و بختیاری از خورشید رای
 ارجمند آن فرزند رخشان است و مایه معدلت و داد گستری در طینت
 مصفی او مخمر و مفطور و قلوب قاطبه سکان ممالك به میامن
 عدل پروری و نصفتش مبتهج و مسرور و از فرط شجاعت روز

گیر و دار نهنگ آسا در غمرات بحر هیجا شناوری می‌تواند کرد و در صف معرکه مانند آفتاب جهانتاب به تیغ زنی و خنجرگزاری قیام می‌تواند نمود و باوجود نصارت اغصان عمر ذیل همت خود را از آنچه مقتضی شباب تواند بود صیانت نموده سرموئی از مدلول کتاب الهی و سنت نبوی مخالفت رخصت نمی‌دهد هرآینه سزاوار و شایسته آن است که به منصب عالی و بمرتبه سامی خلافت و ولی عهدی موسوم گردد و در دارالسلطنه هرات که مستقر سریر سلطنت و مرکز رایات سعادت و منشاء طوایف ابرار و مسکن معاشر اخیار است و حسن اهتمام به معموری و آبادانی آنجا و ترفیه احوال ساکنان آن بلده در اعلی درجات واقصی مقامات حاصل به غور جمیع قضایای ملکی و ملی و کافه امور جزوی و کلی ممالك رسیده آیات بینات دادگستری به جهانیان نماید الحق رای مبارك که خورشید عالم آرای و شمع ظلمت زدای است بر متابعت این خاطر که محض الهام بود برفت و ملك را از بهجت استماع این معنی چهره افروخته گشت و فلك از این اندیشه دلگشای در حرکت آمد . بنا بر این مقدمات منصب خلافت و ولی عهدی به وی مفوض و موکول گشت تا چنانچه رای رزین او اقتضا کند به تعهد امر خلافت و تقلد منصب ولی عهدی قیام نماید و در تقدم لوازم ملك داری و شرایط رعیت پروری آیات بینات دانشوری بر صفحات روزگار نگارد و در تانیق روضه شرع سید المرسلین و ترویق افنان دوحه‌ی دین خاتم النبیین علیه من الصلوات از کاهها و من التحیات انماها اجتهادات موفوره بظهور رساند منشور جهانمطالع نفذه الله تعالی فی الاقطار و الاصقاع سمت نفاذ یافت تا برادران و فرزندان و آغایان و امرا و ارکان

دولت و اعضا و اعوان مملکت و جمهور اصاغر و اعالی و سایر
 سکنه و اهالی و عامه لشگریان و کافه ساکنان ممالک از حدود ترکستان
 و خوارزم تا منتهی سواحل سند و هند و دیار مصر و شام مضمون
 فرمان واجب الاتباع به اقدام متابعت و مطاوعت استقبال نموده از
 مقتضی اوامر و نواهی آن عزیز فرزندان که بی شک فہرست قانون
 عدل پروری و دیباچہ صحیفہ دادگستری و واسطہ عقد نیکوکاری
 و فاتحہ عقد نصفت و رعیت داری و طراز لباس مکرمات و افضال
 و تمیمہ و شاح سلطنت و جلال تواند بود گذرند و اوامر و احکام
 اورا مطیع و منقاد بوده از اشارات او کہ ہر آیینہ نقش نگین صواب
 است عدول نجویند و تجاوز نہ نمایند و نقیر و قطمیر ہر قضیہ
 بوقوف و شعور نواب او رسانند و امور ملکی و اعمال سیاسی ہر
 چہ روی نماید بہ آن فرزندان ارجمند عرض کنند امرا و حکام ممالک
 محروسہ و لشگریان و صحرا نشینان و کافہ طبقات قطان ممالک
 جہان شرقاً و غرباً حکم فرمودہی اورا طوعاً و رغبتاً اذعان و انقیاد
 نمودہ از شارع اشارات او قدم فراتر نہ نہند . فرزندان اعز اکرم
 مشارالہ وفقہ اللہ تعالیٰ لنیل السعادات الابدیہ والکرامات السرمدیہ ،
 مطابق فحوای اولئک الذین ہدی اللہ فبہدیمہم اقتدہ در تقلد و
 تعانق امر سلطنت و تأسیس بنای نیکوکاری و تمہید قواعد کم آزاری
 اقتناء۱ مآثر علیہ گزیدہ و بہ حسن سیرت ما تأسی نمودہ سلوک
 طریقہ معدلت بر ذمت ہمت خویش واجب و لازم شمرد و دراعلاء
 قدر علما و تقویت و تربیت فضلا و فصحا و صلحا و ابقای ذکر
 جمیل و ادخار ثواب جزیل و دفع مواد فتنہ و فساد و تأدیب و تعریک

اهل بغی و عناد و سعی موفور و جهد مشکور به تقدیم رسانیده
 معامله رعیت پروری بروجیهی پیش‌گیرده که به حسن خاتمت مودی
 نشود و سنتی حمیده پیش نهاد ضمیرسازد که به خیر و سعادت
 مفضی گردد و موافق یا بنی آنها ان تك مثقال حبه من خردل فتكن
 فی صخرة اوفى السموات اوفى الارض یات بهالله ان الله لطیف
 خبیر بدان واثق و متیقن باشد که هرچه درازل از آن بنوك خامه
 تقدیر بر صفحه لوح محفوظ مرقوم و مسطور است و اگر در دل
 سنگ ساکن یادر محدب آسمان یادر مقعر زمین کامن باشد ایزد
 عزاسمه آن را برساند لابد و ثوق و تیقن بدین معانی سبب انطفای
 نایره حرص و آز شود و مستعجب تزايد مواد قوت نفس و تضاعف
 امداد تسلی و طمانیت خاطر گردد و در رفع رسوم ذمیمه و اشاعت
 عدل و احسان قانون جهانبنایی و آئین سلطنت و پادشاهی پیش‌گیرد
 و از محدثات و بدع احتراز واجب داند و رجوع امور و اشغال
 به طایفه‌ای‌کننده از عهده آن کماینبغی تفصی توانند نمود و
 زیردستان از وجود او متضرر نشوند تا ممالك معمور و اموال
 موفور گردد عمال ولایات را از سطوت و بأس خویش خائف دارد تا
 تعدی و تطاول برضعفا جایز ندارند . دست متعدیان و متغلبان را
 از اذیال حال رعایا مكفوف دارد تا فارغ‌البال توانند آسود و رعایا
 را به خطابات عنیف مخاطب نگرداند تا در روزگار دولت او در
 ظل ظلیل رفاهیت توانند غنود و به میامن آن ایام سلطنت او از
 انقراض محروس و مصون ماند و امتداد دوران کامکارش از
 آسیب انصرام و انقطاع محمی و مأمون باشد و از عمر و کامرانی
 در جهان تمتع و برخورداری یابد قرن‌الله خواتیم اعمالنا بالحسنى
 و حصنا من خزاین عنایتة بالخلة الفاخرة والفورالاسنى کتب بالامر

العالی و عباده خلد الله تعالی فی الخافقین ملکه و سلطانه و افاض
على العالمین عدله و احسانه فی عزلا ینصرم مداه و لایبلغ منتهاه فی
غره ربیع الاول سنه عشرين و ثمانمائه .

فصل دوم از باب هشتم

در

منصب امارت

«منشوری که خواجه خسرو منشی در باب ایالت کرمان بنام امیرزاده «غیاث الدین سلطان اویس» نوشته . بر حسب اشارت حضرت وزارت پناه صاحب اعظم خواجه «غیاث الدین پیراحمد در این فصل» ثبت افتاد .

سادات و قضات وایمه و مشایخ و موالی و اصول اکابر و صدور و صواحب و اشراف و اهالی و عموم سکنه و جمهور متوطنه دارالملک کرمان صانها الله عن فتن الزمان و ضمایم و مضافات و توابع و ادانی آن بدانند که از ابتدای ظهور آفتاب دولت و تباشیر صبح سلطنت که ایزد تعالی و تقدس به میامن عنایت ازلی و عواطف لطف لم یزلی زمام حل و عقد مدار جهان و عنان مصالح دوران به قبضه اقتدار ما باز داده همواره رعایت خواص بندگان به موجب فرموده ایم که آثار آن در اقطار آفاق به صفت انتشار مقرون است و طایفه ای که اعتصام به حبل المتین دولت ما نموده اند عنایت به نوعی نموده ایم که بطون صحایف ایام ولیالی به نقوش رقوم آن مشحون بحمد الله والمنة که دلایل و محایل آن معنی بر صفحات روزگار چون نور خور واضح و جهانگیر است و به روزگار رأفت

ما برآوردگان تربیت ما در اقصای و ادانی ممالك هريك سزاوار
مسند و صاحب سریرند .

بیت

بر آستان دولت ما هر که رخ نهاد نگذشت هفته‌ای که زاهل سریر شد

مقصود از تحریر این کلمات و تسطیر این مقدمات آن است که :
غیاث‌الدین سلطان اویس که حاکم و داروغه آن ولایت بود توهّم نموده
سپر حجاب در روی کشیده بود و از مقام متابعت چند روزی تقاعد
نموده و مقتضی ادعای سبیل ربك بالحکمه و الموعظة الحسنه او
را به نصایح و مواظب به طریق صواب دلالت نمودیم و سر معنی
و الله یهدی الی سبیل الرشاد در شأن او ظهور یافته اقبال وار
بدرگاه عالم پناه که قبله سلاطین روزگار و کعبه خواقین کامکار
است آمد و بشرف بساط بوس سرافراز و مستسعد گشت و در موقف
تقصیر و مقام مؤاخذه ایستاده زبان معذرت گشاد و وسیله نجات
این ابیات ساخت .

بیت

آن گنه دارم که نتواند نمود آسمان در معرض عذرم قیام
من چه کردم آنچه آن آمد ز من تو چه کن آنچه از تو آید والسلام

چون محقق است که نوع انسان از خطا و خلل خالی نیست و
حسنات حقوق خدمتکاری آبا و اجداد او در این خانواده مبارک به
مرتبه‌ای شامل است که ماحی سیّات اعمال و افعال اولاد و احفاد انسان
می‌تواند بود بر وفق مدلول ان الحسنات یذهبن السیّات جرایم و
زلات او را عفو فرمودیم و رقم نسیان بر جریده خطا و تقصیرات

او کشیده آمد . و بحکم اقیلو من ذوی الهفوات بدین خطا مبشر
گشت .

بیت

از ما همه نوازش و انعام چشم دار کآزار خلق عادت خلق کرام نیست
ما از گناه خلق تجاوز کنیم از آنک در عفو لذتی است که در انتقام نیست

اظهر الفراط العنايه حكومت و داروغي آن ولايت بدستور
سابق بدو تفويض رفت و زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق
و فتق امور آنجا به كف اختيار او موكل گشت و اين منشور لازل
منفذا الي يوم النشور اصدار يافت تا او را والي و حاكم و داروغه
آنجا دانسته اوامر و نواهي كه موافق آثار الهی و مطابق فرمان
پادشاهی خواهد بود اذعان واجب و لازم شمرند و از جاده متابعت
او انصراف و انحراف نه ورزند و او را در شغل حكومت نافذالحكم
دانند و گماشتگان او را قوی دست و متمكن دانسته مجال مشاركت
غير نسبت با او محال تصور كنند . او نيز بايد كه اقتفا به آثار
دولت ما نموده در دارائی رعيت و معموری ولايات و ضبط مملكت
و استقامت امور و استدامت جمهور و دفع متعدی متغلبان و استرضای
احوال برایا و اقامت مراسم عدالت و لوازم سویت اهتمام ظاهر
گرداند و بنوعی زندگانی كند كه رضای حضرت باری عزشانه و
شكر حضرت و رعایت رعایا بدان مقرون باشد و عندالله و
عندالرسول شرمنده نباشد .

چنانزی که چون پرسدت کردگار نه پیچی سر از شرم روز شمار

فی عشرين ذی الجحه لسنه سبع و عشر و ثمانمائه .

نامه‌ای بقلم مؤلف بهایون نامه

«منشور ولایت کرمان از املای «مؤلف همایون نامه» بنام امیرزاده
«غیاث‌الدین سلطان اویس» که بر وفق اشارت آصفی هم بر این منوال در سلك
تحریر آمد .

سادات و قضات وایمه و مشایخ و اکابر و صدور و معارف و
مشاهیر و اصول و اهالی و عامه متوطنان و کافه رعایا و ساکنان
دارالامان کرمان صانهم الله تعالی فی حجرالسلامه و نظم امور هم
فی سمطالاستقامه بدانند که چون به میامن عنایت بخشنده بی منت
جل و علا که ساحت ملکش چون عرصه قدرت نهایت پذیر نیست و
غرارت بحار حکمتش چون امداد رحمت محمود و محصورنه قلم
تقدیر به تقریر سلطنت ممالك جهان بنام ما جاری گشته و در
اقطار عالم چندین هزار خلق در زیر سایه عدالت و احسان ما جای
گرفته اند، هرآینه واجب و لازم است شکرانه این موهبت را بدانچه
ممکن تواند بود اقتضای مآثر ربانی عزاسمه نمودن و در تخلق به
اخلاق یزدانی جل ذکره بقدر وسع سمی جمیل مبذول داشتن و
برحسب اشارت نبوی حیث قال علیه من الصلوات از کاهها و من
التحیات انماها ان الله یحب ان یری اتر نعمته علی عبده چون عنان
عنایت ازلی بدان معطوف است که ازینابیع کرم فیاض سبحال نوال
برحدایق مطالب و مآرب معاشر عباد افاضت فرماید و دواعی ارادت
لم یزلی بدان موقوف که از خزانه نعم بی منتها ابواب احسان و
افضال بر روی امانی و آمال سالکان مناهج عبودیت و طوایف

مخصوصان بریت گشاید لاجرم از ابتدای ظهور پرتو اقبال از افق تقدیر سبحانی الی یومنا هذا که هنگام استعلای آفتاب سلطنت همواره همگی خاطر اشرف اعلی بدان ملتفت بوده و هست که افتقاء للمآثر ثابته دربارہ بندگان مخلص که اعتصام به حبل متین دولت ما نموده اند ابا عن جد در حدیقه رقییت سده ی جهان پناه حفت به تأیید الاله نشو و نما یافته انواع نوازش و مرحمت ارزانی فرماییم چنانچه آثار آن بقلم عطارد بر صفحه ماه و خورشید مرقوم شود و صفحات ایام و لیالی بنقوش ذکر آن مشحون گردد و بحمدالله تعالی مخایل این معنی چون اشعه انوار خورشید عالم افروز در اقصای وادانی ممالك جهان ظاهر و واضح است و پروردگان نعمت این خانواده همایون و برکشیدگان این درگاه جهان پناه و برآوردگان این بارگاه فلك اشتباه در ظلال رأفت پادشاهانه همه نجوم آسمان عظمت و رجوم شیاطین اعداء مملکت اند .

بیت

بر آستان دولت ما هر که رخ نهاد نگذشت هفته ای که زایل سریر شد

و مصداق این حال آنکه در زمان بندگی حضرت خاقان سعید امیر بزرگ جهانگشای انارالله برهانه چون آید کوبهادر کمر خدمتکاری بر میان بسته به مقدار وسع و طاقت به خدمات شایسته قیام می نمود به حکومت و ایالت دارالامان کرمان موسوم شد و مدت ها او و فرزندان به عروه ی و تقی تربیت و عاطفت بندگی حضرت خاقانی معتصم تا آید کوبها در در سپردن جاده مطاوعت سپری شد در لزوم طریقه اختصاص و نیکوکاری بندگی منقضی گشت بعد از آن پسران به افتقار آثار پدر نامدار نسبت با درگاه سلطنت پناه

طریقه خلوص نیت پیش نهاد ضمیر ساختند و به تبع رسوم او وظیفه‌ی صفای طویت را التزام نمودند از این جانب نیز نسیم عواطف پادشاهانه و شمال عواطف خسروانه از مهب عاطفت بی پایان برایشان وزید و چند کرت که لشکر شیراز در اوایل حال به استخلاص و تسخیر کرمان توجه می نمودند حکم جهانمطاع لازال نافذا فی الاقطار الاصقاع سمت نفاذ می یافت که ایشان از خواص این درگاه اند تعرض به حال ایشان نرسانند و الیان شیراز که بر لشکر اعادی مظفر و مطاع و در عرصه میدان جهانگیری و مضمار سلطنت و فرمانروائی شیردل و شجاع بودند و امرای بهرام صولت پیل افکن و مردان دل آور شمشیر زن ملازم داشته برحسب حکم لازم الاتباع عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف گردانیده آن ولایت را بی توقع قبول مالی مسلم می داشتند تا خورشید کوکبه همایون ما از مطلع عراق برآمد و آفتاب رای عالم رای به انوار فتح و نصرت شارق و رایات کشورگشائی نسیم اقبال خافق گشت استدعای حضور ایشان فرمودیم تا از مشرب تربیت آفتاب خاصیت محظوظ گردند غیاث الدین سلطان اویس بواسطه توهمی که در خاج وجود نداشت سبیل تقاعد سپرد و در آمدن بدرگاه جهان پناه تعلل جایز داشت - چون آبا و اجداد و اقارب و عشایر او همواره مناهج اختصاص خانواده‌ی خاقان جهانگشای انارالله برهانه بقدم صدق مسلوک داشته اند و او به نفسه چندین رسایل و تعلقات قدیم و جدید حاصل داشت از آنجا که مرحمت عمیم است. بر مقتضی ادعای سبیل ربك بالحکمه والموعظة الحسنه به نصایح و موعظه او را به طریق فرمانبرداری دلالت فرمودیم و به نوازش و عاطفت بی کران امیدوار گردانیدیم .

بیت

بیا که لطف شهنشه ثبات آن دارد که منمزم نشود از چنین هزار گناه

عاقبت از هاتف دولت مضمون :

بیت

هرآنکه خادم مهر تو کرد در انگشت سر از دریچه زرین برون کند چون گین

بگوش هوش اصفا کرد و از ملهم اقبال فحوی .

شعر

اليك والافالرجاء مضيع ، بسمع رضا شنیده اقبال صفت روی
بدرگاه عالم پناه که ملجاء سلاطین کامکار و ملاذ خواقین رفیع مقدار
است آورد و غبار آستان عظمت آشیان را در وردیده مراد ساخت
و به سعادت بساطبوس سرافراز گشت و به گناه خود اعتراف
نمود و در موقف تقصیرات ایستاده زبان معذرت گشاده که چند روزی
به تسویلات شیطانی پای از حد بندگی و طاعت داری بیرون نهادم ،
این زمان به ارشاد عقل رهنمای و خرد صواب اندوز راه راست و
طریق مستقیم که از نظر بصیرت افتاده بود باز یافتیم و سر رشته
متابعت که از دست توفیق رفته بود به قبضه اختیار آوردم و مضمون
این بیت وسیله نجات خود ساخت .

بیت

هر چند نه دل پذیر غذری است این جا سخن قضا و تقدیر
با عفو شه این قدر توانگفت کای عذر پذیر هذر پیگیر

بدین جرم کام جان را لذت شربت عفو آرزوست .

بیت

اینک من مجرم و توسلطان کریم کر عفو کنی و گر کشی آن توایم

رای جهان آرای که نمودار عقل کل و آینه عالم غیب و طلیمه آفتاب
نصرت و جام گیتی نمای ظفر است ملمم شد که چون نوع انسان از
خطا و زلل خالی نیست و مراقبت حقوق خدمتکاران از خواص
فطرت همایون است و پدران او سالیان نامحصور به خدمات پسندیده
این خانواده جهان پناه قیام نموده اند و بوسیله مساعی مشکور در
پایه و رتبت خویش افزوده حق خدمت و حسن شمیت ایشان
نصب العین خاطر اشرف اعلی تواند بود بروفق مدلول ان الحسنات
یذهب السیأت چون امارات و علامات اخلاص و یک جهتی او
بوضوح رسید و حقوق خدمات سابقه آبا و اقربا و عشایر او فرا
پیش چشم آوردیم و در عرصه بی منتهی عفو و اغماض خویش
دیدیم همت آستان منقبت مقتضی آن شد که پرده اغماض به حکم
اقیلو امن ذوی الهفوات عشراتهم بر روی جریمه او مسدول و به
ذریعه هواداری و جانسپاری پدر مرحومش رقم صفح بر جریده
خطاب تقصیرات او کشیم .

بیت

کسی نه نمود در عالم وفائی کازان پیدا نشد او را صفائی

در این وقت اظهار الفرط العنایه حکومت و داروغگی دارالامان کرمان
صانها الله عن الحدثان بدستور سابق به وی تفویض رفت و عنان
حل و عقد امور آنجا به کف اختیار او موکول گشت و این منشور
نفذه الله تعالی در قلم آمد تا مضمون فرمان واجب الطوع به اقدام

متابعت و مطاوعت استقبال نموده او را والی و حاکم و داروغه آنجا دانند و اوامر و نواهی او را که مطابق قانون عدالت و انصاف تواند بود به سمع اصفا تلقی نمایند و از شارع اشارات او که موافق قواعد راستی باشد قدم فراتر نه نهند و تقویت و تمشیت گماشتگان او از لوازم شمرند و مجال مشارکت غیری نسبت با او محال دانسته آنچه در ضبط و نسق آنجا گوید معتبر و معول علیه شناسند او نیز می باید که چون از ظل عقاب سلطنت با همای معدلت سایه چنان گسترده که شاهین دندان طمع از سینه دراج برکشیده و دیده آرزوی باز از تعرض گنجشگ دوخته گشته اقتدا به آثار عدل ما نموده ضعفا و عجزه و بیچارگان را که بانیاب نوایب و چنگال مصائب ابتلا یافته بودند به نوعی حمایت و رعایت کند که مجموع مرفه و فارغ البال شوند و درد رائی رعیت و معموری ولایت و ضبط راهها و استقامت امور و ترفیه خواطر جمهور اجتهادات مرضیه بظهور رسانند و بروجیهی مباشر و معتق این امر عظیم الشأن گردد که قاعده نیک نامی ممهد و بنای عدل گستری میشد ماند براین جمله بروند و اعتماد نمایند . تحریراً فی خمس عشر ربیع الثانی .

فصل سوم از باب هشتم

در

منصب وزارت و نیابت خاصه

منصب وزارت

بر مقتضای حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
 ان احب الناس الى الله يوم القيامة امام عادل مقصود کلی و مطلوب
 اصلی از اعلاء شان خلفای رفیع المکان و تبویه قدر ملوک
 و افراد احسان آن تواند بود که معاقد او طار و مناظم حاجات عموم
 انام را در سایه معدلت و داد گستری خویش منتظم و مضبوط دارند
 و ابواب نصفت بر روی عامه زبردستان برگشایند تا در صبح یوم
 النشور محبوب حضرت جبروت و ملحوظ سده لاهوت توانند بود
 و پوشیده نیست که بروفق اذا اراد الله بعبد خیرا جعل له وزیر صدق
 انواع فوز و نجاح بوجود وزرای عادل مزاج متعلق و منوط است
 و اصناف سعادت و فلاح به حسن تدبیر اعوان و انصار متصل و
 مربوط و چون بر حسب فرموده واجعل لی و زیرا من اهلی خلافت
 عظمی که عبارتی از نبوت است با وجود معاونت ملائک و مساعدت
 تخت نشینان سبع ارائک به اعانت وزیر تقریر می باید هر آینه نظم

عقود سلطنت و تنسیق بطریق اولی که به دستیاری بندگان صافی نیت و پایمردی مخصوصان صادق طویت تیسیر پذیر و استعمار بلاد و استرفاه عباد و استقامت قاطبه انام در رعایت مصالح خاص و عام از طایفه‌ای توقع توان داشت که بوفور خرد پروری و فرط دانشوری برصنادید عصر فایق و راجع آیند و عقل کل و سعداکبر به لوازم انوار فکرت و سعود کواکب نتایج رای رزنیشان اهتدا و اقتدا نمایند ضمیر منیرشان واسطه انتظام امور اقالیم عالم و مشکل گشای احوال بنی آدم تواند بود و خاطر خطیرشان به مفاتیح صوایب تدبیرات نقاب اشکال از پیکر حطوب عظمیه تواند گشود و بنا بر این مقدمه چون در این وقت جهت تصدی منصب وزارت و غمغواری قاطبه رعیت به صاحب وجودی مبارک قدم و کاملی منصف راست قلم احتیاج افتاد که عقل فیاض مساعی جمیله او را به هزار زبان ستوده باشد و انوار رأی ثاقبش زنگ اختلال از صفحات ایام زدوده نوك كلکش با خامه دبیر فلك سمر بود و دیده مصالح از پرتو ضمیر مضنیش قرین و مع ذلك بر حسب اشارت فی تقلب الاحوال تعرف جواهر الرجال غایت اخلاص و نهایت اختصاص او بعد از طول تجارب به ثبوت پیوسته باشد و کنه امانت و دیانت و راست قلمی او به آیات بینات مدلل و مبرهن گشته خرد صواب اندوز این اوصاف شریفه را بدولتخواهی متخصص دیرینه و هواداری مخلص بطلانه اشارت کرد که رضیع لبان نعمت دریا افاضت و صنیع سحاب تربیت خورشید عطیت است .

شعر

و ما هوالا غرس نعمتی التي افستاله مال النوال فاروق

و بر مثال نفس صبا و دم سحر غالیه سای فایح و منتشر که جناب وزارت پناه صاحب اعظم دستور صایب رأی نیکو خصال مبارك قدم آصف العمد و الزمان افتخار و نظام و مدبر امور جهان (فلان) اعلی الله شأنه وزیری صاحب وجود صایب تدبیر روشن ضمیر است و خبیری عالی همت و وافر منقبت راسخ الاقدام ایزد تعالی که ساحت ملکش چون عرصه قدرت نهایت پذیر نیست جاده این امر خطیر به پای همت او آسان گردانید و تسلق بر معارج این منصب جلیل بدست اجتهاد او میسر و مهیا داشته در این وقت منصب وزارت ممالك مطابق اشارت ان الله یا مرکم ان تود الامانات الی اهلها . به وی تفویض فرموده عنان حل و عقد به قبضه درایت او باز دادیم و جوامع مناصب و اشغال دیوانی ما سرها در حجر اطلاع رأی صایب او نهادیم تا به نوك خامه شب پیکر که دیباچه روزنامه فضل و براءت است امور ملکی را در حیز انتظام کشد و از سر استظهار وافر و انشراح صدر به نظم عقود دولت و ترفیه احوال رعیت و حذف زواید و ابطال اخراجات لاطایل که موجب سبکباری کافه برایا تواند بود مشغول شود و در تقدیم لوازم رعیت داری و موجبات انتعاش عجزه و ضعف و مساکین وزیردستان و اعانت ملهوفان کوشش بلیغ به جای آورد و بروجهی بساط راستی ممهد دارد که اقویا را برضعفا مجال تعدی و تطاول نماند و نام نیک و ذکر خوب مدخر گردد . منشور همایون نفذ الله تعالی فی بسیط الرابع المسکون در قلم آمد تا همگنان جناب وزارت پناه (فلان) را وزیر نافذ الامر و تایب صایب اختیار شناخته درجه او را فوق مدارج الاوهام تصور کنند و پروانه و گفته و نوشته او را چنانچه مطابق موضوع وزارت و نیابت است قایم مقام فرمان جهانمطاع

شمرند اصحاب دیوان و ارباب قلم و مباشران کلیات و جزویات امور دیوان برای او متعلق دانند و خود را از قبل او منصوب شناخته جز جاده متابعت نه سپردند و رسوم آداب محافظت نموده يك سر موی از مراعات قاعده تعظیم منحرف نه گردند و معالم حسن عنایت ما در شأن او محاذی سپهر برین و اوج ماه و پروین تصور کرده مبانی آن را بر تعاقب شهر و اعوام از وهن و اختلال مصون و مامون شمرند جناب وزارت پناه نیز باید که با تمام وظایف این شغل چنان قیام نماید که عاجلا و آجلا از عهده جواب تفصی تواند نمود . کتب بالامر العالی الصار در عن اعلیحضرت خلیفه الله تعالی فی ارضه و ظلله الظلیل علی عباده اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه تحریراً فی

منصب نیابت خاصه شریفه

بر مقتضای نص تنزیل وان من شیئی الاعندنا خزاین ومانزله الابقدر معلوم. سابقه رحمت یزدانی درمبادی ابداع موجودات هر يك از خواص عباد را در خزاین عاطفت عمیم رتبتی مقدر فرموده که آثار آن یومافیوما از ورای پرده غیب به عالم ظهور پیوند دو بارقه فضل ربانی در اول عهد کاینات منظوران نظر عنایت لاهوت را مراتب و مناصب مقرر گردانیده که شیاً فشیاً به مدارج آن ارتقاء نمایند طراز مدری که بر لباس حال مالکان از مه درایت لایح است از موهوبات سده احدیت اوست و لمعه نوری که بر عارض ارباب کمال تابان گشته از فیض ایادی بارگاه صمدیت او تا پروانه قدر از خزانه قضای ایزدی جل اسمه نفاذ نیابد قامت اقبال مخصوصان خلعت اعلاءشان متجلی نگردد و تا ذاتی مجمع محاسن خصال و مظهر صفات کمال نشود مهبط انوار لطف لایزال و محط رجال عنایت حضرت ذوالجلال تواند بود .

شعر

اقبل علی نفس و استكمل فضایلها فانت بالنفس لا بالجسم انسان

بر حسب این مقدمه در جبله مبارک مرکوز و مفلور و در صحیفه ضمیر منیر مثبت و مسطور گشته که از ارکان دولت هر آنکه به انواع استعداد و فضایل در مضماری تقریر و تحریر و

منصه کفایت و تدبیر گوی مسابقت از همگنان ربوده باشد و بساط يك جهتی و اخلاص و هواداری به قدم صدق پیموده او را به محلی شریف و موقع رفیع مخصوص فرماییم و هرآنکه به زرایت رای و کمال رویت و فرط صواب اندیشی سرآمد و فایق آید و از عهده هر امر خطیر کماینبغی تفصی تواند نمود درجه و رتبت او را روز به روز به معارج علیه رسانیم تا به میامن آن تخلق به اخلاق الهی کرامت شود و تأسی به مآثر رب الارباب تعالت نفاوه و ترادفت آلاوه روی نماید و چون صاحب اعظم دستور ممالك عجم (فلان .) از بدو شروق لوامع انوار خورشید دولت و هنگام طلوع کوكب كوكبه اقبال و ابهت بار در نظم عقود مملکت و ضبط امور سلطنت بروجهی مساعی جمیل بر روی روزگار نگاشته که لایخفی مقداره و بر طریقی آیات فطانت و استعداد و محایل صلاح و رشاد به جهانیان که لایشق عبارة و فی الحقیقه بر حسب اشارت .

بیت

نفس عصام سودت عصاما ، امروز روی رزمه اکابر و صایب
تدبیر و فذلك مجموع کفاه روشن ضمیر است .

بیت

مفاخرش متجلی به نور زیور عقل مکارمش مترقی بصوب اوج کمال

لاشك بروفق فحوی . مصراع : بقدر الكد مكتسب المعالی ،
لحظه فلحظه مواد عنایت در باره او به اعلی درجات می پیوندد و
مرتبه و منزلت او در بساط جهان پناه طوراً فطوراً به اقصی

مقامات عروج می‌کند مبنی براین چون منصب نیابت خاصه شریفه و دیگر اعمال ملکی که مطلقاً سر رشته آن به کفایت و شهمات او متعلق است به جانب او اختصاص یافت و به اصابت تدبیر راست و اجالت رای روشن او بازگذاشته مجدداً قواعد آن به مزید استعمال و انواع تأکید استحکام پذیرفت و معالم آن به اعلی درجات کمال پیوست و منشور همایون نفذه الله تعالی فی اکناف الخافقین و اقطار المشرقین صادر گشت تا جماهیر ارکان دولت و متصدیان اعمال مملکت و سادات و ائمه و اکابر و صدور و معارف و طبقات ملازمان و مقربان و طوایف لشگریان و عامه رعایا و کافه مؤمنان دارالملک شیراز و سایر ممالك که در تحت فرمان ما مندرج است صاحب اعظم مشارالیه را عزت انصار دولت و نایب خاصه و متصدی کلیات و جزئیات دانسته در تعظیم و اجلال و مطاوعت و امتثال او اجتهاد بلیغ به تقدیم رسانند و محل و تبت او هرچه رفیع تر شناخته گفته و نوشته او را که نقش نگین مصلحت تواند بود قایم مقام فرمان همایون دانند و در کل ابواب و ظایف اذعان و انقیاد به جای آورند و مناهج متابعت فی جمع الامور مسلوك دارند تا موجب مزید تربیت و نوازش پادشاهانه گردد براین جمله روند و اعتماد نمایند.

تحریر اُفی ...

فصل چهارم از باب هشتم

در منصب قضا

بر مقتضی الملك بالدين يبقی والدين بالملك يقوى ، استحکام قواعد ملك بانزما معاقد دين میسر شود و انتظام عقود به نیروی بازوی ملك متمشی گردد . بقای افسر سلطنت و سریر پادشاهی به میامن تقویت دین انور متعلق و متوطن است و قوت ساعد شرع از هر به سعی جمیل خلفای انام و سلاطین وافر احتشام متصل و مربوط . اضات ساحت ملك بی اشراق خورشید دین متعذر و اناءت مصباح یقین بی استناره مشکوة ملك متعسر غصن دوحه جهانداری از فیض رشحات دین داری استوا و استعلا یابد و به اسقات شجره دین از هبوب نفحات تائید ملك غایت اهتزاز پذیرد .

بیت

صدر ملك از آب روی دین بود با آبروی قدر دین از اعتضاد ملك یابد احتشام

و حمد الله تعالی اشارت معاهد جهانبنایی به ارتفاع کاخ مسلمانان متصور می دانیم و صفای مشرب کامکاری به اعلاى معالم دین داری موقوف می شناسیم در ظل اهتمام و اعتنای موفور و فود

دین و دولت رضیع‌اللبان اندر پناه حمایت و کنف رعایت نامحصور
رایات ملک و ملت شریک‌العنان .

شعر

فاصبح افق الدین ابیض زاهرا کماراح روض‌الملك احضر ماضرا
واقبل وجه‌الدهر و هو بمایة اعن‌الرشد معنبر اعن‌الیمین سامرا

لاجرم رقم صحیفه ضمیر منیر و نقش نگین خاطر خطیر
اشرقه‌الله بانوار الالهام و جعله مظهر فیض فضله‌العام آنست که
در تنویه قدر دین و اعلاءشان ملک غایت اجتهاد مبذول افتد و در
آنچه به رونق و رواج دین منیف و شرع شریف عاید باشد غایت
حسن اهتمام مبذول افتد و مخفی نماند که در قضیه ملک و دین
بوجود دو طایفه احتیاج است اول آنکه والی امور سیاسی و سایش
احکام ربانی باشد تا عرصه ملک را از وفور رفت به فتون معدلت
و صنوف نصفت بیاراید و چون دین را در حمایت سایه شپیر همای
همت خورشید منقبت گرفته ثغور اسلام را بقوت ساعد سطوت و
شوکت خویش از تعرض آسیب صدمات اهل کفر و ظلم صیانت
نماید . دوم ناظم قواعد دین نبوی و ضابط قضایای شرع مصطفوی
علیه‌من‌الصلوات ۱... و من‌التحیات انماها که عبارتست از ایمة
اسلام با احکام معاش و معاد از کتاب و سنت و اجماع استنباط
کنند و قاید اعنه گم گشتگان تیه تحیر و ضلال شده ایشان را
برسلوک شارع شرع مطهر تحریص واجب شناسند و بسواطع
دلایل روشن گشته که منصب قضا را از معظمت مهمام دین و امهات

مهمات ملی است و لابد استحقاق تصدی و استیمال تعاطی چنین منصبی عالی‌شان رفیع‌مکان صاحب کمالی تواند بود که فحوی حدیث نبوی را حیث قال علیه السلام لایقتضی حاکم بین‌النهرین و هو غضبان کاربند گشته بین‌الفضیلتی‌العقل و العلم جمع کرده به مساعدت خرد صواب‌اندوز میان حق و باطل فرق نهد و حقوق را در مراکز خود استقرار دهد و امروز به حمدالله و منه قاعده ملک به وساطت تیغ جهانگشای ما قایم است و دیده فتنه از بیم‌سنان جان‌گزای ما در خوابگاه عدم نایم مرآینه ادای شکر نعم‌الهی را واجب و لازم میدانیم در تمهید قوانین دین رسوم اجتهادات دین‌پرورانه تقدیم نمودن و در تنویه قدر و منزلت اسلام آثار مساعی جمیله بظهور رسانیدن و التّق سزاوار تصدی و تقلد این منصب رفیع فاضلی متدین تواند بود که به ذریعه کمال فضایل و وفور ورع و تقوی آیات بینات شرع پروری برصفحات روزگار نگارد و مطابق حق و راستی مستحقان را بفوز و نجاح مخصوص گرداند و چون جناب شرع مآب مولانای اعظم مقتدای افضل اعلم مؤیل اعظم‌العلماء و القضاة المقسطین و ارث علوم الانبیاء و المرسلین کشاف المشکلات رافع‌المعضلات سلاح‌الممالک متعدد‌الخلایق من و رطات‌المهالک افتخار و مقتدای جهان (فلان ...) اعلی الله لاعلای معالم الاسلام شانه جامع فضایل عقل و علم و جائز مناقب ورع و تقوی است معاطف اذیان همتش از غبار میل و زیغ مبرا و حسن قول و فعل او از شایبه غرض معرا بنا براین مقدمات . منصب قاضی‌القضاتی و قضا در جمیع مذاهب و لواحق آن و تقدم ارباب عمایم و ایالت ایشان و تدریس مدارس و فضل حضومات و حبس و اطلاق و تحریر سجلات و توقیع و تاریخ امثله و قبالات و سایر

مکتوبات شرعیه و اصدار حکمی نامه‌ها و مهر و قسمت ترکات و تعیین متصدیان افناد و نمط و نسق بیت‌المال و محافظت اموال ایتام و غیب و سفها و عقود انکحه بلا ولی و مع‌الولی و سایر امور شرعیه در جمیع ممالك عموماً و در دارالسلطنت هرات خصوصاً و توابع و مضافات و لواحق و ذنابات براو بحرا نجدا و غورا به آنجناب شریعت مآب مفوض و مخصوص گشت و قواعد این تفویض به مزید استحکام اقتران یافت تا بر وفق حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام حیث قال من طلب قضای المسلمین بتوسط انتهاج مناهج شرع پروری ابواب جنت بر روی خود برگشاید و بقوت عقل و علم در ضمن اعتناق این امر محبت و قربت حضرت عزت جل سلطانہ اکتساب و ادخار نماید . این منشور سمت نفاذ یافت تا مورد فرمان را به اطاعت استقبال نموده منصب قاضی‌القضاتی و لواحق آن را حیثما شرح و بین در جمیع ممالك عموماً و در دارالسلطنه هرات خصوصاً به جانب او مفوض و مخصوص دانند و ابواب مشارکت و مساهمت اغیار مسدود دارند متصدیان و مباشران شرعیات از قبل او باشند و اوامر و زواجر او را علی‌منوال الشرع الاظهر والدین الانور تلقی نمایند محتسبان به مشاورت رای او در امور حسبی خوض و شروع کنند متولیان و حکام اوقاف بی‌استطلاع رای او در قضایای وقفی مدخل نه سازند ارباب عمایم تقدم و ایالت او را گردن نهاده از استصواب او که موجب انتظام احوال اهل اسلام تواند بود عدول و تجاوز نه نمایند . مباشران امور شرعی به نصب او منصوب باشند و اگر رقم عزل بر صفحات ایشان کشد خود را معزول دانند . مولانای اعظم ... نیز در سلك جاده شرع مطهر و دین منور اجتماعات مرضیه بظهور رسانیده و فحوی لاینفع مال ولا بنون الامن اتی الله

به قلب سلیم نصب‌العین دانسته به نوعی قدم در این طریق نهد
که موجب رضای خالق و رفاهیت خلایق باشد تا به میامن آن قواعد
ملك ممهد و معاهد دین مشید مساند و الله‌الموفق و المعین .
تحریرأفی ...

باب پنجم

در

در احکام و پروا نجات مختصر

و آن

مشمول است بر دو فصل

فصل اول . در احکام فی الامر المعروف و النهی عن المنکر و رفع البدایع و التکالیف و تمهید قواعد العدل و الاحسان و استمالت الرعیت .

بر حسب الفرموده حضرت آفریدگار جل شانہ و عظم سلطانه
فمن اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه سنت یزدانی
بران جاری است که هر آفریده که روی سوی درگاه صمدیت آورده و از
(او) نیکوکاری و احسان بظهور رسد در سده ی احدیت او را ثواب جمیل
و اجر جزیل کرامت شود و به میامن عنایت الهی و برکات تایید
نا متناهی چون در بدو عهد کاینات قلم تقدیر به تقریر ایالت مملکتی
بنام مارانده اند و در قطری از اقطار اسلام رعیتی را در زیر سایه
عدالت ما جای داده رقم صحیفه ضمیر و نقش نگین خاطر آن است
که لله و فی الله پروا بال عدل و احسان بر فرق بزرگ و کوچک و دور و

نزدیک گسترده شود و ابواب انصاف بر روی عامه زیرستان گشاده آید تا بدان ذریعه ثبوتات ابدی و درجات سرمدی مدخر گردد و بر مقتضی کلام مجید ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی و مضمون حدیث نبوی علیه افضل الصلوات ان احب الناس الی الله یوم القیمه امام عادل بر ذمت همت ما واجب و لازم است ، جناح معدلت بر کافه رعایا مبسوط گردانیدن و امور و مصالح عموم خلق به یمن عدل پروری مضبوط داشتن و اقامت امر معروف و نهی منکر که موجب رونق روز بازار شرع محمدی و مثمر نصارت گلبن دین احمدی است از اهم مهمات شمردن و قلع بیخ ظلم و عدوان از ممالك و ولایتی که امور آنجا بر مدار احکام مادایراست بر جمیع قضایا مقدم داشتن و جاده احسان و انصاف به قدم اجتهاد پیمودن و به صیقل عدل زنگ ظلم از صفحه روزگار زدودن و آیات نیکوکاری بر چهره روزنامه دوران نگاشتن و رایات رعیت پروری فراز تارک برجیس و کیوان افراشتن تا بدان وسیله یوم یقوم الروح والملائکه در سلك منظوران عنایت جناب لاهوت و ملحوظان حضرت جبروت منخرط توانیم بود و این معنی مصور ضمیر و مقرر صمیم گشته که به تایید باری عز اسمه سلسله عدالت در مملکتی که به اهتمام این جانب مخصوص است مبرم ۱ گردد و مواد مناهی و فجور از ساحت آن مطلقا متحشم ۲ شود سیما دارالامان اصفهان که مستقر سریر سلطنت و مقر عز و دولت است و امور ساکنان آنجا در تحت فرمان ما منضبط و انجام مهمام و اسعاف مرام طبقات متوطنان آن حوزه بوفور تعطف این جانب

مرتبط . بنابراین مقدمات حکم جهانمطاع در قلم آمد تادر امر معروف و نهی از منکرات غایت سعی و اجتهاد اقامت کرده در دفع بدراهان و زجر فاسقان و متمردان و اراقت خمور جد موفور و جهد مشکور از حیز امکان به مکان ظمهور رسانند و هرآفریده که بر شرب خمر و دیگر معاصی اقدام نماید خطاب عنیف و بازخواست بلیغ نموده به نوعی مواخذت نمایند که موجب اعتبار و تنبیه و تیقظ همگنان باشد مقرر است که چند مصلحت که به رفاهیت خاطر رعایا یباد ۱ می گردد به رعایت رسانند اول آنکه : فیما بعد اندک و بسیار براوقات عام و خواص و سایر مزارعان و رعایا و اصناف و محترفه و اهل بازار توزیع نکنند و تقسیمات و تخصیصات قطعاً و اصلاً مزاحم و متعرض ایشان نشوند و این قضیه را مستمر دانسته در هیچ وقت از اوقات از آن قانون بیرون نروند و خلاف آن در صحیفه خیال نه گذرانند . هرآنکه این قاعده را تغییر کند و بعدالیوم بقول و فعل صریح و کنایت ۲ و رمز و اشارت به علت توزیع و دست انداز و تخصیصات مطالبتی کند در لعنت و سخط باری تعالی باشد دیگر محصلان به جهت تحصیل وجوهات به ولایت نه روند هرکس راهر آنچه متوجه دیوانی باشد خود به قسطی که از دیوان معین شده به خزانه فرود آورد و دیگر ابواب مطالبت و جوه مساعدت و مستظمیری بکلی مسدود شناخته خلاف این معنی جایز ندارند و دیگر بعلت شناقص گذشته و محاسبات سابقه قطعاً بر رعیت حوالتی نه کنند و قول و قلم بتکچیان که الحاله معزول و ممنوع اند از درجه اعتبار ساقط شمرند دیگر از دیوان اصلاً در اوقاف عام

توقعی نه کند و مجموع منالات وقفی به مصارف وجوب و نصاب استحقاق رسانیده آنچه عرضه اطماع مستاکله و متغلبان باشد از ایشان انتزاع و استخلاص نمایند و دروجه عمارت مساجد و بقاع نشانند و امامان و مؤذنان بروظیفه خود مداومت^۱ بر اقامت صلوات و ادامت جماعات ارساق (؟) جد متشمر باشند و در تعمیر مسجد و ترتیب مصالح و فرش آن جهد بلیغ به تقدیم رسانند و اگر منال وقفی نداشته باشد یابدان وفانه کند صورت آن معروض دارند تا از خاصه شریفه نسق رود. دیگر علما و ائمه اسلام کثرهم لله تعالی در مدارس بر درس ادبیات و شرعیات و علوم دینی و مقدمات و متممات آن اقتصار نموده از خوض در اقوال فلاسفه و آنچه به بدع و ضلالت مودی شود احتراز واجتناب نمایند.

همگنان علی اختلاف الطبقات در استحضر معتقد اهل حق سعی نموده و از مقالات اصحاب اهوا و بدعت متحاشی بوده فرزندان را با استادان نیکواعتقاد سپارند و بر تعلم ایمان و اسلام و فرایض و سنن وضو و نماز و حفظ قرآن مجید و اکتساب آداب انسانی و کمالات نفسانی تحریص نمایند و مسأله ایمان و اسلام را بر صحیفه دل و زبان نگاشته از هر کس سؤال کنند تا نقش نگین خاطرها گردد.

دیگر. شخصی که در صدد وعظ و تذکیر آید تا قضات اسلام اعلی الله شأنهم بر قدر دانش و نصاب اهلیت او واقف نشوند او را مجال نه دهند که متصدی آن امر خطیر شود.

دیگر هر صورت که خلاف قانون معدلت و راستی روی نماید

در حال بعرض رسانند تا اهل جرایم بر آن وجه به خطاب عنیف مخاطب گردند که موجب اعتبار سایر بد راهان باشد سبیل کافه رعایا و عامه برایا آنکه بدین معانی استظهار و امیدواری افزوده هیچ تفرقه به ساحت ضمیر راه نه دهند و یقین دانند که مخزون خاطر اشرف و مکنون ضمیر انور . آن است که مراسم عدل پیروزی و داد گستری و رعیت نوازی کما هو حقّه ارزانی داریم و آیات شفقت و رحمت بروجنات ایام نگاریم . بر طبق فرموده تعاونوا علی البر والتقوی در اشارت بنای نیکوکاری و پرهیزگاری متفق می باید بودن و آثار التعظیم لامر الله رقم صحیفه باطن و پیوند دل و جان ساختن و رایات الشفقه علی خلق الله بذروه و اعتلاء افراختن تا از آسمان امداد رحمت و از زمین مواد نفع و برکت مترتب شود بالخیر انشاء الله از جوانب براین جمله روند و چون به توقیع اعلی موشح گردد اعتماد نمایند تحریراً فی ...

در خطاب

نظم عقود و مهمات دین سیدالمرسلین فی عامة الاوقات مسخزون
 طبع عدل پرور و نصب رایات ملت خاتم النبیین علی ای حال مکنون
 ضمیر انور است و اظهار شعار امور ایمانی فہرست مکارم اخلاق
 واعلاى معالم مسلمانى نصب العین خاطر خطیر بالعشی والاشراق
 بنابراین چون منصب خطابت و امامت از جلایل مہام ملی و اشغال
 دینی است و قواعد و عواید آن شامل حال طبقات و طوائف اسلامیان
 شخصی در صدد اعتناق آن میتواند بود کہ بعد از احراز سہام فضیلت
 و پرهیزکاری و اکتساب انواع کمالات و اقسام دین داری از لہجہ
 مقبول و بیان واضح و اصوات دلگشای و الحان روح افزای او قلوب
 سامعان متاثر و مفتوح و صدور اہل جمعیہ منور و منشرح و بہ ایراد
 آواز حزین و القاء غنہ مرق دلہای ارباب اخلاص و یقین ربودہ و
 بہ صیقل حسن ادا و مہابت صدا زنگ غفلت از پیکر آیینہ ضمائر
 شنوندگان زدودہ . گرداند . ان فی ذلک لذكری لمن کان لہ قلب
 او القی السمع و ہوشید الحق مولانای اعظم اسوۃ العلما والوعاظ
 والحاج و الحرم افضل اکابر القراء زبدہ اعظم الخطباء مفخر و
 یگانہ ایران معی الملة والدين ادام الله برکات فضایلہ بہ صفات مشارالہا
 موسوم و موصوف است و از صفحہ تشرع او غبار شک و شبہہ
 برخاستہ و چہرہ دیانت او بہ زیور کمال خرد آرایش یافته و جمال
 حال او بہ حلیہ فطنت و ذکاء زینت و بہا گرفتہ ، در این زمان کہ بمکان

رفیع و رتبت شریف خطابت مسجد جامع داخل یزد متصاعد شد
شواهد و دلایل معرفت آن شغل از او صورت و معنی بغایت وضوح
و نهایت به ظهور انجامید و آثار و مخایل آن در صحیفه احوال او
مطالعه افتاد و نسیم محاسن سیر از صوت دلپذیر او تنسم رفت
وامارات مکارم عادات و مراضی خصال او تفرس کرده آمد . قال
ذوالنون الاصاب الطیبه مخاطبات و اشارات آلهیه استودعت عندکل
طیب . بدان سبب خطابت و امامت مسجد جامع مذکور لازالت
ساحت مشرقه الانوار مستفیضه آلاثار بدو مفوض گشت تادراین
مهم خطیر به ایمه سلف تشبه نموده به شرایط و لوازم آن قیام
نماید و در اقامت فرایض و سنن آن چنانچه از او متعارف است هیچ
دقیقه ای مهمل نه گذارد حکم جهانمطالع در قلم آمد تا همگنان او را
خطیب و امام مسجد مذکور دانسته در توقیر و حرمت داشت جانب
عزیزش مساعی جمیله بظهور رسانند و او را در تکفل آن شغل
متمکن شمرند و در موجبات حفص عیش و فراغ خاطر او کوشیده
نوعی سازند که رافع الحال و مطمئن البال به مراسم آن اشتغال
تواند نمود براین جمله روند تحریراً فی ...

در حکومت اوقاف

چون فلان مدت‌های مدید است که متصدی اشغال خطیره می‌باشد و از عهده هرامر مشکورالسعی والاثّر تفصی نموده و آیات فضل و استعداد بوجه شرع پروری و حق‌گستری بظهور رسانیده در کلیات امور برنمهی لطایف اجتهادات ظاهر گردانیده که آثار آن بر صفحات و صحایف دوران مسطور است بنا بر آن پرتو خورشید تربیت پادشاهانه بر صفحه حال و پیکر امانی و آمال او اشراق پذیرفت و مفاتیح امرونی در حکومت اوقاف خراسان بدست درایت او منوط گشت تا چنانچه از کمال تیقظ او متعارف است روی به نظم مصالح آن آورد و تمامی بقاع را معمور گرداند و تمامت محاصیل و منالات وقفی به مصارف وجوب و نصاب استحقاق رساند و بعد از تعمیر و ترمیم آن مرسوم عمله شرعی و طلبه علم و ارباب استحقاق مکمل رساند و موفور حوالت کند و در کل احوال همت و نهمت برافشای ذکر جمیل اکتساب و نیک‌نامی مقصور دارد و ابقای رسوم مرضیه و احیای آثار حسنات از قلاید و مفاخر روزگار شمرد. حکم جهانمطاع نفع‌ده‌الله تعالی صادرگشت تا همگنان (فلان) را متصدی اوقاف بلاد خراسان عموماً و دارالسلطنه هرات خصوصاً دانسته ابواب مشارکت اغیار مسدود شناسند و اوامر زواجر او را بطوع و انقیاد تلقی نموده از مودی آن عدول نه‌جویند و تجاوز نه‌نمایند و در آنچه به مصالح اوقاف تعلق داشته

باشد از سخن و صوابدید او مطابق منهاج مطهر و دین منور تواند بود بیرون نهروند و جمعی را که در هر ولایت و موضع از قبل خود نصب کند ایشان را در قطع و فصل قضایای وقفی مطلق العنان شناسند مقرر است که هر مسجد و بقعه که وقفی نداشته باشد یا محصول آن به عمارت وفا نکند از ارتفاع خالصات شریفه عمرها لله تعالی مدد کرده به ارخال عمارت آورند تا آثار نیکونامی و خیر اندوزی به قلم عطارد بر صفحات خورشید و ماه مرقوم گردد . در این ابواب تقصیر نه کنند و چون به توقیع همایون موشح گردد اعتماد نمایند کتب بالامر العالی الصادر عن اعلیحضرت خلیفه الله فی ارضه وظله الظلیل علی عباده مکنه الله علی وفق الاستحقاق فی سریر السلطنته والخلافة والعظمة والجلال وجعل ساحته قبلة الاقبال وکعبه الامانی و آمال تحریر فی ... رب اختم بالخير والحسنى

رجوع ضبط و نسق خوانق بامنا و ارباب صلاح

تمهید قواعد خیرات و تشیید مبانی مبرات در اهتمام در تعمیر بقاع و مزارات و بدل اجتهاد و در تزیین مشاهد و خانقاهات مستعقب نظم امور دین و دولت و مستوجب حصول آمال و امنیات تواند بود والحمد لله الذی یؤید بالسلوک و ذلک الملك القویم و یوفقنا لابتهاج هذا الطريق المستقیم . بنابراین مقدمه چون خانقاه مبارک فخریه که مقرر نفوس ملایک صفات و مستقر وجود ارباب کمالات است و اصحاب قلوب و دواعی همت بر رواج و رونق آن بقعه شریفه مقصور و مصروف و این معنی موجب استرفاه خواطر زمره مجاور و مسافر و سبب اطمینان احوال طایفه فقرا و مساکین می شناسیم و ضبط موقوفات و حفظ ارتفاعات آنجا و ایصال آن به مصارف وجوب و مصب استحقاق سبب ادخار ثوبات می شمیریم و مولانا زاده اعظم (فلان) که به کمال رشد و استعداد و وفور فضل و استیمال از اتراب و اقران خویش ممتاز در این مدت که هم از راه ارث و هم از طریق اکتساب ملایس اعمال آن بقعه شریفه بوده و به شرایط و لوازم آن کماینبغی قیام نموده و در این باب آمار مساعی جمیله بظهور رسانیده و سکنه آنجا از او شکر تمام دارند در این وقت تقریر الحقوق فی نصابها و تفویض الامور الی اربابها . حکم جهانمطاع صادر گشت تا بر قرار و قاعده او را در آن قضیه قوی دست و ممکن دارند و ضبط اوقاف و محافظت اعمال آنجا برای

او منوط دانند و عزل و نصب عمله و مطیعان باستصواب او متعلق شناسند و محاسبات و معاملات با او را روشن دارند و او را بر کیفیت و کمیت محصولات خانقاه اطلاع دهند حکام و نواب دارالملک می باید که او را تمکین نموده مهمات و مصالح آنجا به او واگذارند و تعیین وظایف و مرسومات این طایفه به کفایت و دیانت او مفوض و موکول دانند و مولانا زاده اعظم نیز می باید که در این امر دینی طریق امانت و دیانت شعار خود سازد نوعی کند که بقعه معمور و اوقاف مضبوط و محفوظ و مرفه و محظوظ باشند و دیناری زر و منی کاه بخلاف شروط و اقفان صرف نه گردد و آثار مساعی او ضعف المعتاد سمت ظهور یابد تا بمزید مرحمت و تربیت مقرون افتد براین جمله بروند و چون به توقیع اعلی موشح گردد اعتماد نمایند تحریراً محارب اختم بالخير والحسنی.

احتساب

اصول و رؤسا و کدخدایان و عامه اهالی و رعایا و کافه
 متوطنان و ساکنان بلده همدان احسن الله احوالهم و اسعف آلهم
 بدانند که در این وقت (فلان) منصوب و مأمور گشت که در آن موضع
 به امر بمعروف و نهی منکرات قیام نماید و بروفق احکام شریعت
 غرا و اوامر ملت زهرا علی شارعها من الصلوات از کاهها و من التحیات
 انماها به لوازم احتساب مشغول شود بنا بر آن حکم جہا نمطاع نفذه الله
 تعالی فی اقطار و الاصقاع سمت انفاذ و رقم اصدار یافت تا
 همگنان علی تفاوت الدرجات و تمایز الطبقات فلان را محتسب
 آنجا دانند و از سخن و صواب دید او که در باب استحضار مسأله
 ایمان و اسلام و تعلیم فرایض و سنن وضو و نماز و اعلای معالم
 طاعات و احیای مراسم عبادات و اقامت صلوات و رونق جمعات و جمعات
 گوید و اندیشد عدول نه جوید و تجاوز نه نماید و در دفع مواد
 فسق و فجور و اراقت خمور و رفع مناهی و ملاحی و احراز مراضی
 الہی باوی سبیل موافقت مسلوك داشته شرایط امداد و معاونت
 به جای آرند و هیچ دقیقه ای از دقایق مهمل نه گذارند و وظایف
 اعزاز و احترام به تقدیم رسانند و نیز باید که بروجہی از عہده
 آن تفصی نماید که عند الخالق ولدی الخلاق مرضی و مشکور افتد.

فی الاستیفا

قال النبی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات من سن فی الاسلام
 سننه حسنه فله اجره واجر من عمل بها من بعده من غیران ینقص
 من اجورهم شیئی مودی این حدیث که اشعه انوار آن از مشکوة
 نبوت فایض گشته و مقتضی این کلام که زواهر جواهر آن از معدن
 رسالت به سلك ظہور پیوسته آنکه هر فرد از افراد اهل ایمان که
 در دین اسلام تمهید سنتی پسندیده کند بعد از استیفای سهام اجر
 جمیل و ثواب جزیل خویش به ثوبات دیگر ابرار و اخیار که قرنا
 بعد قرن بدان تاسی نمایند بی آنکه از اجور ایشان نقصان پذیرد
 و فایز و ظافر شود و هر صاحب توفیق که در شریعت غرا طریقی
 خوب نهد با وجود استیعاب قسط او فرو نصیب اوفی که بدان
 مخصوص باشد عصرأ بعد عصر بر مثل جزای سایر سالکان آن محجه
 غالب و ظافر گردد و مخفی نیست که ملوک سپهر مکنت مہرامکان
 و اکامره رفیع مقدار عالیشان که امور اعنه جمہور در قبضه قدرت
 ایشان است احق و اولی واجد و اخری اند بدانکه سنن حسنه و
 طرایق مرضیه بر روی روزگار باقی گذارند و آیات نیک نامی و
 ذکر ستوده بر صفحات ادوار و وجنات لیل و نہار نگارند، و بی شبہ
 تفویض جلال اعمال به اکابر مرضی الخصال از قبیل مبرات و
 حسناتست و تقلید اشغال باکارم حمید الخلال از جمله محاسن سیر
 و مکارم صفات لاشک مخزون خاطر اشرف آن است که در اجرای

این قاعده به مآثر آباء عظام و سلاطین انام طبیب الله ثراهم وجعله الجنته مأویهم اقتدا فرماییم و در احکام این رابطه ابواب مرحمت و عاطفت پروری زبردستان گشاییم و طالما استعید الانسان احسان و الحق (فلان) از آن جمله است که رجوع مناسب شریفه به وی از اوضاع حسنه می تواند بود و در اظهار مراسم کفایت و شمهات جاده دولتخواهی به قدم صدق می تواند پیمود از مدتی باز که در حواشی بساط مملکت و قوایم سریر سلطنت ملحوظ اعتبار است همواره بر تقدیم مراسم عبودیت و شرایط رقیق توقیر و اقبال نموده و می نماید و در هروقت و زمان که مزاول معظمت امور وامهات قضا یا بوده در سلوك مناهج خدمتکاری افزوده و می افزاید و از فرط کوتاه دستی و کم طمعی مرضی و مشکور همگنان است و وفود عدالت و راست قلمی محمود و ممدوح بین نوع الانسان .

شعر

الناس اکیس من ان یمد حوار جلا حتی یرداعنده آثار احسان

به حکم این وسایل امداد عنایت پادشاهانه در باره او به معارج کمال پیوسته و اقسام عواطف خسروانه نسبت به حال او از مدارج وصف و بیان گذشته در این وقت منصب استیفای دیوان اعلی که از اعمال خطیره است به وی مفوض و مخصوص گشت و از مه تصدی آن شغل رفیع به قبضه درایت او اناطت یافت و حکم جهانمطاع به صدور پیوست تا همگنان علی تباین الانصاف و تمایز الاوصاف اطاعت و انقیاد مضمون فرمان واجب الاتباع نموده فلان را مستوفی دیوان اعلی دانند و در اتمام لوازم و مراسم آن متمکن شناسند و هرآنچه به رسم و راه آن متعلق باشد برای و رویت او باز گذارند

و راه مشارکت و مساهمت غیر در این قضیه مسدود دارند و تحریر متن بروات دیوانی به بتکچیان او مرجوع شناخته سایر بروات و احکام و تمسکات به مهر او رسانند و من جمیع الوجوه وظایف اعزاز و ترجیب به جای آورند و از سخن و صواب دید او که متضمن غبطه دیوان و صلاح رعیت تواند بود تجاوز نه نمایند و قول و قلم او را در جوامع قضایا موثوق به او معول علیه شمرند فلان نیز می باید که بر نمطی متصدی شود که مضمون حدیث در شأن این تفویض صادق آید و ثمرات کردار خویش در دنیا و آخرت اجتنای نماید .
تحریر اُفی ...

ایضافی منصب الاستیفا

عمال و متصرفان و صدور و اصول و مقدمان و پیشوایان و ارباب و ملاک و عموم اهالی و کافه رعایای فلان ناحیه به دانند که استیفای آنجا از ابتدای معامله سنه ست عشر و ثمانمارا خانی به فلان که به وفور کفایت و درایت و شمول استعداد و کاردانی اتصاف یافته و قول و قلم او موثوق به و معتمد علیه است و تفویض رفت تا بمراسم آن قیام نماید و در ضبط محاسبات و محافظت آن اجتهاد بلیغ به تقدیم رساند بدان سبب این حکم در قلم آمد تا او را گماشته دیوان و مستوفی بلوکات مذکوره دانند و شرایط توقیر و تمکین به جای آورند متن بروات و سایر مکتوبات دیوانی او نویسد و هیچ آفریده به میان کار او راه در نیابد و مدخل نسازد و بی وقوف و معرفت او دیناری زر و يك من غله حواله نکنند و نه ستانند و نه دهند و در قضایا و مهمات بی استصواب و مشورت او شروع نه نمایند و طریقه موافقت مسکوک داشته انفراد نه جویند (فلان) نیز باید که در اعتناق این مهم لوازم راست قلمی و کوتاه دستی به رعایت رساند و نه گذارد که به اندک و بسیار از مال دیوانی در معرض نقصان و تلف افتد یا از قلم قاصر و ساقط گردد و از عهده این عمل بروجیه بیرون آید که به محمدمت و ارتضا پیوندد .

کتب بالامر العالی .

متصرفی

تربیت ارباب سعی و اجتهاد از مقتضیات ارباب سلطنت و پادشاهی است و بذل مراحم و عواطف در شأن اصحاب خیرت و استعداد از مکارم اخلاق خلفای حضرت الهی و چون (فلان) بوفور کفایت و شهامت و کاردانی و راست قلمی از جمهور اکفای اقران امتیاز یافته و بدین وسایل در مقام مرحمت و نوازش و اصطناع پادشاهانه آمده عنایت و عاطفت در حق او به درجه کمال پیوسته در این وقت راه متصرفی ابرقوه به وی اختصاص یافت تا چنانچه از امانت و کوتاه‌دستی و راست قلمی او سزد بدان شغل اشتغال نماید و در تادیه مراسم آن سعی جمیل و جهد موفور به تقدیم رساند حکم جهانمطاع در قلم آمد تا همگنان علی اختلاف الطبقات فلان را متصدی و مباشر این قضیه دانند و او را درملاست آن امر گماشته و نصب کرده‌ی دیوان اعلی شمرند و وظایف تقویت و تمشیت به اقصی‌الغایه به جای آورند و قول و قلم او را در ضبط نسق مال و آنچه به مصالح آن شغل متعلق باشد موثوق و معتمد علیه شمرند او نیز می‌باید که در ضبط مال و مراعات رعیت و معموری و آبادانی ولایت آثار اجتهاد بظهور رساند . تحریراً فی فلان ...

اشراف دیوان

چون اشراف دیوان اعلی از معظمت امور است شخصی بدان شغل موسوم می‌تواند بود که محل و ثوق و اعتماد باشد و به صفات امانت و دیانت و فرزانگی و کوتاه‌دستی موصوف و آثار خلوص رقت و استعداد از صفحات احوال او ظاهر و روشن و الحق صاحب اعظم ... بدین صفات موصوف و متجلی است و آبا و اجداد عظام او همواره در حواشی سریر ملک متصدی عظام امور و جلال اشغال دیوانی بوده‌اند و او خود به نفسه حقوق خدمات بر جریده ایام ثبت کرده و استحقاق کلیات مهمام از ناصیه احوال او لایحسب در این وقت آن منصب بی‌مداخلت و مشارکت غیری به وی مفوض و مخصوص گشت و آن مهم خطیر به قبضه درایت او منوط و موکول شد و حکم جهانمطاع نفذه الله تعالی در قلم آمد تا همگنان علی اختلاف طبقات هم فلان را مشرف دیوان اعلی دانسته لوازم آن شغل مطلقاً با او گذارند و قول و قلم او معتبر و موثوق شناسند و او را بر نقیر و قطمیر واقف و مطلع گردانند و هیچ پوشیده و پنهان ندارند او نیز می‌باید که آثار کفایت به ظهور رساند و در مراعات جانب رعایا که ودایع حضرت، آفریدگارند و به محافظت اموال دیوانی اجتماعد موفور ظاهر گرداند تا موجب مزید تربیت و عنایت گردد .

تحریراً فی ...

در حرز و تقریر

صواحب و صدور و معارف و مشاهیر و اعیان و جمهورا هالی و متوطنان و عامه رعایا و مزارعان بلوک مرو بدانند که در این وقت فلان راکه به کمال دیانت و وفور امانت موسوم و موصوف است و برقول و قلم او وثوق و اعتماد تمام حاصل تعیین کرده فرستاده شد تا به حرز و تقریر ارتفاعات آن بلوک ازشتوی و صیفی مشغول شده از سر احتیاط بلیغ و امعان نظر در آن امر قیام نماید و اموال و متوجهات مواضع بموجب راستی مقرر گرداند و در رعایت و غبطت و معموری آنجا آثار اجتهاد بظهور رساند این حکم لازال نافذا در قلم آمد تا او را مرجوع الیه این امر دانسته از سخن و صواب دید او که در این باب گوید عدول نه جویند و به هرچه رجوع کند مدد و معاونت نمایند و چیزی از او پوشیده و پنهان ندارند او نیز می باید که چنانچه معهود امانت و راست قلمی اوست در اعتناق مراسم این شغل طریق راستی مسلوك دارد چنانچه بر رعایا زیادتى و حیفى نه رود و مال دیوانى بر قانون عدالت مضبوط ماند در این باب تقصیر نه نماید و نوعی که متواتر آثار کفایت و کاردانی او ظاهر شود تا مستحق تربیت و عنایت گردد .

تحریراً فی ...

شحنه

نواب و گماشتگان و متصدیان اعمال و کافه عمال ولایت **طیس** و توابع و مضافات آن و اصول و معارف و جماهیر کدخدایان و عامه متوطنان آن جا بدانند که . در این وقت شحنگی و حمایت آن بلوک به ... تفویض رفت و عنان حل و عقد در تقلد آن قضیه به قبضه درایت او موکول شد تا چنانچه از جلادت و کاردانی او معهود است در نظم امور سیاسی و دفع بدراهان و قمع مفسدان و سدالباب تغلبات و هر آنچه از این قبیل تواند بود غایت اجتهاد بظهور رساند و در تعریک مالش فسقه و متمردان هیچ دقیقه مهمل نه گذارد و در اعانت مظلومان و زجر ظالمان از میل و مداهنه احتراز نموده در آن باب مساعی جمیله بظهور رساند که هیچ آفریده را کاینا من کان مجال تعدی و تسلط نماند و سایر رعایا در حجر عدل و احسان و امن و امان روزگار گذرانند سیل همگنان علی اختلاف طبقاتهم آن است که فلان را شهنه و حامی آن ولایت دانسته قضایای سیاسی بوی رجوع کنند و هر آنچه به راه و رسم آن تعلق داشته باشد با او گذارند و در ترحیب جانب او باقصی الغایه کوشیده از سخن و صواب دید او که در آن باب گوید و اندیشد عدول نه جویند و یکسر موی تخلف نه نمایند و در جمیع ابواب و وظیفه همراهی به جای آورند او نیز باید که عدالت و کوتاه دستی شعار خود ساز و از سر تحقیق تمام به غور قضایا رسیده در کل

احوال جانب حق مرعی دارد و نوعی نماید که مستحق مزید عاطفت
و نوازش تواند بود از جوانب براین جمله بروند و چون به توقیع
همایون موشح گردد اعتماد نمایند . کتب بالامر العالی خلد الله نفاذه
ولازال مطاعاً مدی الدهر فی ثامن صفر

حکم معافی

مقصود کلی و مطلب اصلی از تصدی منصب سلطنت آن
تواند بود که مناجح و مصالح ساکنان معموره عالم را کفالت نمایند
و امور و مهمات و اوطار و حاجات دور و نزدیک را در سلك انتظام
کشیده یومآفیوما در نظم معاهد آن افزایشند از ابر فیاض احسان
امانی جهانیان را دست پرورده حصول و هم نشین نجات سازند و
الویه مقاصد عالمیان را به قبه ماه و قمره آفتاب افرازد سایه آسایال
طاووس حسن اشفاق بر زیر دستان پوشانند و همای مثال جناح
مراحم و عواطف بر مفارق مخلصان گسترانند لاشك نقش نگین
همت همایون و رقم صحیفه ضمیر انور آنست که به حسب مساعدت
اقدار آسمانی معاشر تربیت را از حدت ایتاب نوایب صیانت
فرماییم و به ذرایع نیکوکاری نام نیک و ذکر جمیل که به مثبت عمر
باقی و حیات جاودانی است اندوخته برهان معدلت و دادگستری
به جهانیان نماییم علی الخصوص با طوایف اهل فضل و هنر انواع
احسان ارزانی فرمائیم و بوسیله تربیت آفتاب افاضت آثار بر و
افضال بر روی روزگار نگاریم تاصیت مکارم و اخلاق پادشاهانه
به اقطار و آفاق جهان برسد .

شعر

یسیر مسیرالشمس فی کل مشرق یطیر مطیر الريح فی کل مغرب

و چون (فلان) از ابنای زمان بوفور ممتاز است و دوحه
اوصاف کمال از فیض هنرمندی او در غایت اهتزاز .

بیت

هنر باید از مردم گوهری چو نور از مه و تابش از مشتری

از مشرب فیاض صحبت بزرگان صاحب منقبت استفاضت
رشحات سعادات نموده و از پرتو انوار حضور اولیای دین و نظر
مبارک مشایخ و افراتمکین راسخ الیقین در ارتفاع مدارج دین‌داری
افزوده و لاریب .

بیت

چو بر سنبل چرد آهوی تاتار نسیمش بوی مشک آرد به بازار

بنابراین امداد عنایت و رأفت بی‌دریغ در بازه او موفور و
نامحسور است و همگی همت همایون بر رفاهیت خاطر او موقوف
و مقصور و می‌خواهیم که در ظل شفقت پادشاهانه فارغ‌البال و
منتظم الاحوال تواند زیست بدان سبب حکم جهانمطالع در قلم آمد
تا از جمیع وجوه مراعات و مراقبت او به تقدیم رسانند و در تمام
اقطار ممالك که در حوزه سلطنت و قبضه اقتدار ماست وظایف
اعزاز و تبجیل او به جای آورند و او را از جمیع مخاطبات و
تکالیف و مؤن دیوانی علی‌الاطلاق معاف و مسلم و مرفوع‌القلم
شناسند و به هیچ وجه از وجوه خطابی نکنند و اجرای این عارفه
به استجداد احکام موقوف ندارند و شکر و شکایت مؤثر دانند بر این
جمله بروند و چون به توقیع همایون موشح گردد اعتماد نمایند
کتب بالامر العالی ..

سفارش

مراعات حقوق خدمتکاران قدیم از سنن حسنه ملوک فلك اقتداراست و مراقبت چاکران بر جاده عبودیت مستقیم از شیم مرضیه سلاطین رفیع مقدار لاشك دواعی خاطر اشرف زاده الله نور او اشراقاً بر مجافطت این قاعده موقوف و مقصور است و اهتمام و اعتنای پادشاهانه بر رعایت این ضابطه موفور و نامحصور و پوشیده نیست که (فلان) در حال حیوة به خدمت کاری ساحت سلطنت پناه حفت به تایید الاله معتصم و ملتجی بوده و آیات نیکوکاری بندگی بر صفحات روزگار ثبت و مرقوم گردانیده و خلف صدق او (فلان) دست امید به فترک دولت ابد پیوند ارسی الله تعالی قوایمها زده مناهج چاکری به قدم صدق مسلوک می دارد و چون در این ایام انواع خسران به حال او عاید شد عنان همت همایون به نظم امور و جبرکسور او انعطاف یافته می خواهیم که در سایه عدل و احسان بی دریغ و پناه مرحمت و عاطفت بی منتهی مرفه — الحال و فارغ البال تواند زیست بنابراین حکم جهانمطاع برسبیل سفارش در قلم آمد تا من جمیع الوجوه در موجبات رفاهیت و آسودگی خاطر او کوشیده بدانچه رجوع کند مدد و معاونت به جای آورند و بعلت زواید و عوایض و قسمتات و تخصیصات و مؤنات و تکالیف و مساعدت و دست انداز و سایر اخراجات دیوانی مزاحم و متعرض او نشوند و او را از آن مخاطبات معاف و مسلم

دارند و مرفوع القلم دانند و بدان اسباب و علل حوالتی نه کنند
و در رونق بقاع و آثار خیرکه از پدر نامدارش باقی مانده سعی
جمیل و جهد موفور به تقدیم رسانند و چنان سازند که از سر
استظمهار به مصالح و مهمات خود قیام توانند نمود و امداد شکر
متصل گردد . رب ا ختم بالخیر .

فصل دوم از باب نهم

در

پروانجات مختصر در ضبط امور و نظم راه

دارو غنگان و اصول و سرداران و پیشوایان و ارباب و ملاک و عموم
اهالی و کافه رعایا و جمہور طوایف و ساکنان نیشابور احسن الله
احوالهم بدانند کہ التفتات خاطر فیاض بہ ترفیہ خواطر و تسکین
ضمایر رعایای آنجا متعلق است بنا بر آن (فلان) را فرستادیم تا
مجموع رعیت را استمالت دهد و بہ عواطف و مراحم بی دریغ
امیدوار و مستظہر گرداند و ہر کس را بہ مہمات و مصالح خود
مشغول دارد و سایر طبقات را از خاص و عام و متجنده و سوقہ
وضیع و شریف و بزرگ و کوچک را در کنف حمایت و رعایت
آسودہ و مرفہ داشتہ در آبادانی ولایت و تکثیر عمارت و زراعت و
آسودگی مزارعان و رعایا و امن راہمہا و اہل فواصل و محافظت
طرق و دفع دزدان و بدراہان و مفسدان و قطع مواد فساد ایشان
اجتہادات مرضیہ بظہور رساند می باید کہ براین معنی واقف بودہ
عنایت و مرحمت پادشاہانہ شامل حال او دانند و وظیفہ مدد و
معاونت بہ جای آورند و شکرو شکایت مؤثر دانند . تحریر آفی ...

در حمایت

حکام نواب و متصرفان و ارباب و ملاک و اصول و مقدمان و پیشوایان و اهالی و متوطنان و جمهور ساکنان سبزوار بدانند که برقرار راه حمایت آن ولایت به (فلان) مقرر و مفوض است و قواعد آن بمزید استحکام موکد و مقرون و تغییر و تبدیل بدان راه نیافته می باید که از سخن و صواب دید او که در باب حمایت ولایت و رعایت رعیت و دفع متغلبان و منع متعدیان گوید تجاوز نه نمایند او نیز می باید که در رفاع حال و فراغ بال رعایا و معموری ولایت و تکثیر زراعت و غبطه دیوان به اقصی الغایه کوشیده میان رئیس و مرئوس و حاکم و محکوم فرق نه گذارد و دست بدراهان کشیده و کوتاه دارد و زجر مفسدان از لوازم داند و طریق رعیت پروری مسلوك دارد تا ولایت معموره و رعایا مرفه الحال باشند و این معنی موجب مزید مواد عنایت و مرحمت گردد فی تحریر آفی ..

پروانچه مقرری

چون همگی همت همایون و جوامع ضمیر منیر بدان معطوف
است که اهل عالم در ظلال عواطف و مراحم خسروانه از سر حضور
و انشراح صدر و فراغ بال و رفاهیت خاطر به تحصیل علم دینی
قیام توانند نمود و مولانا (فلان) در اقسام علوم قصب السبق از
ابنای جنس خود ربوده مقرر است که از ابتدای سنه ست عشر و
ثمانمیه خانی هر سال مبلغ یکم هزار دینار کپکی به اسم مقرری به وی
دهند و سال به سال به تمام و کمال برسانند و هر سال پروانچه
مجدد موقوف دارند تحریراً فی ...

پروانچه راه

در این وقت مولانای اعظم افضل اعلم ملک اعظم العلمای و الافاضل افتخار و صلاح ایران (فلان) رفع الله قدره عازم و متوجه دارالسلطنه هرات است و هفت نفر نوکروده سرچهارپای همراه دارد و می باید که مقدم شریفش معز و مکرم داشته توقیر و احترام به اقصى الغایة به تقدیم رسانند و علوفه علفه به قدر احتیاج به دهند و قبض و وصول بیاورند که مجری و محسوب خواهد بود و در مواضع محفوفه که بدرقه طلب کند مردان جلد مصاحب کرده به سلامت به مقصد و مامن رسانند و به هر چه رجوع کند امداد و معاونت نموده نوعی سازند که امداد شکر متصل و مواد شکایت منقطع ماند . در این باب تقصیر نه کنند و چون به توقیع رفیع رسند اعتماد نمایند تحریراً فی ...

پروانچه متوسطی

داروغه و گماشتگان و متصدیان اعمال ابرقوه بدانند که در این وقت مقرر فرمودیم که فلان کیفیت محاسبه میان صاحب جمعان و رعایا منتقح داشته نه گذارد که بر هیچ کدام حیفی و زیادتی رود نسخه مکمل به دیوان آورد می باید که مراسم تقویت و تمشیت به جای آورند و او را بر تمامی محاسبات آن جا واقف گردانند و هیچ پوشیده و پنهان ندارند و آثار آن بظهور رسانند .

باب دهم

سوگند نامه و عهود و مواعیت و آن مشتمل است بر دو فصل

فصل اول در سوگند نامه ها

این وثیقه مشتمل و محتوی است بر آن جمله که چون بندگی حضرت خلافت پناه سلطنت ملاذ پادشاه ممالك اسلام خلد الله تعالی فی الخافقین ملکه و سلطانہ همگی همت عالی و داعیه خاطر اشرف اعلی زاد الله نور و اشراقاً چنانچه پیوسته مصور و مقرر مرآة ضمیر منیر بوده بران موقوف و مقصور فرموده که به مبارکی و طالع فرخنده عزیمت همایون به امضا رساند و به تدارك خللی که از هموم اضداد و مخالفان بسرهی ممالك راه یافته قیام نماید و کافه اهل اسلام را از تعرض انیاب^۱ نواب و مخالف حوادث خلاص دهد جهت دفع توهمات و وثوق و استظهار دور و نزدیک به احضار اعوان و انصار دولت ابد پیوند شید الله تعالی ارکانها و مهد بنیانها مثال داد و در بیستم ماه شعبان بعد از نماز جمعه به متابعت رأی و رؤیت بندگی حضرت اعلی به اجمعهم علی الخصوص فلان و فلان دست بر مصحف مجید نهاده سوگند مغلظه یاد کردند که در استکفای

مصالح واستتجاح مهمات یورش همایون متفق الکلمة ومجتمع الهمة و یکدل باشند و بدانچه ممکن و مقدور تواند بود وظایف جد و جهد به تقدیم رسانند و مراسم سعی و جانسپاری و هواداری الی اقضی الغایات به جای آورند و هیچکدام از امرا و اکابر کارشکنی نه کنند و هیچ دقیقه از دقایق همراهی مهمل نه گذارند و مجال نه دهند که به هیچ کلی و جزوی که باتمام آن عزیمت متعلق باشد و هن و فتوری راه یابد و هرچه معلوم کنند که موجب نقصان ملکی و مالی است به عرض رسانند و مخفی و معجوب نه دارند براین موجب سوگند غلاظ و شداد و تذکره حال را این سطور قلمی شد با خطوط خویش در ذیل آن ثبت نمایند و عندالاحتیاج بدان تمسک و احتجاج نموده آید . تحریراً فی التاریخ المذكور والحمد لله اولاً و آخراً .

ایضاً فی الیمین

به حق خدائی که همه عالم ملک و ملک اوست و همه خلق در قبضه قدرت او که در این سوگند که یاد می‌کنم نیت راست دارم و هیچ تأویل در دل نیارم والله الطالب الغایت المدرك المبلک الحی الذی لاینام و لایموت به حق ذات و صفات باری تعالی که قرآن مجید کلام قدیم اوست و محمد مصطفی را علیه الصلوة و السلام به راستی و درستی به خلق فرستاد که در یک جهتی و فرمان برادری و دولت‌خواهی بندگی حضرت اعلی که به حق جهاندار و به تحقیق سایه آفریدگار است قدم ثابت دارم و با دوستان آن حضرت دوستی و با دشمنان دشمنی و رزم و هرچه دادم که موجب نقصان مملکت است به عرض رسانم و پیغامی که مخالفان آن حضرت فرستند در حال عرضه دارم و باز نپوشانم و در کل ابواب شرط هواداری و جانشپاری به جای آرم و نام و ناموس رعایت کنم و اگر خلاف این صورت باشد در معرض غضب باری تعالی آیم . به حق خدای که جان دهد و جان ستاند که از این عهد نگردم و خلاف این معنی روا ندارم .

ایضا فی الیمین

این سطور مشتمل است بر آن جمله که در تاریخ روز جمعه
 غره ماه رجب سنه عشرين و ثمانمائه (فلان) دست مبارك بر
 مصحف مجید نهاده سوگند مغلظه یاد فرمود بدین عبارت «و الله
 الطالب الغایت المدرك المهلك الحی الذی لاینام و لایموت به حق
 ذات و صفات باری سبحانه و تعالی که بقیة العمر متابعت و موافقت
 بندگی حضرت اعلی (فلان) نموده از صدق اخلاص لوازم شفقت
 به تقدیم رساند و با دوست آن حضرت دوست و با دشمن او دشمن
 باشد و هرگز مخالفت بندگیش نه نماید و قصد مملکت او نه کند
 و نیاندیشد و نه فرماید نه به صریح و نه به کنایت و نه به رمز
 و نه به اشارت و نه به لفظ و اگر جمعی متعرض شوند به مدافعت
 و ممانعت قیام نماید و مباشر هیچ امر که موجب نقصان مملکت
 و جاه و مال بندگیش باشد نه شود و روز به روز در اسباب
 دولت خواهی افزوده این معانی را از سرچشمه خلوص نیت پرورش
 دهد تا ثمرات سعادت دین و دنیا مشاهده فرماید بدین موجب
 سوگند غلاظ شداد یاد فرمود و عهد کرد و حاضران بساط همایون
 را با شهاد عالی مشرف گردانید تحریراً فی التاريخ المذكور و
 الله متمم الامور .

فصل دوم از باب دهم

در عهد و موثیق

با حضرت حق سبحانه و تعالی عهد کرد و از جناب کبریا علت کلمته تقبل و التزام نمود که در اعلای منصب و مرتبه و نظم اسباب ملك و مال و مکنّت و جاه (فلان) مراسم تربیت و نوازش بروجیهی به تقدیم رساند که روز بروز آثار آن بر صفحات احوال روشن گردد و در مقام عنایت و عاطفت راسخ و ثابت بوده بدانچه موجب نقصان جاه و مال و مملکت او باشد قطعاً و اصلاً اشارت نه کند و نه فرماید و در حمایت نفس و صیانت عرض و برکشیدن پایه و رتبت و افزودن محل و منزلت و موجبات امن و استقامت و لوازم رفاهیت و سلامت او آنچه در وسع و امکان آید دریغ ندارد و هرگاه که معلوم فرماید که صاحب غرض قصد ولایات او کرده یا در صدد آن آمده علی سبیل المسارعه به دفع و ممانعت آن معارض قیام نماید و اگر سرموئی از فحاوی ۱ این صحیفه عدول افتد در سلك الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه مندرج شود و یوم العرض الاکبر در حضرت ایزد عز اسمہ مؤاخذ و مخاطب باشد و درازای نقص

میثاق عقاب عظیم و عذاب‌الیم روی نماید و یوم تبلی‌السرایر
امداد خزی و فضیحت عوذا بالله تعالی حاصل گردد براین موجب
عهد فرموده و صورت کماجری در سمط تحریر اندراج یافت و حرز
ذلك فی فلان .

ایضا فی تمهید قواعد العهد

طی این صحیفه موثوق بهاکه چون روزنامه صبح صادق است
 وفحوی این وثیقه معول علیمها که مانند غره آفتاب جهانتاب لامع
 و شارق آنکه در تاریخ یوم السبت متصف ربیع الاول لسنه عشرین
 و ثمانمیه چون از مساعدت اقدار یزدانی و مسامحت ادوار آسمانی
 دارالامان اصفهان لازالت مطلعاً للسعادات الابدیه و الکرامات
 السرمديه بعز مقدم همایون و رایات ظفر شعار بندگی حضرت
 اعلی پادشاه اسلام اعدل و اکمل سلاطین هفت اقلیم خسرو جهان بخش
 کشورستان سایه فضل یزدان مظهر رحمت رحمان خدایگان اسکندر
 فر سلیمان مکان ظل الله الظلیل علی کافه العباد النافذ حکمه فی امصار
 والبلاد (فلان) خدا الله تعالی ملکه و سلطانه با مناکب عیوق می نمود
 از جنت برین و فردوس اعلی محاکات می کرد شهریار اعظم زبده
 ملوک عجم (فلان ..) عهد کرد و آن را به ایمان مغلظ مؤکد
 فرمود که من از امروز باز الی الابد به حقیقت و راستی مطیع
 و فرمانبردار بندگی حضرت خاقانی باشم و تا جان در تن باشد سراز
 قبه طاعت داری و طوق رقیت آن حضرت نه کشم و در بندگی
 و چاکری یک جهت و یکدل و ثابت قدم باشم و از جمع ابواب
 طریق اختصاص سپرده با دوست بندگی حضرت اعلی دوستی و
 با دشمنان ایشان دشمنی ورزیده اصلاً از جاده مطاوعت و امتثال
 و سلك اعوان و انصار دولت قاهره بیرون نروم و تخلف نه جویم

بدین موجب عهد فرمود و التزام استمرار این عهد نمود .

بیت

عقد عهدی که با خلاق موکد باشد تا قیامت به یقین دان که مؤبد باشد

خاتمه

بر عقول سلیمه و طباع مستقیمیه مخفی و محجوب نیست که اختراع امور خیالی و انشاء خطایبات بفراغ بال و اطمینان خاطر صورت بندد و چون روز بازار فضل کاسد باشد و هر لحظه غبار ملالی بر صفحه خاطر نشیند زلال طبع گوهراشان کدورت یابد و آئینه ضمیر رنگت ضجرت گیرد و با چنین حال عروس معنی در کسوت عبارات لطیف و استعارات زیبا جلوه نیابد بنابر آن در تالیف این کتاب تمهید معذرت می‌رود و از ارباب فضل و دانش التماس آنست که اگر بر مزال اقدام اقلام عثور و اطلاع یابند از روی شفقت اصلاح فرمایند تا ماثاب و مأجور گردانند امید که بفضل جمیل و لطف جزیل منعم بی‌همتا عز و علا آنکه بعدالایوم خامه ذکر یقینات بر صفحات اوراق نقش کند و قلم به حل مشکلات و برهانیات مشغول شود و کاری پیش نهاد خاطر گردد که موجب رضای حضرت ذوالجلال باشد و این خواجه عالی رتبت را که صدر همایون نامه به القاب مبارکش مشرف گشته توفیق رفیق شود که در باره مساکین یزد که البته صوالح دعوات ایشان از اثری خالی نمی‌ماند و سهام طلبات ایشان به هدف قبول می‌پیوندند انواع شفقت و اهتمام مبذول فرماید و این عبارت خانه را در ظل خویش گیرد.

بیت

هر که در این خانه شبی داد کرد خانه فردای خود آباد کرد

واژہ نامہ حمایتی نامہ

آشام : جمع اشم گناهکاران و بزه کاران .

آجال : جمع اجل و اجل مدت و مهلت در هر چیز . نهایت زمان عمر .

آجل : درنگ کرده و هر چیزی که دارای مدت بود . روز قیامت .

آجالاً : مأخوذ از تازی . بامدت . ضد عاجلاً .

آلا : سرخ . نیم رنگ . آلوده شده . و آلوده کننده در این صورت همیشه مرکب

با موصوف استعمال می شود .

آلاوه : جائیکه در آن آتش روشن کنند .

آمل : امیدوار .

آصال : جمع اصیل . آخر روزها .

در باره این واژه نامه در مقدمه توضیحی داده شده بآنجا مراجعه فرمایند

آیات : جمع آیت - شخص . کالبد . غیرت . پند . معجزه - دلیل . رساله و قصه . علامت و نشان .

آیات دینیات : نشانه‌های پیدا و آشکار و دلیل و معجزه انبیاء .

الف

ابتهال : زاری . به‌زاری دعا کردن اخلاص ورزیدن . ضراعت

ابدأ : ظرف زمان است برای تاکید در مستقبل . همیشه جاویدان . هرگز . هیچ وقت .

ابداع : آوردن . نو آوردن . نو پدیدآوردن . اختراع .

آبدال : عده‌ای معلوم از صلحا و خاصان خدا که گویند هیچگاه زمین از ایشان خالی نباشد .

آبرار : نیکان . نیکوکاران .

ابطال : باطل آوردن . دروغ گفتن . بطلان . فساد .

ایعار : بکر ، دوشیزگان .

ابقای : باقی داشتن به‌جای ماندن چیزی را . زنده داشتن .

ابلاغ : رسانیدن . گذاردن .

أبهت : بزرگی . بزرگواری . شکوه . عظمت .

آقرب : همزادان . همسالان . امثال . اقران .

آقرب : خاک بر چیزی فشاندن . خاک بیختن بر چیزی . خود را به خاک آلودن .

اقتیاء : جمع تقی . پرهیزکاران . ترس‌کاران .

اقتال : گسran کردن . گرانبار کردن .

اثنیه : جمع ثنا . ستایش‌ها

اقییر : برگزیده کریم . یار خالص .
 اجهالت : برگردانیدن . جولان دادن .
 اجتناء : میوه چیدن . بار از درخت باز کردن .
 اجتهادات : جهد کردن ها . کوشیدن ها . صواب جستن ها .
 اجد : شتر نیرومند .
 اجرام : متاع و ادوات شبان .
 اجرام : گناه کردن . جرم کردن . گناه جستن . بزرگ وکلان گردیدن .
 صاف شدن گونه .
 اجلال : بزرگ داشتن . بزرگ قدر گردانیدن . بزرگ شمردن .
 اجماع : عزم کردن بر کاری . متفق شدن . اتفاق کردن جماعت بر کاری .
 اجمع : همگی دسته جمعی .
 احاطة : گرد چیزی در آمدن . فرا گرفتن چیزی را .
 احتجاج : حجت آوردن . دلیل آوردن .
 احتساب : شماره کردن . آزمودن .
 احجام : باز ایستادن از بیم و خوف . وا ایستادن . واپس شدن .
 احرار : آزادان . آزادگان .
 احراز : فراهم آوردن . جمع کردن در حرز کردن . دارا شدن . استوار کردن .
 احسب : لغت تفصیلی از حسَب . با اصل تر . با حسب تر . بزرگوار تر .
 احصاء : شمردن . شماره کردن - بشمردن .
 احق : لغت تفصیلی از حقیق . سزاوارتر . صاحب حق تر . راست تر .
 احلال : حلال گردانیدن . حلال کردن . واجب کردن .
 احمال : یاری دادن کسی را به برداشتن بار . یارن دادن در بار نهادن .

اختصاص : خاص کردن . خاص گردانیدن به چیزی . یگانه و خاص شدن .
اختفاء : نهان گردانیدن . پوشیده گردانیدن .
اخراجات : وجه معاش . وجه گذران .
اخری : تأنیث . نقیض اولی .
اخضر : سبز .
اخیار : نیکان . برگزیدگان . نیکوتران .
ادامت : همیشه داشتن . پیوسته گردانیدن . پیوستگی .
ادائی : جمع ادنی . مقابل اقاصی نزدیکان . نزدیک تران .
ادائی : جمع دنی . مردم پست و فرومایه .
اذخار : ذخیره کردن . و خرد و ناچیز کردن .
ادمان : پیوسته کاری کردن . پیوسته و هموار کردن چیزی را . دائم کردن کاری .
ادوات خسروی : دست افزارهای پادشاهانه .
ادوار فلکی : گردش های فلک . یعنی زمان ها . دوره ای که احکامیان و منجمان
 برای هر کوکبی از بدو خلقت تا امروز قائل شده اند .
ادوار مسابح : دوره های هفتگانه فلکی .
ادیم : چرم . مطلق پوست دباغت شده .
اذخار : ذخیره کردن . برگزیدن چیزی را .
اذعان : اقرار و اعتراف . خستو شدن .
اذیال : ذیل . دامن ها . طبقه پست از مردم . پس ماندگان .
ارتقباح : سود گرفتن در تجارت .
ارتقسام : فرمان بردن . فرمان بجای آوردن .
ارتضاء : پسندیدن خرسند گشتن . خوشنود شدن .

ارتفاعات بلوك: محصولات زراعی قریه‌ها و دیه‌ها.
 ارقیاب: شك کردن . بشك شدن . گمان داشتن . تهمت کردن کسی را .
 ارقیاح: شادمانی . شادمان شدن . مسرت . فرح . رحمت و شفقت .
 ارجاء: جمع رجاء . به معنی کناره و طرف . نواحی و اطراف .
 ارخال: جمع رخل . بره ماده
 ارسی: نعمت تفصیلی از رسو . استوارتر . ثابت تر .
 ارعنون: مأخوذ از یونانی ارگانون . سازيست که مشهور است آنرا افلاطون
 ابداع کرد .
 ازالت: دور کردن . برگردانیدن . دور کردن چیزی از جایی .
 ازکیا: پاکان . صالحان .
 ازمه: جمع زمام . مهارها . (گلستان سعدی: حضرت پادشاه عالم
 مالك ازمه انام)
 ازهار: شکوفه بیرون آوردن تیات ویا گیاه . روشن کردن چراغ . جمع زهر
 شکوفه‌ها
 اسابع: (اسابع . جمع اسبوع . هفته‌ها)
 استبشار: هژده دادن . خبرخوش پرسیدن . شاد شدن
 استجداد: نوگردانیدن . نوگرفتن
 استخلاص: رهانیدن . خلاص کردن
 استدامت: همیشه داشتن چیزی را . پیوستگی . دوام خواستن
 استرفاه: برآسودن
 استرواح: بوی برداشتن . بوی بردن . آسایش جستن . راحت یافتن
 استصواب: صواب خواستن . صواب جستن . صوابدید

استطال : خواهش، سایه کردن . پناه به سایه بردن .

استعارات : جمع استعاره . به عاریت خواستن چیزی را . تنمها شدن . انفراد .

استعاضت : عوض خواستن و عوض جستن .

استعاضه : بدل خواستن . عوض خواستن .

استعداد : آماده شدن . آماده گشتن . مهیا شدن .

استعطاف : مهربان گشتن خواستن . مهربانی خواستن .

استعلاء : بلند گردیدن روز . بلند شدن . عِلاو . تعالی . ارتفاع .

استعمار : معمور کردن . آباد کردن (در اصطلاح روز . تصرف عدوانی دولتی

قوی مملکتی ضعیف را)

استغفار : طلب آمرزش کردن . غفران طلبیدن . توبه کردن .

استفادت : فایده گرفتن . فایده بردن .

استکفا : کفایت کردن خواستن . کارگزاری خواستن .

استوا : خطی موهوم و فرضی که زمین را به دو نیمه کند . برابر یکدیگر شدن .

برابر شدن .

استیعاب : فراگرفتن . کمال استکمال . همه را فرارسیدن .

استیفاء : تمام فراگرفتن . تمام واستدن .

استیفای دیوان : محاسبات دیوانی - وزارت مالیه .

استیلاء : دست یافتن . غالب آمدن . مستولی شدن .

استیناس : نام سال ششم از هجرت رسول اکرم .

استیناس : انس گرفتن . خوگرشدن مأنوس شدن .

استیناف : از نو گرفتن . نو کردن : از سر گرفتن کار و آغازیدن .

استیمهال : سزاوار و شایسته چیزی شدن .

اسرّه : به‌ترین جای‌های وادی . سریر تخت‌ها . اورنگ‌ها .

اسعاف : برآوردن . گزاردن .

اشارت : علامت‌ها . نمودن بسوی چیزی بدست و جز آن . فرمودن کسی را

فرمان صادر کردن . تقریر کردن . بیان کردن

اشتغال : بکاری پرداختن . بکاری درشدن .

اشجع : دلیرتر . شجاع‌تر .

اشراف دیوان : اعیان دولت . مردان بزرگ‌قدر مملکت .

اشراق : درخشیدن . روشن شدن . تابان شدن .

اشفاق : ترسیدن و بیم داشتن . مهربانی کردن .

اشهاد : گواه و ادای شهادت کننده . (علی رؤس اشهاد یعنی . گواهان بسیار

برسرجمع درحضور آنان . علناً و آشکارا در چشم گواهان) .

اصابت : رسیدن تیرنشان‌ها . رسیدن . راست آوردن و راست خواستن .

اصحاب : یار کردن . همراه کردن . مصاحب شدن . جمع صاحب .

اصدار : گردانیدن . واگردانیدن . صادر کردن . فرمودن

اصطبار : شکیبائی کردن . صبر کردن . صبر .

اصطناع : دعوت صنعت ساختن . برگزیدن . انتخاب کردن .

اصفاء : کوش دادن بدسختی کسی .

اصفیاء : برگزیدگان . دوستان گزیده . دوستان خالص .

اصقاع : نواحی و اطراف و شب‌نم زده شدن زمین .

اصار : درآتش آوردن .

اصناف : جمع صنف . قسمت‌ها و انواع و گروه‌ها . قبایل مختلف .

اصول اکابر : اساس و ریشه و اصل کار بزرگان .

اضاأئت : روشن شدن . روشن کردن . شاشیدن . بول انداختن .
اضداد : در غضب شدن .
اضداد : جمع ضد . همتا و مانند .
اضطرار : بیچاره و حاجتمند . ناچاری و درماندگی . لاعلاجی .
اطماع : کسی را در آزا فکندن . آزمند کردن . تطمیع .
اعتدار : شکایت نمودن .
اعتصام : بازماندن از گناه به امید لطف پروردگار باز ایستادن از معصیت
اعتضاد : بازداشتن کسی را و یاری خواستن از کسی . تقوی و استعانت .
اعتناق : هم آغوشی کردن . دست بگردن یکدیگر زدن . کاری را به جد شروع
کردن .
اعتناء : باز نگه داشتن . پیش و پس فراز کردن سخن . شروع کردن در میان کلام .
اعتنای : اهتمام کردن : توجه کردن به چیزی .
اعداء : دشمنان :
اعدل : صنعت تفصیلی . داد هنده تر .
اعراض : متاع ها . بیماری .
اعزاز : عزیز کردن . ارجمند کردن . عزت دادن .
اعزه : جمع عزیز . کمیاب و ناموجود . بزرگوار شدگان .
اعطاف : مهربانیها . جمع عطف . گرانده و جائب .
اعلاء : بلند کردن . بلند گردانیدن . نفیس و برگزیده .
اعلام : علم ها و فوج ها . درفش و پرچم .
اعلام : آگانیدن . آگاه گردانیدن . خبر دادن .
اعمار : جمع عمر . زندگانیها

اعنه : جمع عنان . دوالها ولکامها که بدان اسب و ستور را باز دارند .

اعوان : مددکاران و یاوران .

اعیاء : بازنگه داشتن . پیش و پس کردن سخن . شروع کردن در میان سخن .

اغبر : گردآلوده . آنچه به رنگ خاک باشد . سال قحط . گرگ .

اغصان : بسیار دانه گردیدن خوشه . سبز شدن شاخه های درخت .

اغضان : پیوسته باریدن باران .

اغیار : بیگانگان و این واژه در زبان فارسی بجای مفرد بکار می رود .

افاض : و افاضت : فیض دادن و خیر رسانیدن .

افاضه : فیض دادن .

افاضل : هلاک کردن . میرانیدن .

افتقاء : باز دوختن توشه دان . دوباره دوختن درزمشگ .

افتقار : نیازمند گردیدن . حاجت به کسی پیدا کردن . درویشی . خواری .

افشاء : آشکار کردگی . انتشار . فاش شدن و آشکار کردن .

افضال : نیکوئی کردن . بخشش کردن .

افهناد : دروغ گفتن . به خطای رأی منصوب کردن . خرف شدن . سست رأی .

افهنان : گوناگون آوردن .

افهول : غایب و ناپدید شدن . فرو رفتن ستاره . غروب مقابل طلوع .

افهباء : خطا کردن رأی کسی و برگردیدن .

افهپام : فهمانیدن .

افص : جمع اقصی . دورتران . جای دور .

اقامت صلوة : اصطلاح فقهی . اعلام آغاز نماز کردن .

اقامت یافتن : آرام کردن و آرام گرفتن در جا و مکانی .

اقتباس : فراگرفتن علم . گرفتن آتش . دانش گرفتن . فایده دادن .

اقتدا : تقلید و متابعت و پیروی کردن .

اقتدار : توانستن . قدرت و توانائی .

اقتصار : بسند کردن و نگذشتن از چیزی . اکتفا کردن بر چیزی .

اقتطاف : میوه چیدن . میوه چینی و ثمریابی .

اقتضا : پیروی و متابعت .

اقتناء : ورزیدن . کسب کردن . فراهم آوردن . ذخیره کردن .

اقدار : توانا گردانیدن .

اَقطار : کرانه ها .

اقطار : قطار کردن .

اقطاع : سرزنش نمودن . سپری گردیدن . غلبه کردن به حجت بر کسی .

بخشیدن به کسی پاره ای از زمین را . زمینی را به تیول دادن .

اکاسره : معرب خسروها . یعنی کسراها .

اکامره : جمع معرب .

اكتساب : کسب کردن ، بدست آوردگی . حاصل کردن .

اَکفا : مردمان همتا و قرین . منع کنندگان . رقیبان .

اکفاء : میل کردن . مایل گردانیدن . برگردانیدن کسی را از اراده خود .

اكتفای : جوانب و پیرامون ها . کرانه ها و کنارها .

الْتقاء : فراهم رسیدن ، بهم رسیدن .

الم : دردمند شدن . دردناك رنجور .

الویه : علم های فوج . نشان های لشکر .

الْتیاع : سوختن دل از عشق و اندوه آن .

الیف : دوست مونس .

امارات : امر او فرمانروایان .

امانی : صفت نسبی . منسوب به امانت : امانتی . ملك را بطور امانت به کسی واگذار کردن . گروورهن .

امجد : بزرگوار و جوانمرد و با شرف .

امصار : شهرهای کلان . لاغر گردیدن . پاره پاره شدن .

املاء : پر کردن . مهلت دادن . درست نویسی . نوشتن مطلبی که شخص تقریر کند . آغاز کردن از یاد چیزی را نوشتن .

امناد : دامیه .

امنیات : مادرها . اصول هر چیز . مهمات . مهمترین .

امنیات : امانت داران .

اخاذت : گران گردانیدن . مایل ساختن گرانی بار . سنگینی کنانیدن .

اشارات : ؟

اناطت : آویخت آن را . آویختن . معلق کردن .

انام : خلق . جن وانس . آنچه از مخلوق بر روی زمین است .

انامل : سرانگشتان

انبساط : گشاده روی شدن . شادی و خرسندی .

انبعاث : برانگیخته شدن فرستاده شدن .

افتزاع : بازداشتن . برکنده شدن . واستدن . دور شدن . درآوردن جزئی از کل .

افتصاب : برپای خاستن . برپاشدن . بکاری قیام کردن . گماشتن . گماردن . نصب کردن .

افتعاش: برخاستن و بلند شدن . نیکو شدن بهبود یافتن به انواع شفقت .
خوش کردن .

افتعاش عجزه : بهبود یافتن بیچارگان و عاجزان و خوش کردن عاجزان و
درماندگان .

افتهاز : فرصت یافتن . فرصت بدست آوردن . موقع بدست آوردن .
انجاح : برآمدن حاجت .

افزمام: بسته شدن.

انساق : جمع نسق .

انسب : مناسب تر . اولی . هم شکل تر .

انسداد : بسته شدن . بند گردیدن . گرفتگی و سد شدگی و بسته شدن راه .

انشراح : کفته گردیدن پوست . گشاده دل شدن (انشراح صدریا انشراح سینه .
گشایش دل و شاد شدگی دل) .

انصار : یاری دهندگان . یاری کنندگان . یاران .

انصرام : بریدن و منقطع گردیدن . بریده شدن . پاره پاره شدن .

الطفاء : فرومردن آتش چراغ . خاموش شدگی . فرو نشسته گی .

الطوا : برهم پیچیدگی . درنوردیده شدن . پیچیده شدن .

العطاف : دوتاشدن . باز گردیدن و خم شدن .

الفراد : یگانه شدن . تنها گردیدن . تنها شدن و تنهایی .

القطاع : فروماندن در راه از قافله . بریده شدن . قطع و بریدگی .

القیاد : گردن نهادن . تن در دادن خاضع و خوار شدن .

افکحه : جمع نکاح .

افگارد : پندارد . فرض و تصور کند .

اندهرام : ویران و مسمندم شدن . شکسته شدن . به هزیمت رفتن . شکست خوردن لشکر .

انیاب : جمع ناب . دندان‌های نیشتر .

انیقه : مؤنث انیق . خوب و عجیب . نیکو . شگفت آورنده .

اوقار : جمع وتر . تارهای ساز و روده‌های کمان . زه‌ها .

اوطار : جمع وطر . حاجات .

اوفی : نعت تفضیلی . وافی‌تر .

اولسی : بهتر سزاوارتر .

اوهام : جمع وهم . آنچه در دل گذرد یا گمان و اعتقاد مرجوع .

اهبته : ساز و یراق .

اهتداء : راه راست یافتن .

اهتزاز : درخشیدن ستاره بوقت فروشدن . جنبیدن . لرزه ، لرزش . جنبش .

اهتمام : اندوه‌مند شدن . اندوه‌گین شدن . در کاری همت برگماشتن .

کوشش و سعی .

اهل‌البیت : زن و فرزند .

اهل‌جرادم : مردم بزه‌کار .

اهلیت : سزاوار بودن . لیاقت . شرافت . استحقاق . صلاحیت . صالحیت .

اهواء : انداختن . آهنگ کردن . قصد کردن .

ایادی : جمع ید . دست‌ها . نعمت‌ها و نکوئی‌ها .

ایستلاف : سازواری نمودن . مجتمع گردیدن . باهمدیگر الفت گرفتن .

ایراد : درآوردن . حاضر آوردن برمورد . بهانه‌جوئی کردن .

ایصال : رسانیدن . رسانیدن نامه و خبر آن . پیوند دادن .

ایقاظ : بیدار کردن از خواب : بیدار کردن .

ایقان : به یقین دانستن . بی گمان دانستن .

ب

بأس : سختی رسیده . محتاج . درویش . آنکه به بلیتی دچار است .

بارقه : چیزی که درخشنده باشد . مجازاً بمعنی روشنی هرچیز درخشان
خصوصاً شمشیر .

باغ قدس : اشاره به بهشت است . باغ وسیع .

بالاکشدن : بالا کردن . به بالا آوردن . بالنده . نمو کردن . گوا میدن .

بالغه : تأنیث بالغ . کامله . (حکمت بالغه الهی: حکمت کامل خدائی) .

بتکچی : متصدی صدور و بازدید پروانه عبور و مرور از شهری به شهری .

بدایع : چیزهای تازه و نادر و عجیب .

بدراهان : کژرفتاران گمراهان .

بدریت : نام سال دوم هجرت رسول اکرم . و نام نقود قدیمی تا آخر عمر
عباسیان .

بدع : چیزهای نو پیدا شده در دین . نو بیرون آوردن .

بدعت : آئین نو . رسم تازه .

بَر : دشت مقابل بحر . زمین خشک .

بِرّ : راست گفتن . گرامی داشتن کسی را .

برافت : وارهیدگی و سلامت از گناه و عیب و جز آن .

برات : اعمال نیک و خیرات .

براعت : تمام شدن در فضل . درگذشتن از اصحاب غالب آمدن . فضیلت و

کامل شدن در فضل و هنر .

براهین : برهانها . دلیلها . حجتها .

برجیس : ستاره‌ایست . مشتری . و در فارسی . اورمزد . زاوش . و
هرمز است .

بُریّت : زمین هموار .

بساط : گسترده‌ی . فرش . اثاث‌البیت . متاع و سرمایه .

بساط بوس : کنایه از تواضع و فروتنی .

بسالت . شجاعت . دل‌آوری .

بسرّه : بسیار راه‌راست . یا کثیرالطریق . و به ترکی بمعنی . از این سوء .

بسط : فراخی . وسعت . گشادگی . پهن شدن . شرح دادن . طول و
تفصیل دادن .

بصایر : جمع بصیرت . زیرکی . یقین . بینائی . حجت .

بضاعت : مکنت . ثروت . مایه و مال .

بطّاده : آسترجامه . رازنمائی . مرکز شهر . رفاقت با صدق .

بطّوع : به رضا به میل . به رغبت .

بطی‌القلم : کسی که در نویسندگی کند می‌نویسد . وسست است .

بغی : طلبیدن . جستن کسی را و اعانت کردن . بیاماسیدن جراحت . عدول
کردن از حق .

بِقاع : جمع بقعه . خانه‌ها . سراها .

بِقاع : رسیدن کسی را غبار و عرق .

بِعَرّة : بامداد بگاه . سحر .

بلاد : شهرها .

بلارک : نوعی از فولاد جوهردار که از آن شمشیر سازند .

بلاغت : چیره‌زبانی . فصاحت ، شیوا سخنی . زبان‌آوری .

بَلْع : مرد فصیح .

بَلْع : رمز است آن علامتی است که در مقابله کتاب برکناره ورق نویسند

تا معلوم شود که مقایله شده است .

بلیغ : مرد فصیح که سخن را در جای خود نهد .

بلیّه : آزمایش . امتحان . بلایا و بلیات . معیبت .

بنان : سرانگشتان .

بواعث : جمع باعث .

بهادران : دلیران . شجاعان . دلاوران .

بهجت : شادمانی . تازگی . سرور و شادی . زیبایی و خوبی .

بهل : نفرین کردن . آسان . چیز اندک .

بهل : گشاده شدن پستان بند ناقه .

بهل کردن : کسی را حلال کردن و بخشودن .

به میان کار کسی راه یافتن : بمفهوم میان کار کسی دویدن .

بین : پیدا . آشکار . جمع بینه و ابینا .

بینات : جمع بینه . حجت واضح و آشکار .

بین‌افنین : قید مرکب : میان دوتن . میان دو کس .

بیوقات : جمع بیوت . و جمع الجمع بیت . خانه‌های بزرگ .

بی‌همال : بی نظیر . بی‌انباز . بی‌قرین . بی‌مانند .

پ

پروانجات : پروانه ه اجازه واین بمعنی اجازه‌هاست . واین از تصرف فارسی
زبانان متعرب است .

پلاس : پشمینه سطر که درویشان پوشند . و نیز گستر دنی پشمینه مانند جاجیم .

ت

تارک : ترک کننده : رها کننده

تارک : کله سر . فرق سر . تصغیر تار است که بمعنی میان سر است .

تاسی : تسلی گرفتن : اقتدا کردن .

قنکر : عمیق . ژرف . گود .
 قامل : درنگ کردن . وانداشیدن تا نتیجه کار آشکار شود .
 قانیق : در شگفت آوردن .
 تأویل : بیان و تفسیر . و تعبیر و شرح .
 قنایب : توجه کننده و بازگردنده از گناه بسوی خود . (تائب صاحب اختیار .
 یعنی توجه کننده خردمند و داناکه در عمل خود مختار است) .
 قباشیر : مؤذنه ها . بشارت ها .
 قبایع : بایکدیگر خرید و فروخت کردن . بیعت کردن .
 قباین : اختلاف و تفاوت . تناقض . عدم موافقت .
 قبحیل : گرامی داشتن کسی را و تعظیم و تکریم .
 قبع : پیرو . اتباع جمع .
 قتیق : چادر و پرده بزرگ . پرده های پیاز .
 قحیدد : تعیین حد و کرانه . و قصد کردن .
 قحری : رأی صواب ترین جستن .
 قحسر : دریغ خوردن . سرگردان شدن . مانده گردیدن . تأسف و پشیمانی بردن .
 قحصیل : حاصل کردن و جمع کردن . اندوختن . فراهم آوردن (تحصیل
 وجوهات . جمع کردن پول ها یا جمع کردن مالیات) .
 قحیات : جمع تحیه . سلام ها و درودها .
 قحیر : حیرت زده شدن .
 قحصصات : نقیض تعمیم . خاص کردن ها .
 قخیل : بفراسد دریافتن . صورت بستن کاری و چیزی . تکبر کردن . افکار موهوم .
 قداوی : مداوا و معالجه و درمان .
 قذکیر : بیاد آوردن . پند کردن و نصیحت دادن .
 قراذی : یار یکدیگر و پیرو یکدیگر شدن . مناکحت نمودن و پیاپی شدن .

ردیف هم وپی هم .
 قَرَبص : چشم داشتن و انتظار چیزی را داشتن .
 قَرَبیب : خوشبو کردن روغن .
 قَرَجیب : تعظیم و تکریم .
 قَرَحیب : خواننده او را بسوی فراخی (رحب به ...) .
 قَرصد : چشم چیزی و یا کسی را .
 قَرکات : جمع ترکه . میراث های مردان .
 قَرویق : پالودن . روشن کردن . و صاف گردانیدن شراب و جز آن . فروختن چیزی و خریدن بهتر از آن فروهشتن شب تاریکی را .
 قَسلق : بی آرامی و اضطراب کردن از درد و اندوه . برآمدن .
 قَسوِیل : آراستن کاری را . بی راه کردن شیطان کسی را . زینت . تسویلات جمع .
 قَسبث : در آویختگی و چنگ زدگی .
 قَشوع : روشن و آشکار بودن راه و عمل نمود به شریعت اسلام . .
 قَشوَّق : ظاهر کردن شوق را . و به تکلف آرزومندی کردن .
 قَشوِیر : پریشانی و آشفته گی . شرم و آزر .
 قَشیبید : برافراشتن چیزی . استواری و افراختگی .
 قَصاریف : احکام و اوامر خودسرانه . تبدیلات و انقلابات و حوادث زمانه .
 قَصدی : پیش آمدگی کار و ارتکاب آن .
 قَصَدِعات : دردرسها آزرده گی ها . مزاحمت ها .
 قَضاعد : ؟
 قَضاعف : دوچند شدن آنچه کسی را بود .
 قَضرع : فروتنی . درخواست بطور ابرام . زاری و ناله و فغان .
 قَطاول : تکبر و خودبینی . گستاخی بی شرمی . جور و تعدی . دست درازی .
 قَعازی : یکدیگر را امر به صبر فرمودن .

قعاطی : بناحق گرفتن چیزی را . سپردن بیک دیگر . و دادن وعطا کردن .
 قعاقب الایام : دنبال و عقب و از پس روزها و روزگار .
 قعافق : دست در گردن یکدیگر افکندن از محبت .
 قعجیل : شتافتن . پیشی نمودن . برانگیختن . گوشت را به شتاب پختن . و
 زودتر کسی را گرفتن .
 قعدی : بی نیاز شدن . ظلم و ستم و زبردستی و ستم گری و جور و متعدی شدن .
 قعرّی : معرفت جستن .
 قعردک : نشکنج گرفتن و سخت فشردن .
 قعطش : تشنه نمودن به تکلف .
 قعطف : مهربانی و میل از روی شفقت .
 قعطفات : مهربانیها و شفقتها از روی میل .
 قعظم : بزرگی نمودن و بزرگ منشی کردن .
 قعلقات : علایق و دلبستگی و ارتباط . متعلقات و پیوستگیها ارتباطات
 و تملکات .
 قعلیق : در آویختن چیزی را به چیزی و متعلق گردانیدن . و نوعی و شیوه ای
 از خط که از رقاع و توقیع تلفیق و درهم آویخته شده است .
 قعودیل : به آواز بلند گریستن . آواز دادن . و نازیدن . و بر کسی بار نهادن .
 قعالیب : غلبه کردن بر یکدیگر .
 قغیر : دگرگونی و تبدیل و تعویض و تحویل و انتقال و انقلاب .
 قغرس : دانستن به علامت و نشان و نمودن به مردم که اوسوار کارماهر است .
 قغصی : رهائی یافتن از هر چه باشد .
 قغفقد : غمخواری و دلجوئی و ملاطفت و مهربانی و ترحم .
 قغویض : سپردگی و واگذاری و تسلیم .
 قغالیب : تبدیلات . و تحولات و انقلابات .

تقبیل : (اگر بقاعده باشد) به معنی بوسه دادن (و اگر بی قاعده باشد) به معنی ضامن دادن و عامل است .

تقدمات : سبقت و پیش روی ها و برتری ها .

تقدیبات : لازم گرفتن راه و روش ها

تقریر : بیان و قول و شرح و تنصیل و تعریف و تعبیر بیان بلیغ و فصیح .

تقصیر : سستی کردن در کار . باز ایستادن در کار . قصور و کوتاهی . غفلت و خفای .

تقصی : نیست و نابود شدن و سپری گردیدن .

تَقْلُد : سرافرازی به منصبی و قبول و پذیرفتن منصب و شغل .

تکالیف : جمع تکلیف . دشواریها و سختیها . ناعمواریها . آزمایشها .

تکفل : پذیرفتار کسی گردیدن . و کفالت کردن .

تکلف : مهربانی . نوازش و دلنوازی .

تکلفی : دیدار کردن . و اگر رفتن . باردار گردیدن زن . ملاقات و پذیرفتن چیزی .

تکلف : دریغ خوردن

تکادی : ستمیدن در چیزی .

تکاساک : چنگ به چیزی زدن . خویشتن داشتن .

تکالك : مالک نفس کسی گشتن .

تکمتع : برخورداری . بهره و سود و لذت . خوش آیندی .

تکمرّد : سرکشی و گردنکشی و خودسری . مخالفت و نافرمانی عدم اطاعت .

تکمسک : ترده . دستاویز . سند و معجت . جمع تمسکات .

تکمشیت : پیش رفتگی و ترقی و برتری و استحکام و صیانت و تربیت و نظم و ترتیب .

تکملق : چاپلوسی کردن . خوش آمدی و دلنوازی . عشق بازی و فروتنی .

تکمنی : تمنا و استدعا . درخواست . خواهش . التماس .

قمبید : گستردن . ترتیب و انتظام و آراستگی . بندوبست .
 قمبسته : تعویذ و مهره پیسه‌ای که در رشته کشیده برای دفع چشم زخم در گردن اندازند (مهره باباقوری) .
 قمبیه : خبر دادن . آگاه کردن .
 قنزیل : نزول و فرو فرستادن . ربا و فرعی که بر اصل پول تعلق گیرد .
 قنسم : بوییدن نسیم در حدیث است که لما ننسموا روح الحیوة .
 قنسیق : آراستن و ترتیب دادن .
 قنویه : کلانی . بزرگی . بلندی .
 قوجیه : پیچیدگی در هر دو بنیاد است . روی گردانی . بیان نیک و توضیح و تفسیر و دلیل و حجت .
 قودد : دوستی و محبت .
 قوزع : پراکندگی و پریشانی .
 قوقع : چشم داشت امید و انتظار . نگرانی و آرزو و درخواست و اعتماد .
 قوقع کردن : چشم براه بودن و انتظار و امید داشتن .
 قوقیر : بزرگ داشتن . حلیم شمردن . تعظیم و احترام .
 قوقیع : نشان و علامت . نشان کردن پادشاهان بر فرمان . دستخط پادشاه . امضای پادشاه .
 قبهانی : با هم مبارکباد و تمهیت گفتن .
 قبهان : غفلت و احوال و سهل انگاری و تحقیر .
 قبهید : تحریف و ترهیب و ترس دادگی و ترسانیدن .
 قبهیت : مبارکباد و خوش آمد .
 قیسیر : آسان گردانیدن . استعمال میشود در خیر و شر هر دو .

قیقظ : بیدار و هشیار بودن . بیدار شدن از خواب .

قیقن : بی گمان دانستن . به یقین دانستن .

قیمه : بیابان . لات و بزرگ منشی و تکبر . گمراهی .

ث

ثم : حرف عطف یعنی باز .

ثم : ظرف غیر منصرف یعنی آنجا .

ثمر : مال بسیار .

ثمر : میوه و انواع مال و فایده .

ثواب : پاداش و مزد . جزا و اجر .

ج

جابر : ستم و ظلم کننده .

جازم : قصد کننده . اقدام کننده . مصمم .

جائر : ستم کار و جور کننده . میل کننده از راه حق پیراه باطل .

جباریه : جمع جبار یعنی جباران . نام خداوند . پادشاه . سرکش . ناحق به
به خشم کشنده .

جبروت : بزرگی و عظمت . تکبر و در اصطلاح سالکان مرتبه وحدت که
حقیقت محمدی است .

جبلت : خلقت و سیرت و طبیعت هیکل . شکل .

جبله : سال قحط . آفریدگان . اصل و بافت و نسج جامه .

جد : نیا . پدر پدر . مادر .

جراحت : زخم و ریش و خستگی و چرك و ریم .

جریده : تنها و فرد . خراب و ویران . غمگین و بی خویشاوند . عجله و شتاب .

جریده شدن . بی بار شدن و عجول گشتن .

جزالت : استوارکاری . بزرگ شد .
 جزع : فغان و فریاد . زاری و ناله اندوه و بی صبری .
 جزیل : بسیار و فراوان . کثیر و بزرگ .
 جسام : بزرگ و تناور .
 جسیم : خبر پرسنده برای بدی و جاسوس .
 جلادت : جستی و چالاکی .
 جلازل : چیزهای بزرگ .
 جله : چابک . تیز . جالاک . شتاب و زود .
 جلیه : بدون سنگ ریزه و رمل .
 جمال : زیبایی و حسن . رونق و خوبی و خوشگلی . جمال دادن یعنی رونق بخشیدن .
 جمعات : جمع جمعه .
 جمعات : جمع . جمع .
 جمع الوجود : گردآوری پول و درهم و دینار .
 جمهور : جمع بسیار از مردم و عامه مردمان .
 جمیل : دارای جمال و رعنا و زیبا . خوشگل و خوب روی .
 جمیله : نیکو و پسندیده .
 جنایی : هم پهلویی .
 جناح : بال و بازو .
 جنّیات : جمع جنب . همسایگان . بیگانگان . نافرمانان . کناره ها و پهلوها .
 جهّال : جاهل ها . نادانان .
 جیب : کیسه ای که در دامن دوزند . گریبان .

ح

- حازم : هشیار در کار خویش
- حبل : ریسمان و آنچه که بدان چیزی را استوار دارند . پیوستگی . وصال
- ضدهجر . کتف .
- حبل المتین : عهد استوار و طناب محکم .
- حجّاب : جمع حاجب . پرده داران .
- حجر : کنار و آغوش . حفظ و حمایت .
- حجر : پناه و ستر و پرده و حفاظت .
- سجّله : اطاق و حجره آراسته و زینت کرده شده برای عروس و داماد .
- حادثان : اول و آغاز آن . اتفاقات و حوادث .
- حلوّث : نوی . چیزی از نو پیداشده .
- حدیقه : مرغزار با درخت . باغ و بوستان .
- حذر : ترس . ترسیدن .
- حذر : مرد بیدار و با پرهیز .
- حذف زاویه : قطع کردن زیادتیه ها .
- حرباء : آفتاب پرست . (مثلی است در زبان عرب که بدو ر مع الشمس کیف دارت ویتلون بحرباء) و فلان یتلون تلون الحرباء -) . بوقلمون .
- حرز : نگاه داشتن و نگاهبانی کردن . تعویذ . پناهگاه و جای استوار .
- حرمان : بی نصیبی و محرومی . مهجوری و نوه میایی .
- حسبی : منسوب به شرف و بزرگواری .
- حسنات : کارهای نیک و اعمال خیریه .
- حسن ادا : خوبی و خوش اخلاق در رفتار .

حشمت : بزرگواری و عظمت و شوکت . توقیر و جلالت و احترام . جاه و جلال .

حصر : بازداشتن کسی را از سفر . احاطه و محاصره و حد و کرانه .

حصول : ظهور و ایجاد و رسیدن بمقصود . وقوع . بازیافت و پیدایش تحصیل و کسب و دریافت .

حصانت : دایگی و پرورش .

حضوریات :

حضیض : پستی و نشیب .

حطوب : جمع حطب . عمیزمها .

حفاظ : عار و حمیت . مروت و ستر و پرده و نگاهبانی .

حفاظ : جمع حافظ . کسانی که قرآن مجید را از حفظ دارند .

حقت : نوازش به تمام .

حنص : جمع کرد آن را .

حفظ الغیب : پاس خاطر غایب داشتن .

حلب : مردم صاحب فهم .

حلول : داخل شدن .

حلیه : پیرایه و زیور از معدنیات . صفت مرد و خلقت و صورت آن .

حمیت : غیرت و تنگ و غار . رشک .

حمیرد : ستوده و پسندیده .

حیث قال : در هر جا گفتگو .

حیثیت : دُفع و اسلوب . وضع . قابلیت . لیاقت و استعداد و شایستگی .

حیز : جا و مکان . کرانه هر چیزی .

حیف : جور و ستم . نزار . خزانده و گزنده .

حیفی : بی انصافی . تعدی .

خ

خاصه : خصوصاً و علی الخصوص . البته . باوجود این . سراسر و تماماً .

خاضع : فروتنی کننده و خضوع کننده .

خاطب : جمع آن مخاطبان . مردان خواهنده و خواستگاری کننده . شوهر . مرد

خطبه خواننده : خطیب و واعظ .

خاطر : آنچه در دل گذرد . جمع خواطر . دل و ضمیر . قلب و وجدان و فکر

اندیشه و ادراک . خواهش و آرزو .

خاطر فاقتر : هوش کند و کم ادراک (بی‌هوش و کم‌هوش) .

خافق : لرزنده . تپنده . افق .

خالصات : بی غل و غش ها . زلال و بدون اختلاط . و جمع خالصه که زمین و ملک

پادشاهی که متعلق به کی نباشد .

خالق : آفریننده . آفریدگار و صانع .

خالق البریات : آفریدگار نیکی ها و احسان ها .

خایف : ترسیده شده . ترسان

خبرت : آگاهی به چیزی و آزمایش .

خبیر : کشاورز - آگاه و دانا . و مرد با آگاهی بسیار .

خریف : فصل پائیز .

خزى : خواری و رسوائی - شرم داشت .

خسار : خساره : گمراهی - هلاکت . عذر ناکسی و زیانکاری .

خسران : کمی نقصان . زیان کاری .

خشوع : فروتنی . کوچکی . فرمان برداری .

خصال : خوی ها . خصلت ها خواه نیک باشد یا باد .

خضاب : رنگ و آنچه بدان رنگ کنند . حنا و جز آن .

حضرت : سبزی ورننگ سبز .
 خضوع : فروتنی . و تواضع فرمانبرداری .
 خطاب : مخاطبان .
 خطابات : خطبه ها .
 خطابى : لفظی و زبانی . شفاهی .
 خطه : پاره‌ای از زمین . شهر بزرگ . زمینی که جهت بنای عمارت گرداگرد آن خط کشیده باشند .
 خطیر : بزرگ . مهم . عظیم . برآفت . مطلع و بابصیرت .
 خلود : همیشه و همیشگی .
 خمور : جمع خمر .
 خمول : گمنام و بی قدر . تاریکی و ظلمت .
 خواطر : جمع خاطر .
 خوانق : جمع خانقاه .
 خوض : در آمدن به آب . غوطه خوردن در آب . در آمدن با سختی ها .
 خیاشیم : جمع خیشوم . بینی ها . شامه ها . پیش آمدگی کوه .
 خیال کثر : افکار فاسد . و اندیشه های گمراه .
 خیبت : نویدی . زیان کناری . کافری و ناسپاسی .

۵

دأب : رسم و عادت و خو .
 دثار : جامه برتن . و جامه ای که برتن ملصق نباشد مانند عبا .
 درست : درعم و دینار و زر و سکه و تمام عیار .
 درست : کامل تمام . بی عیب . ضد شکسته و بی غلط .
 دستار : عمامه و منادیل .
 دست انداز : تعدی . حواله بی حساب . رقاص . شناور . کیسه بر . ظالم . قطعه
 زیرین چارچوبه در

دعایم : اساس و بنیاد. قواعد و اصول. ستونهای خانه .

دعوات : دعاها .

دقت : ظرافت . راستی و درستی و صحت.

دوار : گردش و سرگیجه. روزگار و هرچیز گردنده.

دواعی : حوادث (دواعی‌الهمر . حوادث زمانه)

دوحه : درخت بزرگ. تنه درخت. باغچه.

دور قوالی : گردش پی در پی.

دوستکاری : بختیاری. بهره‌مندی. پیماله شراب. تواضع در میگساری.

دولت قاهره : دولت فاتح و مقهورکننده.

دوی : بیماری و بیمار. مردگول. ملازم.

دوی : مکرو حلیه.

دهاء : زیرکی . کاردانی و تیزی.

دیوانی : درباری . منسوب به ارگاه‌شاه. صاحب‌مسند حکومت و قضاوت.

ذ

ذروه : بالا، بالای‌کوه. مال بسیار و ثروت.

ذریعه : وسیله و سبب. واسطه. هدیه و انعام.

ذکاء : تیزی فهم و ادراک و زیرکی و فراست. هوش و سرعت انتقال. آفتاب.

ذمت : امان و عهد و پند رفتاری.

ذمم : جمع ذمت امان و عهد و زمین‌ها و پند رفتاری.

ذمیمه : نکوهیده . بد و زشت.

ذنابیات : نمرهائی که از مرغزارها به جانب دیگر رود. میانه‌راه. قرابت و خویشی.

ذوق : چاشنی و مزه. لذت و نشاط. خوشی و خوشحالی. چشیدن.

ذیل همت : در دامان خواهش و کوشش.

- راجح : غالب آمده . چربیده بافرونی .
- راست قلمی را رعایت کردن : (اصطلاح) حقیقت را نوشتن . و از واقعیت منحرف نشدن .
- راست قلم : کاتب و نویسنده راست و درست نویس . محاسب درست حساب .
- راسخ الاقدام : اقدام و عملی که استوار و برقرار باشد .
- راسخ دم : آنکه دارای ضمیر مستقیم رای ثابت باشد .
- رافع : کسی که پیام آورنده و پیام برنده باشد . - بردارنده . بلندکننده .
- رایات : علم ها . درفش ها .
- رایج : مردی که در افعال مشابه پدر باشد . مرد شادمانی کننده ، کسی که در شبانگاه آید و شب کار باشد .
- رب الارباب : پروردگار . پروردگاران و مراد خدای تعالی و تبارک است .
- رباع : طریقه و روش و استقامتی که شخص دارا می باشد . شأن و حالی که شخص بر آن باشد .
- رقق : بسته . خدافتق .
- رقق و فتق : بستن و گشادن . مصطلحی است درباره بسامان رسانیدن کارها .
- رجاء : امید . ضد یأس و نومیدی . آرزو توقع . چشم داشت .
- رجوم : جمع رجم . دشنام . راندگی و سنگسار .
- رسل : جم رسول .
- رزین : صاحب وقار . بردبار . آرمیده .
- رسایل : جمع رسالدها . کتابها و کتابچه ها .
- رشاد : راستی پیروزی .
- رشحات : جمع رشحه . چکه و قطره . چکیده . تراوش .
- رضیع : برادر و همشیره .

رعایت : تکریم و حرمت. نوازش و مهربانی و انعام و توجده احسان.
 رعایت رسانیدن : به کسی احسان و نوازش کردن.
 رعوت : نادانی و کم عقلی. نرمی و سستی. سرکشی و خودآرایی.
 رغبت : میل و اراده. حرص. خواغش از روی میل و آرزو.
 رفاعت : بلندآوازی. بلندی حسب و نسب.
 رفاع حال : بلندی احوال. بهبود حال.
 رفاهیت : آسایش و راحت و استراحت. آرامش و اطمینان. فراخی و ارزانی.
 رفع الله : بلند و برافرازد او را خداوند.
 رفعت : بلندی ارتفاع. سرافرازی و ترقی. بزرگی جاه و جلال.
 رفیع : شریف بلند قدر. بلند آواز.
 رُق : رقیّت. بندگی.
 رقاب : نگهبانی کردن.
 رقیّت : نگهبانی و ترس.
 رقیه : بنده و غلام.
 رقیّت بندگی و غلامی.
 رکیب : چیزی در چیزی نشانده. مانند نگین. رکاب. خرما بنان که بر یک
 جدول نشانده باشند.
 رماح : نیزه.
 رمد : درد چشم.
 روایت : بازگو کننده سخن.
 روائج : جمع رایحه.
 روباه بازی : حيله و حيله گری. حيله بازی.
 روضه : باغ و سبزه زار. گلستان.
 رؤیت : دیدن به چشم.

ریاض ادس : بوستان دوستی.

ز

زاجر : شرف بلند و مردشادمان.

زار : نالش و افغان. باطل و بیموده. ناتوان و ضعیف.

زاویه : گوشه و کنج. حجره کوچک. خانقاه و صومعه.

زخارف : جمع زخرف. آرایش و لذت‌های دنیا. آنچه در ظاهر آراسته و در باطن خراب است.

زراعت : غیب گرفتن و خشم و عتاب کردن.

زالال : هر مایع که صاف و بی درد و روشن و صاف.

زلت : لغزش پای و پالغز. خطا و لغزش در سخن. گناه و خطای بی اراده.

زلل : لغزش. گناه. نقصان.

زمره : فوج و گروه و گروه متفرق از مردم.

زمین‌سان : مانند زمین.

زواجر : ممانعات. منہیات. چیزهای نهی کرده شده.

زواهر : گلم‌های رعنا و نیک‌منظر. آرایش‌ها و زینت‌ها.

زید : افزون‌شده و بیشتر این فعل را در دعا استعمال کنند.

زیدر : ضد بالا.

زیدر : ضد بیم.

زیدر : خشمناک.

زیر : سبوی کلان. خوی و عادت کسی که هم‌نشینی با زنان را دوست دارد.

س

ساحت : بارگاه. درگاه. فضا و گشادگی میان‌سرای‌ها.

ساعد : بازوی مردم. یال مرغ.

ساعیان : سخن‌چینان. و باج و خراج‌ستانان. سعی‌کننده. و سعادت‌کننده.

ساق : آن جزء از بدن که میان پاشنه پا و زانو باشد . آن جزء از گیاه که راست و صاف بود .

ساقط الاعتبار : کسی که اعتبارش فرو افتاده و تمام شده باشد .

سآمت : بروزن ملامت . بستوه آمدن از چیزی . ملول شدن .

سانج : هر چیز که ظاهر شود شخص را از خیر و شر . ناگهان پدید آمدن و ظاهر شدن .

سایر : سیرکننده . تمامی مردم . باقی و باقیمانده .

سبع المشائی : سوره فاتحه و یا هفت سوره طولانی از قرآن یعنی از سوره بقره تا سوره توبه .

سبق : درس و مقداری از کتاب که هر روز به شاگرد درس میدهند . گرو بردن . پیشی جستن .

سبیل : راه و روش . راه راست .

ستوده : ستایش شده . تحسین شده . پسندیده .

سجلات : جمع سجل . طومار و نمرده . دفتر . دفتر قضاوت و عدالت . دفتر حقوق و کارهای متعلق به عامه .

سحبّت : خوی و طبیعت .

سدالباب : بستن در و ممانعت کردن .

سدرۃالمنتهی : درختی در آسمان هشتم .

سَدَه : آستانه (سده سعادت . آستانه خوش) .

سرادق : سراپرده . خیمه ها . غبار بلند شده هر دو بلند .

سرایر : جمع سریره .

سرمدی : دائم و جاودان . ابدی .

سَره : زر رایج . و پول . زر تمام عیار . ضد قلب .

سریر : تخت و اورنگ . قرارگاه .

سُریدر : نام چوئی نزدیک حجاز .
 سریرت : راز . و جمع سرائر .
 سعلوت : حمله کردن و مغلوب ساختن .
 سعایت : غمازی و نمائی . و مکاتب جهت آزادی خود ، و پاره‌ای از بهای مکاتب .
 سعود : جمع سعد . مبارکی و نیک اختری .
 سفها : نادانان ابله‌ها .
 سفیر : مصلح کار مردم .
 سفینه : کشتی بدان جهت که روی آب را می‌خراشد .
 سکن : جمع ساکن . ساکنان و باشندگان .
 سلاله : خلاصه هر چیز و برگزیده آن . فرزند و بچه و نسل و اولاد .
 سلب : ربودگی . نیست‌شدگی . رفع و نفی .
 سلخ : آخر خرما . پوست بز .
 سلسال : آب‌شیرین و روشن و خوشگوار .
 سلسبیل : چشمه‌ای از بهشت . نرم از هر چیزی . شراب .
 سلت : رشته و مروارید . رشته سوزن . صف و قطار .
 سلوت : خرسندی شادی . بی‌غمی . فراخی زندگانی .
 سلوک : سیر و سفر . راه و طریق . آئین و قانون . رسم و طرز . عادت و رفتار .
 سمالک : هر آنچه بدان چیزی را بردارند و بلند کنند .
 سمت : راه و روش . قصد و آهنگ .
 سمت : طرف و سوی . جانب و کنار .
 سمت : ماهی . و ماهی فرضی که گویند زمین روی آن قرار دارد .
 سمت : رعنا و بی‌عقل و بی‌هش . رعنائی و بی‌عقلی .
 سمو : بلند گردید .
 سمیر : زمانه و روزگار . افسانه‌گوینده .

سنا : روشنائی برق و جز آن . نوعی از حریر .

سنا : گیاهی بومی شرق که برگ‌های آن را برای مسهل بکار می‌برند .

سناء : بلندی و رفعت .

سوافج : اتفاقات و حوادث ناگهانی . رویدادهای متوحش و ناپسندیده .

سوقه : رعیت و مردم فرومایه .

سویدت : راستی . برابری . همواری . موافقت . مشابهت .

سویدای : مصغر سوداء . مالیخولیا و مانیا . جنون . سخن زشت .

سَهم : تیرها .

سَهَم : کمانکش و کماندار .

سَهم : باد گرم .

سَهیل یمن : ستاره‌ای است که در طلوع آن که اواخر تابستان است میوه‌ها می‌رسند . و گرما به آخر می‌رسد . سنائی میگوید .

در دیار تونتابد آسمان هرگز سهیل
مسعود سعد میگوید :

طلایه بر سپه روز کرد لشکر شب
ز راست فرقد و شعری ز چپ سهیل یمن

سیر : گشت و تفرج و گردش .

سیر : سیرت‌ها و روش‌ها .

سیما : کلمه مرکب از سی + ما . یعنی خصوصاً و علی‌الخصوص و نیز بمعنی مثل و مانند .

ش

شادروان : پرده بزرگی مانند شامیانه . سراپرده که در پیش در خانه امرا و بزرگان و پادشاهان کشند . فرش منقش . بنیاد اصل و اساس .

نام نوائی از موسیقی .

شارح : بیان‌کننده تفسیر . آنکه کتابی را شرح کند .

شارع : شاهراه و چپر . راه راست . صاحب شرع که تعلیم دین بمردم کند .
 شارق : روشن و تابان . آفتاب وقتی که برآید . جانب شرق .
 شافعی : امام ابو عبدالله محمد بن ادريس منسوب به جد خود شافع ابن سائب .
 شامل : مشتمل و مربوط و متصل به چیزی و عمومی دربرگیرنده .
 شاید به : آمیزش و آلودگی . چیز ناپاک .
 شبان : جوانان .
 شبعه : دندانه های شانه . زمین بسیار چاه و سوراخ .
 شجعمان : بسیار شجاع .
 شجنگی : نگهبانی و پاسبانی شهر .
 شدداد : خرجه بدان چیزی را بندند .
 شداد : جمع شدید .
 شرع ازهر : کیش و آئین نیکو و روشن .
 شریح : پاره گوشت فربه .
 شریف : مرد بزرگوار و بزرگ قدر و اصیل .
 شریک : انباز و مشارکت و همدست . رفیق یار . خواجه تاش .
 شعار : جامه ای که در زیر جامه دیگر پوشند . نشان و علامت . رسم عادت .
 دستور . زینت .
 شعور : فهم درایت . ادراك . معرفت .
 شفا : تندرستی و بهبودی یافتن . نام کتابی از ابوعلی سینا .
 شفاعت : خواهشگری و پایمردی . میانجیگری و پادرمیانی درخواست
 استدعای عفو .
 شماقت : شادی درمکرومی و خرابی و غم کسی . سرزنش .
 شمال : سرشت و طبع . (شمول . جمعیت و سامان . سکون و آرام) .
 شمایل : ترکیب صورت و عیقل . خوبی های ذات . سرشت های نیکو .

شمر . خرامیدن در رفتار . کوشیدن در کار . سرعت نمود و بشتاب رفت .
 شمل : کار فراهم آمده . گروه و جماعت .
 شمول : جمعیت سامان . سرشت . سکون و آرام .
 شمه : بوی . بوی خوش . عادت و طبیعت و خوی . رسم و طور و طریقت .
 شناقص : قسمتی از سپاهیان .
 شوایب : آمیزش . آمیزش ها و آمیختگی ها . آلودگی ها .
 شوخ چشمی : گستاخی . بی ادبی .
 شیم : کلمه ایست که در تعظیم و تبجیل مانند شیخ و خواجه و حضرت بکار میرود .

ص

صاحب جمع : کسی که ابواب جمعی دولت را دارد و مقامی از مقامات دیوانی .
 صاحب وقوف : کار آموز و آموزگار باتجربه و واقف و خبردار .
 صالحه : مؤنث صالح . زن نیکوکار و نیک .
 صایمان : روزه داران .
 صبی : کودک و طفل .
 صدد : در قصد و در پی . اراده عزم و نیت . آهنگ داشتن .
 صدر : بالای مجلس . وزیر اول . مقدم و پیشگاه . آغاز از هر چیز .
 صراحی : شیشه و یا کوزه گردن دراز .
 صرصر : باد سخت و باد سرد .
 صرصر : اسب و اشتر جلد .
 صرصر : جانوری که بفارسی چرغد گویند .
 صرفه : نفع سود فایده و منفعت . افزونی . زیادتی .
 صریح : آشکارا . هویدا . ظاهر و واضح .
 صفدر : جنگی و دل آور و صف شکن .
 صفو : روشنی . صفا . خلاف تیرگی و کدورت .

صلاح : گنگاش. راستی و صدق. پارسائی. لیاقت. مناسبت.
 صلاح دید : (صلاحدید) هر چیز که خیر و صلاح شخص در آن باشد.
 صلاحکار : ناصح و مصلحت بیننده.
 صم : شیربیشه. بلا و سختی.
 صمیم : اصل هر چیز و خالص آن. مرد خالص. بدون ساختگی.
 صنایع : مہتران. بزرگان. رؤسا.
 صنوف : جمع صنف و صف. ردیف‌ها. نوع‌ها و گونه‌ها و رسته‌ها. طور
 و رسم و طریقه.
 صنیع : کار و صنعت و عمل و فعل و کردار. آفرینش و خلقت. نیکوئی و
 عطا و بخشش.
 صواحب : جمع صاحبہ - مونث صاحب.
 صوارف : جمع صارفہ - دور کردن‌ها. سانحه‌ها. و گردشهای زمانہ.
 صواب : طرف و جانب و ناحیہ و سوی عزیمت. آمادگی. راه راست.
 صولت : خشم و قہر و زبردستی و زور و درشتی. تندى و سختی. رعب و ہیبت.
 مستی اسب نر.
 صیانت : محافظت و حمایت. و حراست و نگہداری.
 صیت : شهرت و آوازہ. نیک‌نامی و اشتہار بہ نیکوئی.
 صیقل : زدودگی و گرفتگی چرک و زنگ از آینہ و فلزات.

ض

ضجر : تفتگی و بیقراری از اندوہ.
 ضجر : بیقرار و ملول.
 ضجرت : اندوہ و ملال.
 ضراعات : فروتنی‌ها و خضوع و خشوع‌ها. جمع ضراعت.

ضراعت : زاری و خواری (ضراعة).

ضراعه : سست و ناتوان. خوار و زار.

ضروب : بسیار زنده.

ضعفالمعتاد : سستی و ناتوانی در اعتیاد.

ضلال : گمراهی. مغلوبی. منحرف از راست.

ضمانی : کفالتی و ذمه‌ای.

ضمن : اندرون - داخل. در میان و اثنا.

ضمیر : راز و سّر نهانی.

ضیا : روشنی و نور.

ط

طاسك قمر : پیاله و ساغر كوچك ماه.

طامه : بالای غالب که فوق همه بالاها باشد.

طاير اوهام : پرنده خیال

طبق : گروه. مردم. بسیار از مردم.

طبق : مطابق و موافق.

طَبَق . تازه هر چیز و پوشش آن. برابر.

طبل باز : طبل کوچکی که به زین آویزند. طبال و دهل زن (وقت طبل باز -

بهنگام دستگیری و شکار).

طراز : جامه پادشاهی. جامه گرانمایا. کارگاه پرزبان.

طره پرچم : موهای بالای علم.

طغرا : امضا و رقم پادشاهی. خطی منحنی که بر بالای فرمانها کشند.

طلبات : جمع طلبه. خواسته‌ها و طلب کرده‌ها.

طلیعه : طلایه. گروهی که در شب حفاظت لشکر و شهر می‌کنند. مقدمه لشکر

و گروه پیشرو. جاسوس.

طمأنینت : آرامش. آسایش. استراحت. سکون و آرام و قرار.

طنین : آواز مگس و زنبور و پشه. بانگ گوش.

طواعیت : خدمتی و بندگی.

طوایمیر : جمع طومار.

طور : وضع. هیأت. حالت. طرز و روش. عمل و حد و نهایت.

طوعاً : با اطاعت و فرمانبرداری. با اراده و اختیار.

طوخت : نیت و اندیشه و خاطر.

طی : قطع مسافت و پیمودن آن.

ظ

ظافر : فیروزمند. ظفر یافته. غالب.

ظل : سایه. پناه. حمایت و حفظ.

ظلال : سایبان. سایه ابر. بهشت.

ظلیل : سایه دار. و پیوسته سایه.

ظہر : پشت ضد بطن.

ظہر : ساعت زوال. هنگام زوال و میانه روز.

ع

عاجل : شتابنده و بزودی و به سرعت.

عاجلاً : بطور تعجیل. بطور شتاب.

عاد : نام مردی از پیشینان عرب که هر چیز کمین را با و نسبت می دهند.

عاد : مردم.

عاد : جمع عادت.

عاد : با اصطلاح علم حساب. هر عددی که تقسیم شود بر دو عدد دیگر بدون آنکه

چیزی باقی ماند.

عادت : خوی. رسم. آئین. هر چیز معمول و متداول.

عارفه : زن شکيبا و صبور.

عايد : آنچه به کسی مسترد شود.

عباد : بنده و بندگان.

عباد : جمع عبد.

عباد : جمع عابد.

عبرات : جمع عبره و يوم العبرات از روزهای تازیان است.

عبودیات : (عبودیت) بندگی ها. و فروتنی ها و اطاعت ها.

عبودیت : بندگی و پرستش. غلامی و چاکری. فروتنی و فرمانبرداری.

عبودیت : بندگی ها. فروتنی ها.

عشور : فانی و زوال پذیر.

عدوان : ظلم و ستم آشکار. دشمنی. دشمنی آشکار. تعدی و زیردستی و جور.

بی انصافی. مخالفت. خصومت.

عدول : مردمان صالح برای گواهی و شهادت. میل و بازگشت. انحراف و اعراض.

عديم المئال : بی مثل و نظیر و بی مانند.

عذب : آب شیرین و خوش مزه و خوشگوار. (عذب البیان - خوش بیان و شیرین گفتار)

عزبات : جمع عذبه. تیزی زبان.

عذرا : دوشیزه باکره. مروارید ناسفته.

عردا : عرب عربا. از باب ضرب از باب سمع. شادمان گردید.

عرصه : گشادگی میان سرای که در آن بنا باشد.

عرض : اندام و جسد.

عرض : پهنای و ضد طول. گزارش. عریضه. تظلم نزد حاکم.

عرض : ناموس. آبرو.

عَرْض : بن کوه. روی کوه.

عروء و شقی : عقد محکم و استوار.

عزل : بازداشت از کار و شغل. و منصب. بیکاری.

عزیز : ناهمی از نام های باری تعالی. کمیاب. ارجمند. گرامی. نادر و پسندیده.

عسی : یعنی باشد که. و بعضی آن را مطلقاً فعل دانند و بعضی مطلقاً حرف

و کلمه ای است در ترجی در محبوب و اشفاق و تخویف در مکروه

استعمال کنند.

عسی : سزاوار و لایق.

عشی : طعام شبانگاه.

عشی : شب کوری و ستم.

عشیاً : از باب نصر.

عصمت : پاکدامنی. ناآلودگی بگناه.

عصیت : دعش و بخشش.

عظام : استخوانها. (آقایان عظام : مردمان بزرگ).

عظامیم : چیزهای قوی و بزرگ.

عظمی : مؤنث اعظم. بزرگ و بزرگتر.

عقد : گردن بند. رشته مروارید.

عقد : پیمان. نکاح. سلك مروارید.

عقود : گره ها و بندها.

عقود دولت : پیمان های دولت.

علو : بلندی. رفعت. ارتفاع.

علی الاطلاق : عموماً و بنحوی که شامل همه گردد.

علیم : آنکه عالمش محیط بر همه اشیا بود.

علیه : بلند مرتبه و رفیع القدر.

عمار : مرد صاحب ایمان. قوی و صاحب حلم و وقار.

عمار: مساجد : بنا کردن مسجدها.

عمیم : هر چیز که شامل همه گردد. و عام باشد و همه را فرا گیرد.

عنا : رنج و مشقت:

عنایت : مددکاری. دستگیری. یاری و امداد. مهربانی. لطف و بخشش. احسان

عنصر : بیخ و اصل و بن. حسب. همت. قصد (عنصر اصل و حسب یعنی بن و بنیاد

اصل و نسب)

عنقریب : بزودی و در این نزدیکی.

عنیف : سخت. درشت. تند. بازحمت و بیهشمت. ظالم و ستم کار.

عواریف : شناسندگان. نیکوکاران. و نیکی کنندگان. خوشبوها. بخششها.

عوایض :

عود : مراجعت و بازگشت.

عون : کمک و یاری. اعانت و دستگیری و حمایت.

عین الکمال : چشم زخم. نگاه بر چیز زیبا که بدان ضرر رساند.

عین الیقین : پس از دیدن چیزی را به چشم کیفیت و ماهیت آن را به یقین دریافتن

درک کردن .

عیوق : ستاره کوچک سرخ رنگ در طرف راست کمربستان.

غ

غایت : به منتهی درجه و نقطه آخر. بسیار زیاد. مقصود و غرض. نقطه عزیمت .

مخصوصاً بطوری نهایت.

غطبت : رشک. نیکو حال باشد امانی.

غبطه : رشک و پڑهان آرزوی حال کسی بدون آنکه زوال آن را خواهد.

غبین : زیان در خرید و فروخت.

غدار : بسیاری وفا. مکار و حیله باز فریبنده و خائن. نمک به حرام.

غمدو : فردا.

غمرآ : برانگیختگی. تحریص. آزمندی.

غرارت : ناآموزندگی. جاهل و بی تجربه گی.

غرافات : جمع غرفه. بالاخانه ها. و پرواره ها.

غرّه : مغرور و گستاخ. خودبین. متبکر بانخوت.

غریب : هر چیز نادر و عجیب. یگانه. از خانمان دور افتاده. مسافر.

غزو : آهنگ و قصد.

غصن : شاخه درخت.

غلط : مغالطه و به غلط انداختن و یکدیگر را غلط دادن.

غمازی : افترا و تهمت. غیبت و عیب گوئی.

غمرات : جمع غمره انبوهی مردم. گروه. سختی و فراهم آمد نگاه چیزی.

غمز : به چشم اشارت کردن. ناز و غمزه.

غموم : جمع غم. اندوه ها.

غنود: خوابید. (غنودن : آسودن و آرمیدن خفتن. غنودن: خوابیدن آسودن).

غنّه : آواز بینی. تحریری از موسیقی که در هنگام سرود و غنا از خیشوم ادا کنند.

غیب : نهان. پنهان.

ف

فاتحه : آغاز و اول هر چیز. (در زبان فارسی بیشتر مقصود اولین سوره از سوره

قرآنی که سوره الحمد باشد است).

فاتر : سست. زیون. ناتوان.

فایت : در گذشته از وقت. فوت شده. گم شده. گریخته.

فایحه : خوشبوئی.

فایز : غالب. فاتح. گریزنده. فراری. پی در پی رونده و یابنده.

فایض وافر سرشار. لبریز. فیض رساننده.

فایق : افزون و برگزیده. توفیق دارنده.

فتح باب کردن : گشودن درو آغاز در کار یا سخن نمودن.

فتراك : تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند.

فترت : سستی و ضعف.

فتق : شق عصای جماعت کردن . مفارقت نمودن از آنها. خلاف ورزیدن.

فتق : بیماری دبه خایه.

فتق : صبح و بگاه. سپیده دم.

فتق : ارزانی سال و فراخی آن.

فتوح : فتح ها و فیروزی های بسیار و متعدد.

فتور : ضعف و سستی و ناتوانی.

فجور : فسق و اعمال بد و ناشایست. هوسکاری . زنا و بدکرداری با خویشان.

فحاوی : معانی. مضامین. روش ها.

فذلك : باقی و بقیه چیزی. و باصطلاح اهل دفتر جمع حساب پس از تفصیل.

فراز : پهن شده. بسته. گشاده. بالا. نشیب. زیر. فرمان. سرکش. پس از این.

بعد از این.

فرحان : شاد و خندان و شادمان.

فرحت : عیش و شادمانی. خوش مزگی لذت و خرسندی. تماشا و تفریح.

فرخان : جمع فرخ.

فرق : هر آنچه دو چیز مانند هم را از یکدیگر متمایز کند. جدائی. امتیاز. اختلاف.

کله و سربالا و مافوق هر چیز.

فُرق : قرآن مجید و آنچه بدان میان حق و باطل فرق کنند.

فرق : صبح و سپیده دم. ترسید.

فرقدان : به صیغه تشبیه . دو ستاره نزدیک قطب که به آنها راه کاروانیان را

در شب باز بپوشانند.

فرقديدن : فرقدان. دوستاره نژديك به قطب .

فره : فراوانی. خوشخوی و خوش منش. بلند همت.

فره : شأن. شوکت. عظمت و بزرگواری. قدرت و توانائی و لیاقت.

فرهت : لیاقت. شایستگی و سزاواری. وقار و بزرگی.

فریده : گوهر نفیس.

فسحت : وسعت و گشادگی و فراخی. گنجایش .

فسق : بیرون رفتن از فرمان خدای . خارج گردیدن از راه حق و صواب

زناکاری. ناپارسائی.

فسقه : مردمان فاسق و فاجر.

فضایله : درجات بلند او.

فضیحت : عیب. رسوائی. بدنامی.

فطانت : درك کردن. دریافتن. زیرکی. هوشیاری

فطرت : آفرینش. ابداع. اختراع . صفتی که هر موجودی در آغاز خلقتش

داراست .

فطنت : زیرکی. هوشیاری. تیزخاطری. دانائی.

فنون : حالها. گونهها. صنعتها و هنرها. فریب. حیل.

فوائد : چیزهای تلف و گم شده.

فوز : پیروزی یافتن. رستگار شدن. پیروزی. فتح. رستگاری.

فوق الحصر والبیان : بیش از حد شمار و مافوق آنکه در بیان آید.

فیاض : فیض دهنده. بسیار بخشنده. جوانمرد.

فیض : بخشش. عطا. بسیار شدن آب که سرریز کند. بخشش خداوند.

ق

قاذورات : پلیدیها. نجاستها.

قاروره : شیشه. شیشه کوچک مدور که بصورت هـ شانه سازند. بول. شاش. تفسره.

قاصبه : همه. تمامی.

قانون : آلت موسیقی. محف و معرب ارگانون

قاید : از جلو کشنده ستور. پیشوا. رهبر. پیشرو.

قایدم : برخاسته بر پا. دائم باقی. یابنده.

قبالات : جمع قباله. متکویی که در آن چیزی را که مشخص متلزم گردد اعم از وام و جز آن نویسند سند عقد و معامله. قرارداد.

قبض : پنجه گرفتن. میرانیدن. تصرف کردن. تملك کردن. گرفتگی و اندوه.

قبضه : آنچه را با انگشت یا مشت گیرند. واحد طول. ملك. قدرت. اقتدار. گرفتنگاه از شمشیر و کارد.

قبیل : نزد. پیش. از طرف. از جانب.

قبه : بارگاهی که بر فراز آن گنبدی باشد.

قیه چرخ : گنبد آسمان.

قدوه : پیشوا:

قِران : نزدیک شدن. بهم چسبیدن. یکی شدن دو کوب از جمله هفت سیاره.

قربت : نزدیکی. تقرب به مخدوم. خویشی. خویشاوندی.

قَرَت : دیوث. قلتیان «قرتی»

قرة العين : (قرعین یعنی خنکی چشم - قرة العين آنچه بدان خنکی چشم دست

دهد. و نیز تره تیزك آبی در زبان فارسی مجازاً به فرزندان هم

گفته می شود).

قرة العیون : خنك کننده چشم ها.

قسط : عدل. داد. ترتیبی که از روی عدالت دهند. نصیب حصه. بخش. قسمتی

از قرض که به چند تقسیم شده باشد و هر بخش را در مدتی معین
بپردازند.

قسمات : جمع قسمة. حسن و جمال.

قصارا : (قصاری) پایان. انتها. منتهای جد و جهد و گوشش و آرزو. خواعش.
 قصب السبق : پیش دستی کردن.
 قصوی : کراته. انتهای دور. به غایت. مقصود نهائی.
 قصیده : قطعه شعر مانند غزل شامل ابیاتی متحدالوزن.
 قضاضاذ : فرمان. حکم و فتوی نافذ
 قضیه : حکم. امر. فرمان. واقعه. حادثه.
 قبطان : ساکنان. متوطنان.
 قبطان : کسی که پنبه فروشد. پنبه فروش.
 قطری : جامده منسوب به شهر قطر.
 قطعاً : یقیناً مطمئناً.
 قطمیر : پوست باریک که بر تخم خرما باشد. شکاف هسته خرما. واحد وزن
 معادل ۶ ذره.
 قلاوه : گردن بند. گلوبند.
 قلاهد : جمع قلاوه.
 قلع : کندن از بیخ. از ریشه و بن درآوردن. استیصال. محو و نابودی. عزل.
 قمع : زدن با عمود. سرکوب کردن. خوار گردانیدن. فرو نشانندگی.
 قسه : سلاحی آهنین کوتاه تر از شمشیر. دارای دودمه.
 قنادیل : جمع قندیل. چراغ. شمعدانی که از سقف آویزند.
 قواعد : جمع قاعده. اصل و بنیاد. ضابطه قانون.
 قواجم : جمع قایمه. چراغپایه. آستانه در.
 قویم : راست و درست. استوار.
 قهارمه : جمع قهرمان.
 قهر : عذاب کردن. سیاست کردن. تنبیه کردن. چیرگی. کینه ورزی.
 ستم. ظلم.

قیض : پوست خشك . بیرون بیضه.ریزه استخوان. آنچه بجای دیگری آید.
مباطله کردن .

ك

كاس : خوك. نقاره بزرگ. كوس. ازرق. كبود. فرورفته. گودقوزدار.
كافه : كلاً. جمعاً مؤنث كاف. بازدارنده.
كافه‌برایا : همه خلایق.
كاهنمار : كامروا كامران. سعید. سعادتمند. خوشبخت.
كامن : پنهان شونده. پوشیده شونده.
كبری : مؤنث اكبر. بزرگتر. در فارسی بدون توجه به تذكر و تانیث. این
كلمه صفت استعمال شود.
كبریت احمر : چیز نادر و کمیاب. گرانبها. زر خالص.
كثرت الوفاق : بسیاری محبت. بسیار شدن محبت.
كریم : جمع کریمه. شریف عالی. جوانمردی و بخشش.
كُردت : اندوه دم گیر. حزن. دلگیر.
كسوت : جامه پوشیدنی. لباس.
كفالت : ضامن کسی شدن. كفیل شدن.
كماینبغی : چنانكه سزاوار است.
كمیت. : اسب سرخ بال و دم سیاه - كمهر.
كنف ، حمایت. پناه: نگاهداری.
كنه : بیان چیزی. ذات یعنی حقیقت و واقعیت ذات آنطور كه هست.
كوتاه دستی کردن : دسترس نداشتن بمراد. ناکامی نامرادی. عدم تجاوز بده مال
و عرض كسان.
كوكبه : گروه مردم. حشمت. ستاره بزرگ. جاه و جلال. چوب بلند سرکش.
كهف : غار. پناه. ملجأ. مهتر قوم.

کیاست : زیرکی. تیزفهمی. هوشیاری. دانائی. فراست.

کیوان : ستاره زحل و فلک آن. آسمان هفتم.

ک

گرداب : موج. غرقاب. ورطه.

گلهای طری : گونه ای از گل.

ل

لاریب : بی شک و بی شبهه. بطور یقین.

لائیه : بی نهایت. بدون پایان و انتها.

لاهُوت : مشتق از لاه. یعنی الوهیت.

لایح : واضح. روشن. هویدا. آشکار. ستاره برآمده و تابان.

لایحسب : بدون حساب.

لایضی : بدون اینکه پنهان باشد.

لایقه : چیزهای لایق و سزاوار و شایسته.

لطیفه : مؤنث لطیف. ظریف و نازک. خوش نما و زیبا. نیک منظر. دلپذیر

و خوش طبع.

لعل : یکی از حروف ناصبه است که نصب می دهد اسم را و رفع می کند خبر را.

بمعنی مگر و کاش است. و این حروف را در موارد ترس و امید و شک

و تردید بکار می برند.

لعا : روی و چهره. ملاقات و دیدار.

لکام : دهنه. افسار. عنان. لجام.

لمعات : روشنی ها. تابش ها.

لمعان : درخشندگی. تابانی. روشنائی.

لو : حرفی است بمعنی اگر.

لواحق : متعلقات. منضمات. از عقب آیندها ملحق شوندگان.

لوامع : جمع لامعه. تابنده ها. درخشنده ها.
لوح محفوظ : کتاب حفیظ. ام القرآن. ام الكتاب. نصاب خسرو: فرماید : لوح
حافظ لوح محفوظی شود - روح او از روح محفوظی شود .
لهجه : زبان و لسان . صوت. صدا. آواز و آهنگ. محاوره. وضع تکلم.
لیت : کلمه تمنی بمعنی کاشکی.
لیت : يكسوی گردن.

م

مآب : بازگشتگاه. بازگشت.
مآثر : نشانی های نیک و کارهای پسندیده که از کسی باقی بماند.
مآرب : زمان و مکان کارهای لازم.
مأجور : دارای اجر و پاداش نیک.
مأمول : متوقع و امیدوار و آرزومند.
مأمون : امانت دار. بی غراس
مأدی : پناه و جائیکه شب و روز در آن زیست کنند.
مالش : لمس و لمس بادست. صیقل و جلادادن. مشتمال. فرسودگی.
ماهیات : جمع ماهیت. حقیقت و طبیعت و نهاد و ذات. جوهر. قیمت و ارزش.
چگونگی و کیفیت.
مبادی : مآخوذ از تازی. آغاز و مباداها اصل و بنیاد.
مبالغه : کوشش. سعی و جهد. سعی بلیغ افزونی. زیادتی. افراد. بیان صفت
پسندیده و یانا پسند کسی بطریقی که مستبعد نماید.
مبتهج : شاد کننده. خرم و سرور.
مبیدع : ایجاد. اختراع. کشف. اولین ظهور و نخستین پیدائی.
مبدل : بدل شده و تبدیل شده
مبدل : دگرگون کرده و تغییر داده شده.

مبرأ : بی زار شده. دور شده. پاک کرده شده. معاف و آزاد.
 مبرات : خیرات و اعمال خیر و دهشته.
 مبرم : استوار و محکم. الحاح. تقاضا کننده.
 مبرور : نیکوئی کرده شده. پسندیده: مقبول در نزد خدا. مرحوم.
 مبسوط : گسترده شده. پهن شده. تفصیل داده و طولانی و مشروح.
 مبطلع : رساننده و کسی که حکم و امر را به دیگران رساند و ابلاغ می کند.
 مبینی : بنا گذارنده. آنکه حکم برینا می کند.
 مبین : واضح. روشن. آشکار و هویدا.
 متاعی : کسی که از روی آگاهی و دانائی در هر کاری عمل می کند. بردبار و با
 فکر کاری را انجام دادن.
 متبدل : دگرگون شده. کسی که می گیرد چیزی را عوض چیز دیگر. آنکه
 واژگون می کند.
 متجلی : تابدار. روشن. با شکوه. درخشان. آشکار و هویدا. تغییر
 صورت داده.
 متحاشی : حاشا کننده.
 متحشم : ننگ داشته شده.
 متدارك : درك کننده و دریابنده. بدست آورده. متصرف و دریافت شده.
 مترشح : تراونده و ترشح کننده.
 متروصد : پاس دارنده. انتظار کشنده. کسی که اندیشه می کند و می نگرد.
 مترقب : منتظر و نگران امیدوار با حرص و آزاد. محافظ و نگاهبان.
 متسرم : جدا و منقسم. پاره پاره.
 متسلی : نواخته شده و تسلی داده شده.
 متشعق : شکافته شده. چندین جزء. برق روشن و تابان.
 متشمر : آماده و مهیا. آماده شده برای کار.

متصاعد : بلند و بالا. بلند شدن و برآمدن.

متصل : پیوسته. دائم و همیشه. برقرار و پایدار. چسبیده و ملصق.

متعارف : معمول و رایج. کثیرالاستعمال. مردم باخضوع و مبادی آداب و خوش آمدگویی.

متعاضد :

متعاون : هم عهد در معاونت و یاری یکدیگر.

متعذر : دشوار. مشکل و محال آنکه عذرمی آورد. و عذرت می خواهد.

متعسر : سخت و دشوار و مشکل و محال. درماندگی. سخت و شدید.

متعطش : کسی که تشنگی را بهانه می کند. آرزو مند مشاق. طالب و راغب.

متعطف : مشفق. مهربان. مایل.

متغلب : مستولی. غلبه کرده. قادر. زبردست. متغلبان جمع.

متقاضی : آنکه وام باز می خواهد. مبرم. تقاضا کننده.

متقاعد : باز داشته شده. باز ایستاده شده. ساکن و بی حرکت.

متکدر : کدورتیره. آلوده. آشفته. پریشان و مغموم و ملول.

متلائی : درخشان. تابان. تابدار.

متهمی : دونده. راننده.

متمکن : قادر بر چیزی. دارای منرات. با قدرت و توانا. به اکت و ثروت.

متنفس : نفس کشنده. نفس دار. جان دار.

متواقر : بطور پی در پی.

متواقر : بسیار و فراوان.

متوجهات : جمع متوجه. برگردیده و بازگشته. رونده بسمتی. روی آورده.

مسافر. مشغول و پرستار. مددکار و توجه کننده و مواظب.

متوجهات دیوانی : آنچه از رسوم و خراج دیوان متوجه کسی می شود و

تعلق می گیرد.

«شباب : مأجور و پاداش داده شده. جزای نیک داده شده.
 «شایست : جائی که مردم پس از رفتن بدان بازگردند. محکم و مضبوط.
 «شال : فرمان. حکم.
 «شمر : میوه‌دار. باردار. میوه دهنده. برومند. باسود و فایده.
 «ششی : مضاعف. دوتادوتا. نسخه دوم از هر مکتوب.
 «شویات : جزا دهنده‌ها. مکافات و عوض دهنده.
 «جاری : محل جریان آبها. نهروقنات. آب‌گذر.
 «جال : زور و قوت. توانائی و قدرت. هنر و قابلیت. فرصت. یارا. عرصه و میدان جولانگاه.
 «جنده : مؤنث مجند. بمعنی سپاه گرد کرده و عرض داده شده. کسی که لشکر جمع کرده و گردد می‌آورد.
 «حاصیل : باج و خراج‌ها. محصول و حاصل‌ها.
 «حامل : جمع محمل.
 «حایل :
 «حترفه : پیشه‌وران. صنعتگران.
 «حتظی : بهره‌مند و نیک بخت. دولتمند.
 «حجوب : باحیا و شرمگین.
 «حذب : گوزپشت. خرپشته. کسی که شایق و راغب می‌کند.
 «حدثات : چیزهایی که از روی هوی و هوس ایجاد و اختراع شده‌اند.
 «حدثات : تواریخ و حوادث. آنچه حادث شده‌اند.
 «حروص : حراست و نگهبانی شده. محفوظ.
 «حصلان : گردآورندگان و حاصل‌کننده و جمع‌کنندگان مالیات.
 «حصور : محاصره کرده شده. احاطه شده.
 «محض : بی‌آمیغ و خالص و بی‌غش. صاف و پاک. فقط.

محط : موضوع و منزل .
 محظوظ : بهره‌مند. شادمان و خرم و مسرور.
 محفوفه : محاط شده. مفلس و حاجتمند.
 محلی : اعتناء . توقیر. احترام.
 محلی : شیرین کرده شده . جلا داده شده. زینت داده شده خرمان داده شده.
 محمّدت : ستایش و مدح و ثنا. ذکر خیر. ثنا.
 محمول : هر چیز برداشته شده.
 محمی : حمایت کرده شده. نگاهداشته شده. نگهبان و محافظ.
 محور : ستونه یعنی تیری که چرخ دولاب بدور آن می‌گردد. باصطلاح ریاضی
 خط موهومی که از یکی از دو قطب کمره متمد شده و از مرکز آن گذشته.
 به قطب دیگر می‌رسد.
 محیا : زندگی و وقت و جائی که زندگی می‌کنند.
 محیط : دریا. محیط آسا یعنی مانند دریا.
 مخاطبات : خطابه‌ها. مراسلات. مکاتبات.
 مخایل : نشان‌ها و علامت‌ها.
 مخطط : هر چیز خط‌دار. کسی که جامه خط‌دار می‌پوشد.
 مخالب : جمع مخلب.
 مخالفت : دوستی خالص و بی‌ریا.
 مخامر : پنهان و نهفته.
 مخلب : چنگال و جوارح ددان و پرندگان .
 مخلب : فریفته شده. فریبنده.
 مخانیّت . خون.
 مخبر : خبردهنده. آگاه‌سازنده. تحقیق‌کننده.
 مخزون : مال جمع کرده شده.

مخدّره : زن باحجاب و پرده نشین. پاکدامن: باشرم و حیا.
 مخفوف : محاط شدن و احاطه کرده شده. مصون و محفوظ.
 مخیله خیال و توهم و پندار.
 مخیم : جائی که در آن اقامت کنند. خیمه زده شده. اردو و خیمه گاه.
 مدارج : درجه ها. پایه ها. مرتبه ها. درجه ها و مراتب.
 مدّالله : منبسط کرد و گسترانید خداوند .
 مداوات : درمان کرد او را.
 مداومت : مواظبت و برکاری ایستادن و استدامت و پایداری کردن.
 مدّخر : مهیا شده برای وقت حاجت. و برگزیده شده.
 مدخل : آنکه داخل می کند و درمی آورد. درج می کند. دهلیز. جای دخیل و آنچه از وی دخیل حاصل می گردد.
 مدّری : منسوب به مدّیر یعنی شهری و دهاتی.
 مذکوران : ذکر کرده شده ها. بیان شده و یادآور شده ها.
 مرآت : آینه.
 مرآت : چندین بار.
 مرأی : جمع مرثیه.
 مرادات : مرادها و آرزوها و مقصودها و غرض ها.
 مرأضی : مریض و مریضه .
 مراعات : سلوك و رعایت و ادای حق و مهربانی و مرحمت و شفقت. نگرستن و پایان عاقبت کار.
 مرامات : یکدیگر را تیرانداختن.
 مرقدع : تیری که به نشانه رسد و بکشد .
 مرقسم : نقش گیرنده. رسم کننده. نویسنده.
 مرتشعان : ؟

مرقضى اعظم : مقامى مذهبى است.

مررقى : بالارفته ودر بالا پيدا شده.

مرخص : رخصت دهنده. پروانه داده شده. مجاز برای کار.

مرسل : فرستاده شده. نبى صاحب کتاب .

مرضيه : چیزهای پسندیده و مطبوع.

مرفوع القلم : تند نویس .کسى که در نوشتن قلمش سریع و با شتاب حرکت می کند .

مرفه : آسوده و راحت و با استراحت و خشنود و خوشدل و سعادتمند و برخوردار .

مرق : خوشنویس.

مروق : گرگان پشم ریخته.

مرکوز : ثابت و محکم و مستحکم و برقرار. نشانده شده و نهاده شده. نصب شده . درك شده.

مزارع : مردم زارع. کشت کننده. کشتکار.

مزارعان : جمع مزارع،

مزاوَل : کوشش کننده. رسیدگی کننده بکار.

مزاوَلت : کوشش در چیزی و رسیدگی بکاری.

مزجات : چیزهای اندك و بی قدر.

مزخرفات : دروغها و لاطایل و سخنهای بی اصل .

مسابقت : پیشی گرفتن او را در دویدن و یا در تاختن و نبرد کردن.

مسارعت : عجله. شتاب. تعجیل.

مسارعه : شتافتن.

مسامحت : سهل انگاری و آسان شمردگی و تهاون و تغافل.

مسماع : جمع مسمع.

مساهله : مسامحه و سهل انگارن . سستی .
 مساهم : هم سهم و هم نصیب و هم بهره . مددکار . دستگیر .
 مساهمت : شریک هم بهره . هم نصیب .
 مستأكله : ظالمان و ستمگران و خورندگان مال مردم .
 مستجمع : جمع کننده و فراهم آورنده .
 مستحیلات : امور محال و غیر ممکن .
 مستخدم : خدمت خواهنده . خادم . خدعه .
 مستطاب : خوش و نیکو و پسندیده . شایسته و مهربان .
 مستعار : عاریت شده . وام گرفته شده .
 مستعجل : شتابنده و شتاب کننده کسی .
 مستعقب : شتم کننده و تضحص کننده در خطاها کسی را .
 مستعلی : بلند و بلندبرآمده .
 مستفیض : نیکی بسیار دریافته . احسان و انعام دیده . ممنون و بفیض رسیده .
 مستقر : پایدار و استوار و برقرار . جای گیر .
 مستکمل : آن که تمام کردن میخواهد .
 مستنبط : مطالب علمی که شخص از روی کیاست و فراست خود دریافت می کند .
 مستنبطات : مطالب علمی که شخص از روی کیاست دریافت کند .
 مستوجب : لایق و سزاوار . مستحق باعث سبب و جهت .
 مستوفی : سردفتر اهل دیوان که از دیگر محاسبان حساب می گیرد .
 مستوفی : بسیار و فراوان . و آنکه همه حق خود را دریافت کند .
 مشك اذفر : معرب مشك اذفر . گیاهی است که در ایران و کناره های مدیترانه می روید و معطر است .
 مسلوک : سلوک شده راه رفته .
 مشارایمه : اشاره شده و نشان داده شد . کنکاش کرده شده صاحب عزت و خداوند جاه و جلال .
 مشاطه : شانه کننده . زنی که شغلش آرایشگری است .

مشافهه : گفتگو کردن بایکدیگر . روبرو سخن گفتن .

مشاهد : جمع مشهد . جای حاضر آمدن مردمان .

مشاهد : مشاهده شده . دیده شده .

مشحون : پر شده . انباشته . مملو ه آکنده .

مشرع : جای ورود به آب . جای نوشیدن آب .

مشرّف : آنکه یا آنچه که بر محلی مرتفع قرار دارد و ازامثال خود برتر و مسلط است . بر بالا شونده .

مشرّف دیوان : مباشر . ناظر . رئیس دیوان .

مشکور : شکر گفته . سپاس داشته . ستوده شده .

مشکورا لّسعی : کوشش ستوده شده .

مشکوة : آلتی که در آن قندیل یا چراغ گذارند . چائی که در آن چراغ نهند .

مشید : برافراشته . مرتفع .

مصاب : صواب داشته شد .

مصاجرت : شکیبائی کردن . غالب شدن بصبر بر کسی . شکیبائی .

مصادقت : دوستی کردن بایکدیگر . دوستی و داد .

مصارعہ : بایکدیگر برخورد کردن .

مصاعد : جمع مصعد .

مصالحه : آشتی کردن . صلح . سازش .

مصّب : جای ریختن آب .

مصباح : چراغ .

مصحوب : هم صحبت گردیده . همراه شده . یار : رفیق .

مصدق : چیزی که دلیل راستی کسی باشد . گواه راستی . دلیل راستی سخن .

مصدقہ : صدق . راستی .

مصغی : صاف کرده شده . تصفیه شده . خالص . بی غش .

مضمار : میدان اسب دوانی . آخرین جایی که اسب در مسابقه بدانجا رسد .

مضیق : تنگنا . جای تنگ .

مطارحه : مناظره کردن با کسی و جواب گفتن . مشورت کردن .

مطاع : کسی که دیگری فرمان او را می برد . فرمانروا . اطاعت شده .

مطاعیت : فرمان بردن . اطاعت کردن . فرمانبرداری . اطاعت .

مطاولی : جمع مطولی . پیچ دار . پیچ در پیچ . درهم نوردیده شده . حلقه ها .

مطراً : تازه کرده شده . غم دار کرده . تازه وتر .

مطرح : جای انداختن چیزی . مورد بحث . در میان گذاشتن .

مطولات : جمع مطوله . طول داده شده ها . طولانی . دراز .

مطهر : تطهیر شده . پاک شده . پاکیزه .

مظاهر : جمع مظهر .

مظاهرت : یاری دادن کسی را . پشتیبانی کردن . حمایت یاری .

مظنه : گمان . ظن . جایی که گمان می رود در آنجا چیزی باشد . بدگمانی .

معاشر : با کسی زندگی کننده . یار . رفیق . دوست .

معاصی : معصیت . گناه ها . طاعات .

معاقده : جمع معتقد .

معاقده : آنکه پیمان بندد . عهد کننده .

معالم : نشانه های راهها .

معالی : بزرگواری . بلند قدر و مرتبه .

معافقه : دست بگردن هم انداختن .

معاون : یاری کننده . کمک کننده .

معاهد : جمع معهد . جاهای عهد بستن . جاهای بازگشت .

معاهد : کسی که با دیگری عهد و پیمان بسته . هم عهد . هم پیمان .

معتكف : کسی که برای عبادت در مسجد یا در خانقاه . توقف کند.

معتصم : چنگ درزننده در چیزی برای استعانت . پناه برنده .

معسكر : جای لشکر . اردوگاه . لشکرگاه .

معشار : ده يك چیزی . يك دهم از شیئی .

معاهد : هم عهد و هم پیمان .

معتق : آزاد شده .

معراً : پیشانی موی ریخته .

معزول : یکسو شده . جدا شده . از کار برکنار شده .

معلّی : بلند کرده شده . بلند . رفیع . بلند مقام .

معموری : عمارت شده . آبادانی .

معنون : عنوان کرده شده . ابتدا شده . شخص دارای حیثیت و نام و نشان .

معوض : معوضته چیزی که بجای چیز دیگری دهند . عوض - اسم است عوض را

معول : اعتماد کرده . معتمد . استوار . تکیه گاه .

معهد : محلی که در آن قراری گذاشته شده . جای عهد بستن . عهد گاه .

مغبوط : کسی که براو غبطه برند . رشك برده .

مغسول : شسته شده . غسل داده .

مغلظه : درشت و ستمبرکننده .

مغموم : غم زده . غمناك . اندوهگین .

مفتاح : جمع مفتاح . کلبه ها .

مفاخر : جمع مفاخره . فخرکننده .

مفارق : تاركها . فرقها .

مفارق : جدا شونده . موجود غیر عادی .

مفارقت : جدا شدن از یکدیگر . جدائی . دوری .

مفاوضات : جمع معاوضه. باهم برابری کردن . شرکست کردن در کاری . یا یکدیگر سخن گفتن.

مفتی : بطور رایگان. مجاني.

مفتی : فقیه‌ای که مردم در مسایل شرعی بدو رجوع کنند و او فتوی دهد.

مفخر : جای نازیدن. محل افتخار. آنچه بدان فخر کنند.

مفضی : گشادشونده . اعلام کننده . رسنده. بالغ شونده.

مفطور : خلق شده. آفریده شده.

مفکرت : قوتی است مرتب در تجویف اوسط دماغ که عمل آن ترکیب و تحلیل فراآورده‌های خیال و وهم است.

مقابلده : روبروشدن. رویاروگشتن. مواجهه دادن. تطبیق دادن.

مقاسات : رنج چیزی را کشیدن.

مقاطر : قطره قطره چکیده شده - آب خالص . آبی که در قرع و انیق تقطیر شود.

مقال : سخن گفتن. گفتن. گفتگو.

مقالید : مفتاح‌ها. کلیدها.

مقبل : قبول کننده. نیک بخت. بوسیده شده.

مقدر الارزاق : مقدر کننده رزق و روزی. خداوند که تقدیر باراده اوست.

مقدرت : توانائی داشتن. قدرت.

مقرر : جای قرار گرفتن.

مقرر : اقرار کننده. معترف.

مقرون : نزدیک بهم. پیوسته شده.

مقصود : کوتاه کرده شده. مختصر شده .

مقضى : پرداخته و تمام کرده و انجام داده و مقرر گردیده و امر کرده.

مقعر : فرو رفته. گود. عمق دار .

مكارم : نيكي ها. كرم ها.

مكاره : بسيار مكر كننده بسيار فريبنده. حيله گر.

مكاره : ناپسنداها. مكروه ها.

مكتحل : سرمه به چشم كشيده. آنكه در شدت وسختي افتاده.

مكر مات : جمع مكرمه. بزرگ داشته. احترام كرده شده .

مكفوف : باز داشته. ممنوع. كور. اعمى.

مكنون : پنهان داشته شده.

مكفونات : پنهان داشته ها.

ملابس : پوشاك ها. لباس ها .

ملا بست : درهم آميختن امور. مشتبه كردن. بعهده گرفتن.

ملاحظ : اندیشه تفكر نگاه و نظر.

ملاذ : پناهگاه. جاى پناه.

ملاصق : يار و همدم. بر چسبيده. پيوسته و نزديك.

ملاقي : روبرو شونده. ديدار كننده.

ملتثم : بوسيده شده.

ملتف : پيچيده. درهم پيچيده.

ملتسمات : درخواست ها. مستدعيات.

ملشوم : سُمى كه بر سنگ خورده و خون آلود شود.

ملجاء : جاى پناه. پناهگاه.

ملحوظ : بگوشه چشم نگريسته. ديده شده.

ملطفات : جمع ملطفه نامه كوچك كد بطريق ايجاز حاوى خلاصه مطالب باشد.

ملع : گرد آمدگى به دشمنى بر كسى. نهال. مقصود.

ملوث : آلوده به پليدى.

مليهم : كسى كه مطلبى باو الهام و القاء شده.

منهوفان اندوهگینان. غمگینان.

منمّتع : آنکه بهره میدهد. آنکه منتفع می گرداند.

منمّثل : مطیع و فرمان بردار. پیرو دین و آئین و قانون.

منمرّ : جای مرور. محل عبور. گذرگاه.

منملوك : در ملك آورده شده.

منموّه : زرانودود. آب زرداده. خوش ظاهر بدباطن.

منمهد : پهن کرده شده. نيك گسترده. گسترانیده.

منجاج : جمع منجج.

منفاق : آنکه ظاهرش مخالف باطنش باشد.

منقاب : آنکه موجب ستودگی گردد. از خصلت های نيك و هنرها.

منكاب : كتف ها. روش ها.

منالات : جمع منال. جای یافتن چیزی. محلی که از آن سود و حاصل بدست

آید مانند مزرعه و دكان.

منامی : موضع خواب. جای خوابیدن.

مناهی : بازداشته شده ها. نهی شده ها.

منبيع : چشمه. اصل. منشاء.

منتشر : گسترده شونده. فاش شونده. پراکنده شونده.

منتبهج : ۲! (ظ : منبهج)

منجوق : گوی و قبه ای که بر سر رایت نصب می گردد. ماهچه علم.

منهج : پیرو زنده. کامیاب. کامروا.

مندفع : دفع شونده. بیرون ریزنده. دور شوند.

منزجر : بازایستنده. سرباز زنده.

منشاء : محل پیدایش. محل صدور. جای نشوونما. اصل. مبدأ.

منشرح : باز شونده. بازگشاده.

منشعب : شعبه شعبه شونده . شاخه شاخه شده . جدا شونده .

منشور : فرمان پادشاهی .

منصف : انصاف دهنده . داد دهنده .

منصه : کرسی که عروس بر آن نشیند . جای ظهور چیزی .

منطوی : درهم پیچیده - درهم نور دیده . حاوی مشتمل .

منعطف : جایی که راه کج شود و بسوی دیگر پیچ خورد . انعطاف یافته . خم

گیرنده . خم شونده خمیده .

منعم : انعام داده . احسان کرده شده .

منعم : نعمت دهنده . احسان کننده .

منفجر : شکافته . گشوده شده . آب روان . تر کنده . باه سداد روشن و

سپیده صبح .

منفذ : موضع نفوذ چیزی .

منقاد : فرمانبرداری . مطیع .

منقبت : آنچه مایه ستایش دیگران و فخر و مباحات شخص باشد . هنر .

منقح : پاک کرده شده . اصلاح شده . تهذیب شده .

منقض : سواری که بردشمن هجوم آورد . بازی که از هوا برشکار فرود آید ،

دیوار که در حال فروافتادن است . ستاره از هوا فروآمده .

منوط : مربوط . بسته شده . وابسته . درآویخته . معلوق .

منهج : راه آشکار و گشاده .

منهك : کوشنده در کاری . کوشش کننده .

منيف : بلند و دراز . آنچنانکه بر هر چیز مشرف و برتر باشد .

موافق : جمع میثاق . عهدها .

مواسات : یاری کردن بمال و تن . یاری گری .

مواسلت : وصلت کردن با هم . با هم بیوستن .

مواضع : جاها. مکان‌ها.
 مواقف : جای‌های ایستادن. ایستگاه‌ها.
 موالات : باکسی دوستی و پیوستگی داشتن . پی‌درپی کاری را انجام‌دادن.
 موالی : دوست دارنده. آقایان. سروران. خداوندان.
 مواهب : بخشش‌ها . عطا‌های غیرنقدی. مانند زمین و ملک.
 مواید : جمع مائده. خوراك آسمانی.
 موبّد : همیشه. جاویدان. سرمد.
 موثوق : مورد اطمینان معتمد. موثق.
 موجه : صاحب جاه‌و‌مقام. پسندیده. مقبول.
 مؤدا : پرداخته شده. اداره شده.
 مودی : ادا کننده . آنکه سبب می‌گردد وقوع چیزی و آنکه دلالت و
 رهنمائی می‌نماید.
 مورد : محل ورود. جای فرود آمدن.
 مورد : کلگون. سرخ‌رنگ.
 مورود : وارد شده. آمده. کسی که بی‌اندیشه‌و‌بی‌پروا خود را به خطراندازد.
 موشج : حمایل به‌گردن افکنده. زینت داده شده. آراسته.
 موصول : وصل کرده. پیوند شده.
 موضع : جای نهادن چیزی. جاو‌محل.
 موظف : آنکه وظیفه‌ای به‌عهده اوست . کسی که از شاه یا دولت وظیفه و
 مستمری می‌گیرد.
 موفور : بسیار فراوان. بی‌شمار.
 موقوف : جای ایستادن. محل وقوف.
 موقوفی : بازداشته شده. ایستاده کرده. ملکی که در راه خدا حبس کرده وقف
 کرده باشند. ترك کرده شده. تعطیل شده.

مؤكد : تأكيد شده.

مؤن : بارگرانی و نفقه عیال و قوت روزانه.

مؤنات : جمع مؤنه.

موهبت : بخشش.

موهوبات : بخشیده شده ها شبه شده ها.

مویل : خداوند و صاحب گله و رمه.

مویل : پناهگاه.

مهبانت : شکوه. سهمگینی. عظمت. بلندی.

مهالك : جای های هلاک. عظمت. بلندی.

مهام : کارهای سخت. امور عظیم و دشوار.

مهب : جای وزش باد. وزشگاه.

مهبط : جای فرود آمدن. فرود آمدنگاه.

مهبجور : جدا شده. دور افتاده.

مهذاعلی : گهواره بلند. گهواره بسیار نفیس. (مهذعلیا)

مهمات : امور مهم. کارهای خطیر. چیزهای واجب و ضروری.

محمل : شخص بیکار گذاشته. کلام بیموده و بی معنی.

مهمین : ایمن کننده از خوف. یکی از اسمهای خدای تعالی.

میسمن : برکت ها. دست راست ها.

میسرالمرادت : آسان کننده آرزوها.

میسره : طرف چپ. جانب چپ میدان جنگ.

میمنه : جانب راست میدان جنگ.

ن

ناجز : نقد و حاضر و آماده. تازه روی بارونق.

ناجع : نیکوئی و جوینده گیاه.

نازلہ : بالای سخت و سختی زمانہ .
 نایبرہ : فتنہ . حادثہ . آتش . شعلہ و گرمی . کینہ و دشمنی .
 نایم : خوابیدہ . بہ خواب رفتن .
 نبیل : تیز خاطر . ہوشیار . گرامی وزیرک درکار .
 نجاح : رستگاری و پیروزی . روایی حاجت .
 نجح : پیروزی .
 نجوم : ستارگان .
 نخط : سرزنش نمودن وقت سوال و سخت دم زدن گازران هنگامی کہ
 جامہ بر سنگ می زنند . آواز اسب و شتر از گرانباری و درماندگی .
 نحوس : جمع نحس .. بد اختر . نافر جام .
 ندادن : بانگ و آواز بر آوردن . واعلان کردن .
 ندیم اللہ : ہم نشین با خدا .
 نہت : پاکیزگی . نیکوئی . بی عیبی . دوری از عیب و زشتی .
 نسق : نظم و ترتیب و دہناد و رسم و روش و طریقہ و دستور و وضع .
 یکسان و مانند برابر . بر قرار شدن و فتوی دادہ شدن . سیاست
 کردن .
 نسیم نسیم : بکلی فراموش شدہ .
 نشر : پراکندگی . گستردگی و انتشار . زندگی .
 نشوات : جمع نشوہ بوی و مستی .
 نشو : یالیدکی و روئیدگی .
 نشور : زنہ شدن . روز نشور . روز رستاخیز .
 نص : ہر کلام صریح کہ پرواضح و آشکار باشد و ہر آیہ از قران مجید کہ بطور
 وضوح دلاکت ہر مقصود کند .

نصاب : آن مقدار از مال که بروی زکات واجب گردد. رتبه و جاه و لیاقت. بخت
طالع. نژاد و اصل.

نصفت : عدل و داد.

نضارت : تازگی و آبداری.

نِطاق : کمر بند

نَطَاق : سخن ران.

نطق : سخن گفتار. کلام. سخن رانی.

نعت : ستایش. تعریف. تحسین. مدح .

نِعْمَا : نیک و بسیار خوب.

نعیر : فریاد و فغان در جنگ و بدی.

نغمه : آواز خوش. آهنگ. نوا. سرود. لحن.

نفاذ : درگذشتگی و فروفتگی . نفوذ و تأثیر . رهایی از دشمن . نفاذ امر.

جریان حکم و فرمان.

نفاق : مکر و ریا. دو رویی.

نفحات : بوی های خوش.

نفح صور : دمیدگی صور. دمیدگی بوی خوش (صور شاخی که در آن دمنده و

آنچه را که اسرافیل جهت میرانندگان از گور در آن دمده . صور

اسرافیل نغمه اسرافیل در روز رستاخیز.)

نقابة : مهتری و شغل نقیب.

نقاد : آنکه پول ها را سره می کند و خوب و بد آنها را از هم جدا می کند .

مرد تیر دست و چالاک و ماهر.

نقرس : آماس شدید و دردناک در بندهای دست و پا.

نقش کعبیتین : نقش طاس نرد.

نقییر : درویش و تنگدست.

دمال : عقوبت. سزا. رنج و شکنجه.
 نمط : روش. طریقه و دستور. طرح. بساط شطرنج.
 نملیه : ریش و جراحت پهلوی. آزار دهنده. بسیار موزی.
 نوآب : وکیل‌ها. جانشین‌ها. گماشتگان.
 نوال : دهش. عطا. سزاوار.
 نواهی : هرچیز که شارع از آن نهی فرموده باشد.
 نوایب : سختی‌ها و مصیبت‌ها. کارهای دشوار.
 نویمان : مأخوذ از مغلی. پادشاه زاده و القاب بزرگان مغل.
 نویین : پادشاهزاده. خوب‌ترین از هر چیزی.
 نهمار : بزرگ و عظیم. بسیار و فراوان. بی‌نهایت و بی‌کران.
 نهمت : حاجت و نیاز.
 نیرین : به‌صیغه تشبیه. یعنی دوپود. مأخوذ از تازی. آفتاب و ماه.
 نیل : رسیدن به مقصود.

و

واثق : اعتماد دارنده. استوار. محکم.
 وازع : زجرکننده. سالار و سرهنگ لشکر که در امور تدبیر کنند. بازدارنده.
 پادشاه یا والی که باز دارد مردم را از محارم. آنچه خدای تعالی حرام کرده است.
 وافد : برسولی آینده. آینده. (وافدات. جمع).
 وافدان : دوتندی که در رخسار هنگام خاییدن بلند شود و در پیری زایل گردد.
 والی : حاکم. مالک امر و صاحب امر. متصرف در کاری بهرنحوه که بخواهد.
 وأهب العطايا : عطاکننده بخشش‌ها.
 وصال : ناگواری. گناه و تقصیر. عیب و خطا. عقوبت.
 وکیقه : استواری عهد و پیمان. عهدنامه.

وحنات : رخساره. چهره. رنگ موی.
 وجوب : لزوم و ضرورت و واپی کردن کاری که ترك آن روا نباشد و وجودی که
 عدم آن ناممکن بود.
 وردیده : درکنار دیده.
 وورطات : جاهای هلاکت و خطرات . گردابها و غرقابها . بیابانهای بی راه
 و نشانی .
 وزن داشتن : باوقار بودن.
 وساطت : میانجی.
 وسایط : واسطهها و وسیلهها.
 وسع : دست رس. توانائی. قدرت.
 وشاخ : دوال پهن مرصع به جواهر رنگارنگ. حمایل و نام شمشیری.
 وشمیمه : بدی. دشمنی. عداوت. شر.
 وصمت : عیب. کسالت. ننگ و عار.
 وضوح : پیدا. روشن. آشکار.
 وضیع : مردم فرومایه و ناکس. دنی .
 وفود : رسولان.
 وفی : بسربرنده عهد و پیمان.
 وفی : زمین بلند. برآمده.
 وقاد : زیرک : تیزخاطر و روشن خاطر.
 وقایه : هرچه بدان چیزی را نگاه دارند و پناه دهند.
 وقایت : حفاظت و نگهبانی و حراست.
 وقود : هیزم.
 وهاب : نیک بخشنده .

هائل : ترساننده.

هایل : هولناك. مخوف. مهیب. ترسناك.

هبوب : بادی كه گرد و خاك برانگیزد.

هدم : خرابی. ویرانی.

هفوت : لغزش. خطا. تقصیر.

همال : مانند و عمتا. یارعدم. قرین .

همگنان : همه و مجموع. گروه و جماعت حاضر. همه كسان و هم جنسان.

همم : جمع همت. اراده. آرزو. قصد. خواهش. استواری عزم و آهنگ.

هنی : آنچه بی‌دسترنج به كسی رسد. گوارنده از طعام شراب . قوله تعالى : فكلوه هنیناً . ریناً.

هوان : آهستگی و آرامش. وقار.

هیجا : رزم. نبرد. جنگ و پیکار.

ی

یاساق : مأخوذ از مغولی. قانون نامه مغول. تعبیر و تفسیر. اصلاح خبط و خطا. تنبیه و سیاست.

یاساءشی : یا : یاسامیشی : مغلی : آراستگی و ترتیب و انتظام . حکومت و حراست .

یرلغ : برات. سداد. فرمان پادشاهی. رحم و شفقت. ناامیدی و بیچارگی

یسن : بمعنی انسان و از اعلام و القاب حضرت ختمی مرتبت است.

یقظان : بیدار و هشیار .

یقینات : مسلمیات و چیزهائی كه علم آنها یقینی است و شك و شبهه ای در

آنها نیست. مانند قوانین مذهبی و دلایل هندسی و جز آن.

یمن : بجانب دست راست.

يُمن : برکت و افزایش. نيك بختی.

ينابيع : چشمه‌ها.

يورش : ماخوذ از ترکی. هجوم حمله.

يوم السبت: روز شنبه.

يوم النشور : روز رستاخیز.

فہرست نام کسان

پہلوان خضر (خضر - پہلوان) ۳۲
پیر احمد (خواجہ) غیاث الدین - ۶-۸۱-۸۳
پیر محمد (امیرزادہ) - ۶۵-۷۴

ت

تاتار - ۲۳۵

تغلق - ۱۵۱

ج

جم - ۱۴۶

جمال الاسلام - ۳

جمال الدین حسن (خواجہ) - ۶۴

ح

حافظ (خواجہ شمس الدین محمد) - ۱۳۴

خ

خاتم النبیین - ۲

خسرو منشی (خواجہ)

د

داود - ۹۳

دلشاد خاتون - ۱۴۴

ذ

ذوالقرنین - ۶-۷

ذواستون - ۲۱۹

ر

رستم - ۱۳

آدم - ۴ - ۲۷ - ۳۱ - ۱۲۹ - ۲۰۲

آصف - ۳۵۶

آل عبا - ۶۶

آید کو بہادر - ۱۹۶

الف

ابواسحق بن محمود شاہ - ۱۵۱ - ۱۵۲

(شاہ شیخ ابواسحق اینجو)

اتابک (اتابک لر) - ۶۲

احمد (پیغمبر اسلام) ۹۷ - ۱۰۸

اختیار الدین حسن (خواجہ) - ۷۳

ارغون - ۴۱

اسکندر - ۱۳۸ - ۱۴۴ - ۲۴۸

افراسیاب - ۱۳

امام الحرمین - ۱۱۸

امیر تیمور کورکان (قطب الدین امیر تیمور)

نویان - ۱۳۵

امین وحی - ۳

اہرمین - ۱۱۴

ب

بلقیس - ۱۰۹

پ

پری - ۱۱۴

پہلوان ابراہیم - ۳۹

رضی الدین - ۱۴۰

روح الامین - ۳

ز

زین الدین (خواجہ صاحب اعظم) - ۱۷-۳۷

زین الدین محتسب به محتسب مراجعه شود.

زین العابدین مظفری - ۱۳۸

س

سلیمان - ۶-۲۵-۲۴-۹۳-۱۰۹-۱۱۴

۱۳۸-۱۸۱-۲۴۸

سعد الدین انسی - ۱۴۱-۱۴۹

سعد الدین تفتازانی (علامه) - ۱۵۶-۱۵۸

سعد الدین شیخ الاسلام - ۶۹

سعدی - ۴۷-۱۶۸

سهیل - ۵۳

سیف الدین باخزری - ۱۵۱

ش

شافعی - ۱۱۷

شاه شجاع (جلال الدین) - ۱۳۵-۱۴۱

شاه یحیی - ۱۴۹-۱۵۶

شریح (قاضی) - ۱۱۷

شمس الدین - ۴۶-۱۱۱

شمس الدین محمد - ۶۴-۷۱-۱۵۴

شهاب المنشی محمد بن علی بن جمال الاسلام

مولف هما یون نامه) - ۳-۶۰-۸۷

ع

عماد الدین محمود - ۷۴

علی (ع) امیر المومنین - ۱۵۱

غ

غزالی - ۱۱۸

غیاث الدین پیر احمد (خواجہ) - ۶-۱۹۲

غیاث الدین سلطان اویس - ۱۹۲-۱۹۳

۱۹۵-۱۹۷

غیاث الدین علی بن معین الدین جمال

الاسلام - ۱۵۶

ف

فخر رازی امام فخر الدین - ۱۱۸

ق

قطب الدین علی - ۶۶

قیصره (قیصرها) - ۱۳۵

ک

کمال الدین ابوالوفا (خواجہ) - ۱۴۳

کمال الدین محمود - ۵۵

کمال الدین محمود (افتخار الدین؟) - ۷۲

گ

گلرخ - ۱۴۶

ل

لقمان - ۷

م

مبارک شاه - ۳۳

محتسب (زین الدین علی کلاه) - ۱۴۱-۱۴۷

محمد - ۱۰۸-۱۳۸

محمد بن علی - ۳

محمد مصدقی - ۲۴۴

محمی الدین - ۲۱۸

مرتضی اعظم - ۶۶

مرتضی - ۴۶

مسعود طبیب - ۷۴

مسیح - ۷۴-۷۵-۸۶-۸۸

مصطفی (ص) - ۴۵-۱۳۸

معین الدین جامی (خواجہ) - ۱۵۳-۱۵۵

ملک هرموز - ۶۵

ن

نصرا الدین پیر احمد خوافی - ۶۳

نصرت الدین شاه یحیی مظفری - ۱۳۹

۱۵۳

نظام الدین محمود - ۷۷

نظامی گنجوی - ۱۴۶

و

والی شیراز - ۶۵-۱۵۱

فهرست نام جایها

س	آ
کرمان ۱۹۹-۱۹۷-۱۹۵-۱۹۲	آذربایجان - ۱۹
ل	الف
لرستان - ۶۲	ابر قوه - ۲۴۱-۲۲۹
م	اصفهان - ۲۴۸-۲۱۴-۳۹
مرو - ۲۳۱	ایران - ۲۱۸-۱۷۶-۷۴-۷۲-۷۱
مسجد عتیق شیراز - ۱۲۱	ب
مصر - ۱۸۹	برج وحدت - ۱۴۷
مصلی - ۱۴۷	ت
ن	ترکستان - ۱۸۹
نیشابور - ۲۳۸	توران - ۱۷۶
ه	خ
هرات - ۲۴۱-۲۲۰-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۲-۳۲	خراسان - ۲۲۰-۱۰۲
هرمز - ۶۰	خلد - ۶
همدان - ۲۲۲	خوارزم - ۱۸۹
هند - ۱۸۹	س
ی	سند - ۱۸۹
یزد - ۲۱۹	سیستان - ۱۵۴
یمن - ۵۳	ش
نام کتابها	شام - ۱۸۹
تاریخ یمنی (ترجمه) ۷	شیراز - ۲۰۷-۱۹۷-۱۴۷-۱۲۱
شرح مفتاح - ۱۵۷	ط
طببات - دیوان - ۴۷	طبرس - ۲۳۲-۲۲
قانون - ۱۴۱	ع
کشاف (حواشی) ۱۵۷	عراق - ۱۹۷
همایون نامه - ۸-۴-۸۲-۸۶-۱۹۵-۲۵۰	ف
	فخریه (خانقاه) - ۲۲۲
	ق
	قلعه سیرجان